



مجموعه مقالات تالار گفتگو به مناسبت اولین سالگرد جنگ روسیه علیه اوکراین

به کوشش:

شورای دبیران تالار گفتگو

اسفندماه ۱۴۰۱

<https://unstudied.ir/iauns-forum/>

به نام خدا

مجموعه مقالات تالار گفتگو به مناسبت اولین سالگرد جنگ روسیه علیه اوکراین

به کوشش:

شورای دبیران تالار گفتگو

(دکتر پوریا عسکری، دکتر اعظم امینی، دکتر حسین نوروزی، دکتر کتایون حسین نژاد،

دکتر وحید بذار، دکتر محمدعلی عبداللهی، دکتر علیرضا شمس لاهیجانی)

صفحه آرایی و تنظیم:

اعظم پازدار

فهرست مطالب

- دیباجه - دکتر نسرین مصفا ۱
- بخش اول: نظم جهانی و سازمان های بین المللی** ۴
- سازمان ملل متحد و نظمی پیش رو؟ دکتر نسرین مصفا ۴
- درنگی کوتاه در ریشه های تاریخی جنگ روسیه و اوکراین، پویا یعقوبی راد ۱۰
- عملکرد سازمان ملل در یک سالگی جنگ اوکراین (بخش اول و دوم)، عیسی عادل ۱۳
- حقوق بین الملل علیه حقوق بین الملل؛ بازخوانی بیانیه مشترک روسیه و چین که چند هفته پیش از حمله به اوکراین منتشر شد، حسین فراستخواه ۲۷
- حقوق بین الملل یا حقوق ابر قدرت ها؟ ضرورت بازتنظیمی بزرگ در منشور ملل متحد، امین معتمدی ۳۳
- ادعای ارتکاب ژنوسید: روسیه در دامی افتاد که خود پهن کرده بود (بخش اول و دوم)، دکتر عبدالله عابدینی ۳۶
- آیا شورای امنیت به سوی دموکراتیزه شدن در حرکت است؟ دکتر امینه مؤیدیان ۴۷
- فرصتی دوباره به صلح، تعارض با حق و تو، میر صالح محمودی ۵۱
- قطعه نامه جدید مجمع عمومی؛ سر آغاز تحدید اعمال حق و تو، منا محمدعلیان ۵۵
- نشست ویژه مجمع عمومی در پرتو قطعه نامه اتحاد برای صلح در پی تهاجم روسیه به اوکراین، آلاله قنبری ۶۱
- اوکراین اختلاف خود با روسیه را به دیوان بین المللی دادگستری برد! زهره شفیعی ۶۶
- آیا اوکراین به دنبال تسریع در روند رسیدگی دیوان است؟ نگاهی گذرا به اعلامیه های ورود دولت ها به پرونده علیه روسیه، سینا سلیمی ۷۱
- بخش دوم: حقوق مختصمات مسلحانه** ۷۸
- ضرورت پاسداشت بند ۴ ماده ۲ منشور، دکتر پوریا عسکری ۷۹
- تهاجم نظامی روسیه به اوکراین: چالشی دیگر برای حقوق جنگ (بخش اول و دوم)، دکتر منیژه اسکندری زنجانی ۸۳
- توجهات حقوقی روسیه در حمله نظامی به اوکراین در بوته نقد و تحلیل، دکتر مهناز رشیدی ۹۶
- بخش سوم: تحریم های علیه روسیه** ۹۹
- ورزش جهانی در دو راهی ارزش های متزاحم، دکتر سید محمدعلی عبداللهی ۱۰۰
- بررسی توجهات حقوقی فیفا و یوفا برای تعلیق تیم های ملی و باشگاهی فوتبال روسیه، زهرا بازیازی سروستانی ۱۰۶

تحریم ها و تعلیق های ورزشی در ترازوی حقوق بین الملل؛ موضع گیری سازمان های بین المللی و فراملی ورزشی علیه روسیه متعاقب بحران اوکراین، کوثر طالبی اسفندارانی ۱۱۱

تحریم های اقتصادی علیه روسیه و داوری تجاری بین المللی، سیما غفاری ۱۱۵

بخش چهارم: حقوق بشر ۱۲۰

پنهان ترین جنایت ارتكابی علیه زنان اوکراینی در جنگ روسیه و اوکراین (بخش اول و دوم)، کیان بیگلریگی و فاطمه تقی پوریان ۱۲۱

موازنه قدرت در پوشش حمایت از حقوق اقلیت ها این بار در اوکراین، دکتر امینه مؤیدیان ۱۲۸

بخش پنجم: مقالات انکلیسی ۱۳۳

۱۳۴ How can the UNSC expel Russia?- Issa Adeli

۱۳۹ UN Principles, Decentralization, and the War in Ukraine- Issa Adeli

انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

دیباچه

به نام آنکه جان بخشید ما را

در ۲۴ فوریه سال ۲۰۲۲، چهارم اسفندماه ۱۴۰۰ در حالیکه جهان و مردمان آن هنوز درگیر و دردمند مصائب ناشی از بیماری عالمگیر کووید-۱۹ بودند، ناله جغد جنگ در بخشی از کره خاکی برخاست و با تهاجم روسیه به اوکراین برگ دیگری از دفتر تاریخ روابط بین الملل ورق خورد. تلخی این رویداد در شرایطی بود که آثار بحران کرونا در وجوه مختلف بر زندگی مردم در دو سال قبل از آن فاحش ولیکن با پیشرفت های پزشکی و کوشش عالمان، بارقه های امید و رهایی از آن در دل آنان نوید روزهای بهتری را می داد.

به دنبال این تهاجم یکی از بحرانی ترین ایام پس از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد که تا به امروز نه تنها ادامه بلکه خوف گسترش آن حتی با تهدید کاربرد سلاح های هسته ای وجود دارد. متعاقب تهاجم، زندگی میلیون ها نفر از مردم نه تنها در دو کشور درگیر بلکه در همه نقاط جهان تحت تاثیر قرار گرفت. براساس آمار رسمی فقط هشت هزار نفر مردم عادی براساس حملات نظامی و کاربرد ادوات جنگی پیشرفته در خون غلتیده اند. هزاران هزار نظامی کشته شده اند و تعداد زیادی از مردم عادی آواره و پناهنده هستند. خسارات مادی فراتر از انتظار و آثار جنگ در گستره وسیعی امنیت غذایی میلیون ها نفر زن و مرد و کودک را در مناطق جهان مورد نقض قرار داده است.

عمل روسیه به عنوان دولت بزرگ عضو دائم شورای امنیت، نقض آشکار اصول منشور ملل متحد بود که یکی از مهمترین موارد بعد از تشکیل سازمان ملل متحد توسط یک قدرت بزرگ شناخته شده دارای حق وتو می باشد. یک عضو دائم شورای امنیت، حاکمیت و تمامیت ارضی یک دولت عضو این سازمان را نشانه گرفت و علاوه بر به چالش کشیدن موازین حقوق جنگ و حقوق بشردوستانه بین المللی حاصل سالها تلاش جهانی، اعتبار و مشروعیت شورای امنیت رکن رکین سازمان را بیشتر مورد تهدید قرار داد.

در طول سال گذشته جامعه جهانی اعم از دولتها، سازمان های بین المللی، کارگزاران، عالمان، کارشناسان متخصص در زمینه حقوق و روابط بین الملل نسبت به این تهاجم در قالب های مختلف عکس العمل نشان داده، در کنار آن حجم وسیعی از ادبیات نوشتاری تولید شده است. بخشی از این کوشش نیز در تالار گفت و گوی حقوقی و سیاسی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد با همت جمعی در این ادبیات می تواند مورد عنایت قرار گیرد. از همان آغاز تهاجم، تعدادی از پژوهشگران برجسته و علاقمند با مقالات خود تالار را مزین کردند. اکنون در سالگرد این تهاجم و البته نه در گرامیداشت آن، مجموعه مقالات منتشره در تالار در مجموعه ای تدوین، ترتیب بندی و حال در دسترس قرار می گیرد.

وظیفه دارم به نام انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، از فرزند عزیز، استاد توانا و ارجمند دکتر پوریا عسکری دبیرکل معزز انجمن و سردبیر گرامی تالار که با علاقمندی، جهد و کوشش فراوان در همه ایام و شرایط تالار رازنده و پویا هدایت کرده و سهم عمده در انتشار مقالات دارند از صمیم قلب سپاسگزاری و قدردانی نمایم. از فرزندان عزیز و توانمند شورای دبیران تالار دکتر اعظم امینی، دکتر حسین نوروزی، دکتر کتایون حسین نژاد، دکتر وحید بذار، دکتر محمدعلی عبدالهی، و دکتر علیرضا شمس لاهیجانی که با علاقمندی، دقت و وسواس علمی و تلاش خود مقالات را داوری نمودند، قلبا سپاسگزاری وافر می نمایم. انجمن مانند همیشه علاقمندی و مشارکت اساتید و پژوهشگران عزیزی که با سخاوت مقالات ارزشمندی را برای تالار به رشته تحریر درآورده اند ارج نهاده و مراتب تشکر خالصانه خود را تقدیم می دارد. نگاهی به فهرست و محتوی مجموعه حاکی از وجود طیف وسیعی از نویسندگان با سبقه، علایق، سلیق، و نگرشهای متفاوت در تقریرات می باشد که همگی از ارزش علمی برخوردارند. از فرزند و همکار عزیز و وزین انجمن خانم اعظم پازدار که با لطف و کوشش خود، نه تنها در انتشار مقالات در طول سال بلکه در تدوین این مجموعه سهم مهم داشته اند، سپاسگزاری می نمایم.

انجمن امیدوار است که با عنایت به اهداف اساسنامه و مسئولیت اجتماعی خود سهمی در خور توجه در جامعه علمی کشور برای تبیین و تحلیل این رویداد مهم بین المللی داشته باشد.^۱ رویدادی که بطور قطع درس های آموخته فراوان برای سازمان ملل متحد، بشریت و تاریخ جهان دارد. سازمان ملل متحد برای مصون داشتن نسل های آینده از بلای جنگ در هفتاد و هفت سال پیش تاسیس شد. افسوس و دریغ که بشریت از بلیه جنگ در این سال ها رها نشده است. این سازمان از آغاز فعالیت با جنگ ها زیسته و تجاربی برای حل برخی بحران ها دارد؛ حال انبان این تجربه برای پایان این جنگ چگونه بکار آید، سؤال اساسی امروز و پاسخ آن مورد انتظار جهانی است. آینده مبهم و خود موضوع پژوهش بسیار است.

توفیق همگان را از خداوند متعال خواستارم.

نسرین مصفا

رئیس انجمن

^۱ انجمن، نشست تخصصی با عنوان تحولات اوکراین از منظر حقوق و روابط بین الملل را در تاریخ چهارشنبه ۱۱ اسفند ۱۴۰۰ با شرکت اساتید دکتر حسن سواری، دکتر ستار عزیزی و دکتر علیرضا نوری برگزار کرد. برای مطالعه گزارش نشست به اینجا مراجعه فرمایید.

بخش اول:

نظم جهانی و سازمان های بین المللی

تالار گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

سازمان ملل متحد و نظمی پیش رو؟

دکتر نسرين مصفا - استاد دانشگاه تهران

تاریخ آشکار و پنهان سازمان ملل متحد از ابتدای تاسیس، روایت گر تلاش و مبارزه قدرت‌های بزرگ جهانی عضو دائم شورای امنیت برای حفظ «نظم» پیش‌بینی شده در منشور است. خلق و ترویج هنجارها و قواعد، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در فرآیندها و دفاع از آنها برای استمرار سلسله مراتب نظم بین‌المللی و جایگاه خویش، در کشمکش با خواسته دیگر بازیگران؛ دولتها، نهادهای مدنی و علمی جهت تغییر این «نظم» بوده است. این کشمکش، خود آینه یکی از خصیصه‌های بنیادین نظم بین‌المللی یعنی عدم برابری قدرت‌هاست.

مبداء این تفکر، تاکید بر ماهیت نظم و اهمیت حفظ ثبات است که عدم تعارض در آن را به یک اصل بدل کرده است. این اصل، تا مدت‌ها توجیه مخالفت و مقابله با تلاش‌ها برای تغییر وضع نابرابر بود. این در حالی است که خواسته‌ها جهت تغییر «نظم» از طریق مقاومت و یا اعتراض به هنجارها نیست، بلکه تلاشی برای تفسیر جدید، بازتعریف، تحول مفاهیم، گسترش وسعت فرآیندها، پیش‌برد اصلاحات جدید، کوشش برای توازن در ساختارها، و یا پذیرش اشتباهات تاریخی است.

روح منشور ملل متحد در ادامه میثاق جامعه ملل، و سازمان ملل متحد به عنوان جایگزین آن، خواهان تغییر در نظم بین‌المللی نبود، بلکه به دنبال همکاری میان کشورهای مستقل پیروز در جنگ جهانی دوم و نماد نهادی آنها بود. گرچه در ظاهر شاید نظم جدیدی به حساب آید، ولی بنیان‌ها و رویکردها و در اصل نقش سازمان‌های بین‌المللی ریشه در سیاست جهانی قرن نوزدهم و گسترش ترویج همکاری دارد. جهت نیل به این همکاری، منشور دربرگیرنده موازین حاکمیت برابر کشورها، حقوق بشر، آزادی‌های اساسی، و دیگر اصول مهم پذیرفته‌شده بین‌المللی است. در عین حال، ذات این سند و صریحا در فصل پنج مربوط به وظایف شورای امنیت، و یا فصل یازدهم اعلامیه سرزمین‌های خودمختار، یا فصل دوازدهم نظام قیمومیت بین‌المللی در مدیریت استعمار، خود بازتولید روابط پنهان قدرت در اعصار تاریخی است. پیامد تحولات بعد از جنگ جهانی دوم و رهایی تعداد کثیر سرزمین‌ها از قید استعمار و پایان وظایف شورای قیمومیت و تعلیق آن از سال ۱۹۹۴ میلادی، حال مهم‌ترین جلوه نابرابری آن در نظم سازمان ملل متحد، شورای امنیت و حق و تو اعضای دائمی، و بعد نامتجانس بودن ترکیب آن با واقعیات جهانی است.

چنین امتیازاتی برای قدرت‌های بزرگ، معمولا نقطه آغاز انتقادات از سازمان ملل متحد است. این انتقادات، معمولا بدون توجه و درک دیگر دستاوردهای سازمان ملل متحد در زمینه‌های متعدد علائق مشترک بشری بیان می‌شود. ولیکن می‌باید میان عملکرد ملل متحد و نقش قدرت‌های بزرگ در عمل به منشور و اثرات آن بر سازمان تفاوت قائل

شد: وفاداری و تعهد به آرمان ملل متحد با عنایت به مشروعیت اهداف آن، می‌توانست به حفظ مشروعیت سازمان و نه کاهش یا بحران آن منجر شود. توجه و عنایت به مفاد فصل پنجم منشور به ویژه ماده ۲۷ می‌تواند مثمر ثمر واقع شود. بیش از هر تهدید دیگری، اعمال قدرت‌های بزرگ موسس به چالش و بحران مشروعیت ملل متحد دامن زده‌اند. استفاده از حق وتو، همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، یکی از این مصادیق است. برخورد گزینشی با تصمیمات و رویه‌های شورای امنیت، انکار گاه و بی‌گاه آن در اقدامات و یک‌جانبه‌گرایی، سوءاستفاده از رویه‌های حقوقی معمول آن است. چنین رویکردهایی، مجال درخواست برای اصلاحات در شورای امنیت را فراهم آورده که تا به امروز تنها به صورت شکلی و حداقلی اجابت شده است. اتخاذ برخی رویه‌ها مانند استماع و بهره‌مندی از نظرات سازمان‌های غیردولتی، ارائه تفسیر موسع از تهدیدات صلح و امنیت بین‌المللی مانند توجه به زنان و کودکان در مخاصمات مسلحانه، و هنجارسازی به تبع آن، برخی از اقدامات بوده‌اند که شاید در چینش و نمایش نظم موردنظر موثر بوده‌اند، ولی تاثیر شگرفی بر ماهیت و عملکرد آن نداشته‌اند.

در کنار تحولات جاری جامعه بین‌المللی، ریشه‌خواست برای تغییر در نظم درون سازمان ملل متحد را می‌توان به میراث مدیریت استعماری و یادگار عصر امپراطوری‌ها دانست. عدم رعایت تعهدات متوجه اعضای دائم شورای امنیت از سوی آنان و هم‌چنین اقدامات یک‌جانبه و گاه قهرآمیز، از جمله جلوه‌های این میراث است که خود را به گونه‌ای دیگر بازتولید می‌نمایند. اقدامات فرانسه در مواجهه با مبارزات مردم الجزایر، نقش انگلیس و فرانسه در خاورمیانه، اشغال عراق از سوی ایالات متحده آمریکا، و آخرین آن تهاجم روسیه به اوکراین از جمله این مصادیق بارز هستند. در کنار آن، عده‌ای نیز رویکردهای شورا در مسائلی چون کوزوو و لیبی را مصداق تعرض به نظم بین‌المللی در لوای حقوق بین‌الملل می‌دانند. این‌ها تنها بخشی از اقداماتی هستند که در روایات و اعمال آشکار و علنی از آن مطلع هستیم؛ مذاکرات مخفی، استفاده از امتیازات خاص، تسلط بر رویه‌های اداره، نفوذ در دستور کار و غیره، از جمله مسائلی هستند که تا مدت‌مدتی مدیدی آگاهی و درک از آن‌ها میسر نخواهد بود.

شاید توجه این مرقومه بر قدرت‌های بزرگ، اعضای دائم شورای امنیت، خود محل انتقاد باشد. منشور ملل متحد جهت تحقق آرمان‌های خویش، به همکاری همه اعضا و نقش‌آفرینی همه ارکان خود متکی است. ولیکن در منشور و در نزد افکار عمومی جهان، رکن رکن و شناسنامه آن، شورای امنیت است که مسیولیت اولیه برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی برای «ما مردمان»، آن را به یکی از معیارهای سنجش مشروعیت ملل متحد بدل کرده است. در بزنگاه‌های خاص، مانند مصادیق یادشده، چالش مشروعیت و رنج مژمن معمولاً ریشه در دگرگونی‌های توزیع قدرت، ساختار و رویه تصمیم‌گیری، عدم تبعیت دول عضو از هنجارها، و افزایش تقاضا برای اقدامات شورا دارد. بنظر نمی‌رسد در چند دهه گذشته بتوان از رویدادی نام برد که شورای امنیت در آن به نحوی نقشی (مثبت یا منفی، یا منفعل) ایفا نکرده

و تبعاتی کم و بیش برای نظم بین‌المللی نداشته باشد. ولیکن باید اذعان داشت که هنوز مرکز سیاست بین‌الملل و نظم حقوق بین‌الملل، به حساب می‌آید و با وجود چالش مشروعیت آن، کماکان سؤال «شورای امنیت کجاست؟» یا «شورای امنیت چه می‌کند؟» پژوهشی قدرتمند برای پویندگان صلح در جهان است.

بیان و تفسیر چهره ژانوس گونه شورای امنیت بخشی از ادبیات سازمان‌های بین‌المللی و گفت‌وگو رهبران و کارگزاران سیاسی جهان است. کمتر نشستی از شورا یافت می‌شود که سخنرانانی از گذشته شورا و یا اعضای آن انتقاد نکنند. این توسعه ادبیات و تحلیل گفت‌وگوها اهمیت دارد. مکتوبات متعددی در پرتو نظریات مختلف روابط بین‌الملل اعم از واقع‌گرایان، نهاد‌گرایان، سازه‌گرایان و دیگر حلقه‌های فکری وجود دارد، ولی هیچ کدام پاسخی به نیاز عینی جامعه بشری یعنی واکنش به نقض حقوق بین‌الملل نیست. چرا که این واکنش، نیازی فرای مقتضیات مباحثات علمی است؛ نیازی مبرم برای مردم سرزمین‌های طرف‌مخاصمه، همسایگان آنان و دیگر اقصی نقاط جهان است که نقض صلح و امنیت بین‌المللی، و چالش مشروعیت حفظ نظم بین‌المللی، اثری عینی و خانمان‌سوز برای زندگی آنان دارد. توجه شورا به حمایت از آسیب‌دیدگان و گذار از بحران‌ها به نوعی پاسخی حداقلی به این نیاز است.

جنبه دیگر توجه مضاعف بر شورای امنیت و نقش قدرت‌های بزرگ، توان اثرگذاری آن‌ها بر نظم بین‌المللی است. در حالی که کشورهای مختلفی به انحاء مختلف با رویکردهای خود به نظم بین‌المللی آسیب‌های جزیی می‌زنند (مانند نقش عربستان سعودی در یمن)، ولیکن توان ضربه قدرت‌های بزرگ به نظم بین‌المللی بیش از دیگر بازیگران است. این به معنی نادیده انگاشتن درگیری دیگر کشورها، جنگ‌های متأثر از سیاست داخلی، منازعات ناشی از میراث استعمار و یا مداخله قدرت‌های بزرگ نیست. نمونه این تفاوت، تهاجم اخیر روسیه علیه اوکراین است که با عنایت به گستردگی ارتکاب آن از سوی یک عضو دائم شورای امنیت ملل متحد، کم‌سابقه اگر نه بی‌سابقه بوده و توجهات را بیش از پیش به لزوم تغییر در نظم ملل متحد معطوف کرده است.

در تاریخ سیاست جهانی بعد از جنگ جهانی دوم، سابقه نداشته که یک قدرت هسته‌ای عضو دائم شورای امنیت ملل متحد (روسیه) با ادعای نفی موجودیت یک عضو ملل متحد (اوکراین)، چنین اقدامات نظامی علیه آن انجام بدهد. ایده‌هایی هم‌چون حوزه نفوذ یا استحفاظی قدرت‌های بزرگ، و یا مناطق حائل دارای سببه تاریخی در سیاست جهانی و یادگاری از دوران امپریالیسم است. این یادگار، در تضاد با حق تعیین سرنوشت، استقلال، حاکمیت و دیگر اصول حقوق بین‌الملل است. گستره این تضاد، واکنش گسترده به اقدامات روسیه پس از ۲۳ فوریه ۲۰۲۲ را موجب شده و نظم درون ملل متحد و جایگاه شورای امنیت را در مرکز درخواست‌های تغییر و تحول قرار داده است. البته این خواسته، بستری کلان‌تر و ریشه‌ای عمیق‌تر دارد.

سال‌های سال است که زمزمه‌های پیدایی نظم نوین جهانی در سطح بین‌المللی با قدرت روزافزون جمهوری خلق چین در مقابل ایالات متحده آمریکا به وجود آمده است. گاه، حضور قدرت‌های منطقه‌ای و یا قدرت‌های نوظهور اقتصادی به این بحث دامن زده است. بحران مالی سال ۲۰۰۸ و اخیراً شیوع همه‌گیری کووید-۱۹ نیز جرقه‌های دیگر بروز این زمزمه‌ها بوده است. در مورد آخرین رویداد، عالم‌گیری کرونا، ظاهراً بخشی از نظم سابق تحکیم شده و با وجود یاری‌رسانی علم در تولید واکسن و دارو، بخشی از نابرابری‌های سابق گسترده‌تر شده‌اند. البته تقویت فناوری‌های دیجیتال در کنار خسران‌های عظیم انسانی، اجتماعی و اقتصادی تبعاتی داشته ولی نه آن‌چنان که اساس نظم بین‌المللی را تغییر دهد. جهان درگیر کرونا با تهاجم روسیه در ۲۳ فوریه، به شوکی دیگر فرو رفت. جهان کرونایی که به اثرگذاری ملل متحد در آن بحران فکر می‌کرد، اکنون به نقش مهم‌ترین نهاد همکاری بشری، اقدامات آن، و تبعات اقدامات روسیه بر جایگاه ملل متحد و نظم جدید در حال شکل‌گیری می‌پردازد. البته در ارزیابی این تغییرات، باید نگاهی کلان‌تر داشت و تحولات و تغییرات در اروپا و احتمال تغییر در نظم امنیتی آن را توأم با تحولات مرتبط با سازمان ملل متحد تحلیل کرد.

از زمان کنگره وین ۱۸۱۵، در اذهان و اعمال بازیگران بین‌المللی و جامعه جهانی، ایده‌پردازی در مورد پایان و آغاز نظم جدید، و جستن نقاط عطف شکل‌گیری، قوام، تغییر و یا پایه‌گذاری نظم جدید همواره وجود داشته است. قرن نوزدهم، دوران جنگ جهانی اول، دوران جامعه ملل، جنبش‌های ضداستعماری، پایان جنگ سرد، و رشد بازیگران غیردولت، همگی شاهد اندیشه‌ورزی و سیاست‌ورزی برای شکل دهی نظم قرن جدید، نظم بعد از جنگ جهانی اول، نظم بعد از جامعه ملل و جنگ جهانی دوم، نظم پسااستعماری، و نظم پس از جنگ سرد بوده است.

حال، در برهه زمانی فعلی، که با درد و رنج و تلفات انسانی فراوان همراه است، آیا شاهد آغازی برای پایان یک نظم و شروع نظم بین‌المللی جدید هستیم؟ مولفه‌های شناخت مقتضیات نظم جدید چیست؟ اگر نظم جدیدی در پی نیاید، درس‌های آموخته از این برهه چیست؟ تاریخ روابط بین‌الملل می‌تواند در این جا راه‌گشا باشد. با نگاهی به اهمیت کنسرت اروپا، علاوه بر سیاست و توازن قوای نظامی، نقش اقتصاد در کنار عوامل اجتماعی و حقوقی و مسئولیت دولت‌ها در این زمینه مهم بود. از این رو به عنوان مثال، بنیان‌های حقوقی نظم جدید چه خواهند بود؟ سلسله موازین اخلاقی و حقوقی جاری، که خود سال‌هاست در شورای امنیت دچار خدشه شده‌اند، تا چه حد دوام خواهند آورد؟ تجربیات فجایی مانند رواندا در دهه ۹۰ میلادی، و یا نزدیک‌تر به مانند سوریه و یمن، چه اثری بر بنیان‌های فکری و اخلاقی نظم آتی خواهد داشت؟ تداوم نقض فاحش حقوق بشر در این مناطق منازعه و گمراه شدن آن در گرو تعاملات سیاسی خرد و کلان چه آثاری بر رویه‌های نظم آتی خواهد داشت؟

یکی از راه‌های جلوگیری از فروپاشی نظم فعلی، حساب‌رسی و تغییر به اقتضای شرایط است. بعید است اصلاح منشور ملل متحد در آینده نزدیک یا حتی دور امکان‌پذیر باشد ولیکن شاهد ابتکاراتی برای افزایش شفافیت و یا پاسخ‌گوتر شدن دولت‌های صاحب حق و تو هستیم. در تلاش برای دمیدن به روح و جسم بی‌جان قطعنامه «اتحاد برای صلح» پس از تهاجم به اوکراین و بن‌بست در شورای امنیت، دولت لیختن‌اشتاین طرحی به نام «ابتکار وتو» را با هدف افزایش نقش مجمع عمومی در ارزیابی استفاده از حق و تو در شورای امنیت ارائه کرده که از سوی ۱۸ دولت عضو نیز مورد حمایت قرار گرفته است. بر اساس این ابتکار، مجمع عمومی می‌تواند پس از هر وتو در شورای امنیت، خواستار تبیین نظرات اعضای مجمع در قبال موضوع و رای وتو شود. این ابتکار، همه موارد شمول وتو، مانند تصمیمات اساسی و یا غیره را شامل می‌شود. در حلاء ابتکاری برای اصلاح منشور و افزایش کارایی شورای امنیت، قدرت‌بخشی بیش‌تر به مجمع عمومی و دست‌یازیدن به مشروعیت آن در دستور کار قرار گرفته تا هزینه سیاسی وتو، هرچند اندک، افزایش پیدا نماید و عرصه نظرات دولت‌ها، فراتر از قدرت‌های بزرگ، شفاف‌تر گردد. این ابتکار، طبیعتاً می‌تواند ضمن هم‌افزایی میان دو روکن اصلی ملل متحد، موجب مشارکت بیش‌تر اعضای ملل متحد و تقویت چندجانبه‌گرایی بشود. البته اثرگذاری و سرنوشت این طرح کماکان نامعلوم است.

در کنار توجه به تقویت سازمان ملل متحد و نهادهای موثر در نظم بین‌المللی، و تمرکز بر جنبه‌های عملی و سیاستی، در عرصه پژوهشی و تحلیلی نیز شاید نیازمند ابزار جدیدی باشیم. هر عصر، واژگان و تفکرات و اندیشه‌های خود را به دنبال دارد. در تحلیل نظم بین‌المللی، باید به «بی‌نظمی بین‌المللی» (disorder)، و هم‌چنین نگاهی موسع‌تر به مفاهیم تحلیلی همچون Global Order (نظم جهانی) و یا نظم دنیایی (World Order) از لحاظ شمول بازیگران در عرصه‌های مختلف، تفاوت‌های هنجاری، و سبقه‌های تاریخی و تبعات آن توجه داشته باشیم.

سازمان ملل متحد واقعی، فراتر از شورای امنیت ملل متحد، در همه این عرصه‌های تحلیلی و سطوح مختلف شناختی قابل مطالعه و بررسی است. یکی از شیوه‌های این مطالعه، توجه همه‌جانبه به ابعاد گسترده فعالیت ملل متحد و نقش آن در نظم به طرق متفاوت از طریق تسهیل دیپلماسی چندجانبه، نشست‌های بین‌المللی، ترتیبات منطقه‌ای، اسناد و مدارک آن است. موجب تاسف است که سال‌های اخیر کاربرد واژگان محکومیت و ابراز نگرانی توسط ارکان سازمان، گاه به محل تمسخر افکار عمومی بدل گشته است. واژگانی که گاه از سر استیصال و برای حفظ اقدامی برای ضبط در تاریخ است. اظهارات اخیر دبیرکل باتجربه ولیکن مستاصل سازمان ملل متحد مبنی بر نبود برنده در جنگ روسیه و اوکراین و لزوم بازگشت به میز صلح، از این قبیل است. در تلاطم جنگ و مذاکرات صلح، و دگرگونی نظم بین‌المللی، هزینه انسانی و رنج غیرقابل بازگشت است.

برای نگارنده این سطور، یک معلم و پژوهشگر با بیش از چهار دهه کار در موضوعات سازمان ملل متحد، شاهد و ناظر بودن یک سازمان بی رمق و جان در تقلا با بحران اعتبار و مشروعیت، دشوار است. مانند آنکه همواره کاربرد واژه «شکست» مرسوم در ادبیات سازمان های بین المللی، برای جامعه ملل همواره مشکل بوده، برای سازمان ملل متحد به مراتب مشکل تر است. در تحلیل نظم پیش رو، دستاوردها و میراث جامعه ملل در نهادسازی بین المللی در کنار ۷۶ سال سابقه ملل متحد در تجربه منحصر به فرد همکاری بشری و آرمان های آن باید مورد توجه قرار گیرد. تحلیل نظم پیش رو بدون توجه به گفتمان و واژگان منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، صدها سند بین المللی دیگر و در مقابل تلاش های برای تغییر تفاسیر و گستره دایره بازیگران میسر نخواهد بود. همان طور که بی توجهی به تاریخ استعمار در درک نظم فعلی و نظم آتی غیرممکن است.

انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

درنگی کوتاه در ریشه های تاریخی جنگ روسیه و اوکراین

پویا یعقوبی راد - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

اوکراین در لغت به معنای سرزمین مرزی است و این معنا خود به خوبی گویای واقعیت این سرزمین است. سرزمینی که به ناچار در مرز میان دو تفکر متضاد قرار گرفته است. از یک سو نزدیک به تفکر اقتدار گرا و بدبین همسایه قدرتمند خود یعنی روسیه است و از سوی دیگر در جوار تفکرات دموکراسی خواهانه و لیبرال اروپا قرار دارد و گویی همواره باید میان پذیرش یکی از این دو ایدئولوژی دست به انتخاب بزند، انتخابی که نه همواره آسان بوده است و نه الزامی هزینه.

نمود داخلی این تضاد مدت ها است که خود را در سیاست داخلی اوکراین نیز به خوبی نشان داده است. مدت ها است که نبردی داخلی میان احزاب سیاسی اوکراین در جریان است؛ احزابی که هر کدام به نوعی یا وابسته به تفکرات روسیه و به طور کلی تر شرق هستند و یا در طیف طرفداران غرب قرار می گیرند. حزب کمونیست اوکراین نمونه ای از یک حزب چپ افراطی و طرفدار شرق و حزب راست گرای آزادی در میان احزاب راست افراطی قرار دارد.

برای درک بهتر ریشه های این اختلافات درونی و البته اختلاف میان دو کشور روسیه و اوکراین باید نگاهی تاریخی به وقایع جنگ دوم جهانی بیاندازیم. با شروع جنگ دوم، اوکراین از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ به اشغال آلمان نازی درآمد اما این اشغال نظامی از منظر بسیاری از مردم اوکراین به گونه ای آزادی از چنگال دیکتاتوری بی رحم به نام استالین تفسیر شد و نیروهای نازی به عنوان نیروهای آزادی بخش مورد استقبال بخشی از مردم اوکراین قرار گرفتند. (Kiev 1941:

[Hitler's Battle for Supremacy in the East](#)

در نهایت در سال ۱۹۹۱، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در تاریخ ۲۳ آگوست، اوکراین اعلام استقلال نمود و به سرعت به سمت ایده های غربی همچون مالکیت خصوصی، بازار آزاد و رقابت تجاری حرکت کرد. فلاکتی که مردم اوکراین در نتیجه سیاست های کمونیستی تجربه کرده بودند حتی تا سالها پس از فروپاشی شوروی نیز دست از گریبان آنان بر نداشت و شاید همین مسئله البته در کنار نبود آزادی های اساسی بشر تحت سیطره حکومت خودکامه کمونیستی، ریشه های نفرت عمیق گروهی از مردم این سرزمین را نسبت به همسایه شرقی خود توجیه نماید. (The

[Underachiever: Ukraine's Economy Since 1991](#)

از سال ۱۹۹۴ و با شروع ریاست جمهوری لئونید کوچما، اوضاع اقتصادی رو به بهبود نهاد. کوچما که خود از سیاست مداران نزدیک به شوروی تلقی می شد و در شرق اوکراین مورد تأیید طیف وسیعی از طرفداران شوروی بود با

اقدامات مثبت اقتصادی خود توانست نظر مردم غرب اوکراین را نیز به خود جلب نماید و به طور کلی تر موفق شود تا موازنه ای منطقی میان شرق و غرب ایجاد نماید که ارمغان آن برای مردم اوکراین آغاز دوران رشد اقتصادی بود.

همواره دو نقطه اساسی اختلاف میان طرفداران شرق و غرب در اوکراین وجود داشته و این نقاط اختلاف یکی مسئله عضویت در ناتو و دیگری عضویت در اتحادیه اروپا بوده است. سیاست مداران طرفدار روسیه همچون ویکتور یانوکویچ که با حرکت اعتراضی مردم اوکراین موسوم به [انقلاب نارنجی](#) در سال ۲۰۰۴ از ریاست جمهوری برکنار گردید از طرفداران عدم عضویت در ناتو و اتحادیه اروپا هستند. دومین حرکت مردمی بزرگ در اوکراین بعد از انقلاب نارنجی، حرکت اعتراضی سال ۲۰۱۴ بود که این بار نیز بر علیه ویکتور یانوکویچ که در آن زمان مجدداً ریاست جمهوری اوکراین را بر عهده داشت شکل گرفت که منجر به روی کار آمدن خانم یولیا تیموشنکو گردید. [\(Ukraine: Yulia Tymoshenko released as country lurches towards split\)](#) متعاقب این حادثه

دولت روسیه دست به اشغال شبه جزیره کریمه که دارای بافت جمعیتی روس تبار می باشد زد و در یک [همه پرسی بحث برانگیز](#) اعلام نمود که ۹۶٪ از مردم کریمه با الحاق به روسیه موافقت نموده اند.

پس از اتفاقات سال ۲۰۱۴ و اشغال منطقه کریمه، حمایت روسیه از جدایی طلبان شرق اوکراین شکلی علنی تر و جدی تر به خود گرفت. روسیه بارها اعلام نموده بود حضور نظامی ناتو را در نزدیکی مرزهای خود تحمل نخواهد کرد و در برابر نزدیکی روزافزون دولت کی اف به غرب منفعل نخواهد بود. با تشدید حمایت های روسیه از جدایی طلبان شرق اوکراین، وضعیت در این کشور به مرحله ای بحرانی رسید که نتیجه آن آوارگی بیش از یک میلیون نفر و مرگ حدود ۲۶۰۰ تن بود. متعاقب ادامه این وضعیت، در آخرین ماه سال ۲۰۱۴، پارلمان اوکراین [رای به الحاق](#) این کشور به ناتو را صادر نمود.

در مورد علل اهمیت اوکراین برای روسیه غیر از مسائل ژئوپولیتیک، باید به مسائل اقتصادی نیز توجه ویژه کرد. اوکراین بزرگترین کشور اروپاست و دارای معادن ارزشمند بسیاری است بگونه ای که از این نظر در اروپا کم نظیر است. همچنین این کشور دروازه ورود انرژی به اروپاست و یکی از مهمترین مناطق استراتژیک در کل جهان است. بخش قابل توجهی از کل انرژی مصرفی اروپا از طریق اوکراین وارد می شود. [\(Are Ukraine's vast natural resources a real reason behind Russia's invasion?\)](#)

تنش میان روسیه و اوکراین در سالهای اخیر رو به افزایش قابل ملاحظه ای نهاد و نهایتاً منجر به تصمیم دولت روسیه برای حمله نظامی به اوکراین شد. تصمیمی که البته از هفته ها پیش از آغاز عملیات نظامی در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ از طرف بسیاری پیش بینی شده بود و متعاقب [به رسمیت شناختن جمهوری های خودخوانده شرق اوکراین](#) توسط روسیه صورت گرفت. این اقدام، علی رغم قابل پیش بینی بودن، شوک بزرگی را به کل جهان و مخصوصاً قاره اروپا وارد نمود. این

اولین تهاجم نظامی پس از ۷۷ سال به قاره اروپا محسوب می شود و هنوز هم به طور دقیق مشخص نیست فرجام آن به کجا ختم خواهد شد. چیزی که قطعی به نظر می رسد آن است که دولت های اروپایی و همچنین ایالات متحده در کمترین واکنش های پیش بینی شده، دست به اعمال تحریم های گسترده بر علیه روسیه خواهند زد، تحریم هایی که باید به صورت یکجانبه و چند جانبه اعمال گردند و در هیچ صورتی امکان اعمال آنها از طریق ساز و کار مطرح شده در ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد به علت اعمال حق و توازن سوی روسیه وجود ندارد. همین امر البته موجبات نگرانی های عمیق تر جامعه بین المللی را فراهم نموده است زیرا اختلافی چنین عمیق میان اعضای شورای امنیت زنگ خطری جدی برای بقای سازمان ملل و در نگاهی کلی تر، صلح جهانی است. در حال حاضر شرایط بگونه ای است که نمی توان پیش بینی دقیقی از نتایج تجاوز نظامی روسیه به اوکراین داشت اما آن چه که به نظر از میان اظهارات مقامات رسمی اروپایی و امریکایی به گوش می رسد تمایل به برخوردی شدید، متناسب و البته کنترل شده است به گونه ای که امکان شعله ور شدن آتش جنگ خانمان سوز دیگری را فراهم ننماید.

مطالعات سازمان ملل متحد
ایرانی

عملکرد سازمان ملل در یک سالگی جنگ اوکراین (بخش نخست)

عیسی عادل - پژوهشگر علوم سیاسی

یک سال از تهاجم نظامی روسیه علیه اوکراین که قرار بود با یک "عملیات ویژه نظامی" برق آسا ظرف چند روز خاتمه یابد گذشت. با عملکرد ضعیف ارتش روسیه در این جنگ، حالا آن چه از ابرقدرتی برای آن باقی مانده یکی سلاح هسته ای است و دیگری حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل متحد. سلاح هسته ای سلاحی بازدارنده است و از این جهت سلاحی دفاعی محسوب می شود و در عملیات تهاجمی علیه اوکراین چندان به کار روسیه نیامد. اما حق و تو به روسیه کمک کرد تا مانع یک اجماع جهانی علیه خود شود. همین موضوع منشا انتقادات فراوانی نسبت به سازمان ملل شد و در نوشته های متعددی مورد بحث قرار گرفت، آن قدر که ممکن است این سوال را به ذهن آورد که اگر در قرن ۲۱ یکی از اعضای شورای امنیت سازمان ملل که به او به عنوان یکی از قدرت های ضامن صلح و امنیت بین المللی جایگاه عضویت دائم داده شده، قواعد بین الملل را نادیده می گیرد و از زور برای حل اختلاف خود با سایرین استفاده می کند، اساساً وجود چنین سازمانی دیگر چه ضرورتی دارد؟

برای پاسخ به این سوال باید بین دو رویکرد نظری سنتی و غیرسنتی در مطالعات امنیت بین الملل تمایز قائل شویم. رویکرد سنتی منطبق با نظریات واقع گرایانه در روابط بین الملل که دولت را مرجع امنیت می دانند است و رویکرد غیرسنتی شامل سایر نظریات لیبرالیستی، سازه انگار، انتقادی و غیره است که انسان در آن ها مرجع امنیت است. البته این بدان معنا نیست که در رویکرد سنتی انسان قرار است قربانی دولت شود، بلکه آن ها می گویند تعریف امنیت برای فرد معنادار نیست و ناامنی در حوزه های غیردولتی می تواند به سایر حوزه های مطالعاتی مانند مطالعات جرم و جنایت محول شود و از مطالعات امنیت بین الملل جدا گردد. (مایکل شیهان، "امنیت بین الملل"، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۸، صفحه ۸۴) در چنین پیش زمینه نظری است که می توان گفت انتقادات نسبت به چرایی وجود سازمان بیشتر معطوف به رویکرد امنیتی دولت محور است و سازمان ملل در حوزه امنیت انسانی نهادها و ارکان دیگری دارد که هم چنان به فعالیت خود ادامه می دهند. به تعبیری می توان گفت، اگر همین سازمان با همه نقصان ها و کاستی هایش وجود نمی داشت، می بایستی امروز تاسیس می شد و جنگ اوکراین ضرورت وجود همین سازمان با همین وضعیت را به طور ویژه در حوزه امنیت انسانی دو چندان کرده است.

در این یادداشت (در دو بخش) قصد بر این است تا ضمن تایید کاستی هایی در عملکرد سازمان ملل متحد در یک سالی که از جنگ اوکراین می گذرد، به ویژه در حوزه های سنتی و دولت محور امنیت، جنبه های مثبتی از

کارکردهای سازمان ملل متحد به طور ویژه در حوزه امنیت انسانی مورد اشاره قرار گیرد. بدیهی است بیان عملکرد یک ساله همه ارکان و سازمان های تخصصی زیرمجموعه سازمان ملل بسیار گسترده و طولانی است و در این یادداشت تنها به مهم ترین آن ها اشاره خواهد شد.

شورای امنیت

همان طور که گفته شد شورای امنیت بار بیشترین انتقادات نسبت به عملکرد سازمان را بر دوش می کشد: هم به این دلیل که این بحران بین المللی توسط یکی از اعضای دائم آن به وجود آمده و هم این که شورای امنیت مهم ترین وظیفه سازمان، یعنی حفظ صلح و امنیت بین المللی را برعهده دارد. ایده یک سازمان بین المللی برای حفظ صلح و امنیت بین الملل پس از جنگ جهانی اول به این دلیل مشتری پیدا کرد که با پیشرفت فناوری های نظامی جنگ بسیار پرهزینه شد. با دستیابی شوروی به سلاح هسته ای در سال ۱۹۴۹، برای اولین بار در تاریخ، جنگ بین ابرقدرت ها نه تنها پرهزینه، بلکه در عمل غیرممکن شد. این موضوع بر اهمیت حفظ صلح در جهان و به تبع آن نقش سازمان ملل متحد افزود. براین اساس، همان طور که در بند یک ماده ۴ منشور سازمان ملل متحد آمده، عضویت در این سازمان مختص "دولت های عاشق صلح" است که تعهدات این منشور را بپذیرند. حالا اگر عضوی از دایره شمول این بند خارج شد تکلیف چیست؟ ماده ۶ می گوید عضوی که به طور مکرر اصول مندرج در این منشور را نقض می کند توسط مجمع عمومی و با توصیه شورای امنیت می تواند اخراج شود. توصیه به اخراج از آن جایی که یک تصمیم رویه ای نیست، براساس بند ۳ ماده ۲۷ نیاز به رای همه اعضای دائم شورای امنیت از جمله روسیه دارد که طبیعتاً چاقو هم دسته خود را قطع نمی کند و به شکلی متناقض پنج عضو دائم شورای امنیت که خود می بایستی حافظ صلح و امنیت بین الملل باشند، اجازه دارند جز "دولت های عاشق صلح" نباشند.

یک نمونه این تناقض را می توان در وتوی قطعنامه سی ام سپتامبر ۲۰۲۲ شورای امنیت در محکومیت برگزاری فراندوم الحاق چهار بخش از شرق اوکراین به روسیه توسط روسیه دید. در حالی که ده عضو از پانزده عضو شورای امنیت به آن رای مثبت داده بودند، به دلیل وتوی روسیه این قطعنامه تصویب نشد ([لینک](#)). این در حالی است که یک روز قبل، دبیرکل سازمان برگزاری این فراندوم را ناقض حقوق بین الملل و اصول منشور دانسته بود ([لینک](#)) و چند روز بعد هم، مجمع عمومی با ۱۴۳ رای مثبت آن را ناقض تمامیت ارضی، حق حاکمیت، و استقلال سیاسی اوکراین دانست و خواهان بی اثر کردن آن توسط روسیه شد ([لینک](#)). اما نماینده روسیه در سازمان صراحتاً اعلام کرد که این فراندوم پس از تایید پارلمان روسیه قابل بازگشت نیست ([لینک](#)). خلاصه ماجرا این که شورای امنیت، تنها با یک رای مخالف توانست در تضاد با مجمع عمومی و دبیرکل عمل کند. در مجموع در یک سال گذشته از هفت پیش نویسی که توانست در شورا رای بگیرد، چهار مورد آن مربوط به اوکراین بود: دو قطعنامه توسط امریکا و آلبانی پیشنهاد شده

بودند که یکی محکومیت تهاجم نظامی روسیه بود و دیگری همان طور که گفته شد محکومیت رفراندوم در مناطق اشغالی. دو قطعنامه دیگر هم یکی در مورد وضعیت انسانی جنگ بود و دیگری فعالیت های بیولوژیک نظامی در اوکراین (لینک).

از زمان تاسیس سازمان، چنین تناقضاتی در موارد متعددی قبل و بعد از فروپاشی شوروی اتفاق افتاد. تهاجم نظامی شوروی به افغانستان و جنگ امریکا علیه ویتنام بارزترین نمونه های آن قبل از فروپاشی، و حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و تهاجم روسیه به گرجستان در سال ۲۰۰۸ از نمونه های بارز آن پس از جنگ سرد است. اما هیچ کدام از آن ها به اندازه اوکراین با صلح جهانی در تضاد نبود چرا که در هیچ کدام از آن ها الحاق بخشی از خاک یک کشور دیگر به خاک خود در دستور کار ابرقدرت ها قرار نداشت. تبعات این اقدام می تواند فلسفه وجودی سازمان را زیرسوال ببرد به طوری که ۲۰۰ نفر از کارکنان ارشد پیشین سازمان ملل در نامه ای به آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان به او هشدار دادند که اگر او شخصاً مسولیت بیشتری برعهده نگیرد، نه تنها سازمان بلاموضوع می شود، بلکه بقای آن ممکن است به خطر بیفتد (لینک).

در عین حال توجه بیشتر افکار عمومی و نخبگان و رهبران سیاسی جهان به ایرادات حق و تو امیدها برای اصلاحات را بیشتر کرد. به طور مثال امریکا به عنوان بزرگترین تامین کننده بودجه سازمان از ایجاد محدودیت برای حق و تو حمایت می کند. لیندا توماس گرینفیلد، نماینده امریکا در سازمان ملل، در سپتامبر ۲۰۲۲، چندماه قبل از آغاز حمله، با اشاره به این که از سال ۲۰۰۹، روسیه ۲۶ بار از حق و تو استفاده کرده، در حالی که امریکا تنها ۴ بار از آن استفاده کرده، تلویحاً و تو کردن را اقدامی ناپسندی دانسته که باید از آن کمتر استفاده شود چرا که می تواند اقتدار اخلاقی استفاده کننده را زیر سوال ببرد (لینک). همین اظهارنظرها بعدها می تواند علیه ایالات متحده به کار رود.

مطرح شدن بحث اخراج روسیه از شورای امنیت هم می تواند به هنجارسازی های جدیدی منجر شود. به طور مثال، کنگره امریکا با استناد به ماده ۲۳ اساسنامه خواهان اخراج روسیه از شورای امنیت است، چرا که حمله روسیه به اوکراین یک تهدید صلح و امنیت بین الملل است و این با مفاد این ماده در تضاد است (لینک). در موردی دیگر، نماینده اوکراین در سازمان ملل، تصاحب کرسی شوروی در این سازمان توسط روسیه را زیر سوال برد (لینک)، یا ولودمیر زلنسکی هم با خطاب قراردادن شورای امنیت در یک سخنرانی ویدیویی خواهان اخراج روسیه از این شورا و یا انحلال آن شد (لینک). اگرچه عملیاتی شدن این پیشنهادها با اما و اگرهای بسیاری همراه است، اما صرف مطرح شدن آن ها در این سطح می تواند توجه ها را به لزوم اصلاحات ساختاری سازمان ملل متحد دوچندان کند. این جنگ می تواند زنگ بیداری برای جامعه جهانی باشد. واقعیت این است که این سازمان با این ساختار چندان مناسب شرایط نظام بین الملل فعلی نیست و دیر یا زود یا باید شاهد تغییرات باشد یا این که منتظر باشد اساساً بلاموضوع شود. بنابراین اگر

اصلاحات برای حفظ بقای معنادار سازمان ضروری است، شرایط حال حاضر می تواند یک فرصت برای تحرک بیشتر در این جهت باشد.

در چنین فضایی قطعنامه پیشنهادی لیختن اشتاین در آوریل ۲۰۲۲، یعنی تنها دو ماه پس از آغاز جنگ به تصویب مجمع عمومی رسید. پیشنهاد این قطعنامه دو سال قبل به مجمع عمومی پیشنهاد شده بود و طی آن مقرر شده بود هر بار که یکی از اعضای دائم شورای امنیت از حق وتوی خود استفاده می کند، مجمع عمومی باید جلسه ای تشکیل داده و همه اعضا به بررسی این حق وتو پردازند. تصمیم گیری در مورد این طرح پس از مدتی متوقف شد، اما پس از آغاز جنگ اوکراین و شدت یافتن انتقادات از روسیه نسبت به وتوی تصمیمات سازمان ملل در شورای امنیت، طرح دوباره مطرح شد و با اجماع و بدون رای گیری تصویب گردید. ۸۳ کشور از جمله امریکا این قطعنامه را پیشنهاد داده بودند ([لینک](#)). این قطعنامه در واقع به ایفای وظیفه مجمع عمومی، مندرج در ماده ۱۰ منشور که می گوید مجمع عمومی می تواند هر موضوعی را در چهارچوب این منشور به غیر از مواردی که در ماده ۱۲ آمده مورد بحث قرار دهد و به اعضا یا به شورا توصیه هایی بکند ([لینک](#)). ماده ۱۲ می گوید تا زمانی که شورای امنیت مشغول بررسی موضوعی است، مجمع عمومی نباید توصیه در آن موضوع بکند. وظیفه هماهنگی بین مجمع و شورا برعهده دبیرکل است ([لینک](#)). تاثیر این طرح بیشتر از جنبه جلب توجه افکار عمومی جهان نسبت به عملکرد پنج عضو دائم است و می تواند فشاری هنجاری بر این اعضا وارد کند.

اما همین شورای امنیت با همین ساختار فعلی هم توانست به عنوان یک پلتفرم برای دیپلماسی نقش ایفا کند. در شرایطی که هرگونه تماس با روسیه از سوی امریکا و کشورهای غربی مذموم شمرده می شد، در شورای امنیت، نمایندگان روسیه و امریکا و دیگر کشورهای موثر نظام بین الملل با یکدیگر گفتگو می کردند. از ۲۲ جلسه شورای امنیت که به موضوع صلح و امنیت بین الملل اختصاص داده شده بود، ۱۷ مورد آن به موضوع اوکراین اختصاص داشت. البته تعداد جلساتی که به بحث پیرامون اوکراین اختصاص داشت بسیار بیشتر از این ها بود. به طور متوسط هفته ای دو جلسه به اوکراین اختصاص یافت و این تعداد در اواخر اکتبر به چهار جلسه در هفته هم رسید، به طوری که برخی از کشورهای آفریقایی به این میزان از توجه به اوکراین اعتراض کردند زیرا معتقد بودند باعث می شود شورا به مسائل دیگر جهان کمتر توجه کند ([لینک](#)).

یکی از اقدامات مهم شورای امنیت در همان روزهای نخست جنگ و پس از بروز اولین نشانه ها از ناتوانی در تصمیم گیری این بود که طی یک قطعنامه در ۲۷ فوریه، موضوع را به مجمع عمومی ارجاع داد. این کار طبق رویه "اتحاد برای صلح" انجام شد که در آن شورای امنیت می توانست با اکثریت آرا موضوعی را که به دلیل وتوی یکی از اعضای دائم

امکان تصمیم‌گیری در مورد آن وجود ندارد را به مجمع عمومی ارجاع دهد ([لینک](#)). در نتیجه این اقدام شورای امنیت مجمع عمومی توانست به حوزه اختیارات شورای امنیت ورود کند و در تشدید انزوای روسیه نقش ایفا نماید.

علیرغم همه تضادها، شورای امنیت در یک مورد موفق به تصویب قطعنامه هم شد. در ۶ مه ۲۰۲۲ شورای طی قطعنامه‌ای از تلاش‌های دبیرکل برای رسیدن به یک راه حل صلح‌آمیز در اوکراین حمایت کرد. این قطعنامه یک هفته پس از سفر دبیرکل به روسیه و اوکراین تصویب شد و به اعتبار تلاش‌های دبیرکل برای برقراری صلح افزود. متن قطعنامه توسط نروژ و مکزیک پیشنهاد شده بود ([لینک](#)). به عنوان نکته پایانی در خصوص عملکرد شورای امنیت لازم به یادآوری است که شورا در این مدت توانست موضوعات را از یکدیگر تفکیک کند و اختلافات میان روسیه و غرب منجر به توقف ایفای نقش شورا در سایر موضوعات مرتبط با صلح و امنیت جهانی نشد. در حالی که روسیه و آمریکا عملاً درگیر یک منازعه خونین شده بودند و سربازان روسی توسط تسلیحات غربی کشته می‌شدند، نمایندگان روسیه و کشورهای غربی در طول این یک سال توانستند ۵۴ قطعنامه در موضوعات مختلف در شورای امنیت به تصویب برسانند که در یک مورد قطعنامه‌ای تحت فصل هفتم به منظور اعمال تحریم‌هایی علیه هائیتی تصویب شد. تعداد قطعنامه‌های شورای امنیت در ۲۰۲۲ تنها سه مورد کمتر از ۲۰۲۱ بود ([لینک](#)).

عملکرد سازمان ملل در یک سالگی جنگ اوکراین (بخش دوم)

عیسی عادل - پژوهشگر علوم سیاسی

در بخش [نخست](#) این نوشتار، عملکرد شورای امنیت در بحران اوکراین را مورد بررسی قرار دادیم. در این بخش به سایر ارکان و نهادهای ملل متحد می پردازیم.

مجمع عمومی

همان طور که گفته شد کاستی های شورای امنیت در ایفای وظایف خود تا حدی توسط مجمع عمومی جبران شد و مجمع مهم ترین نقشی که سازمان ملل در رویکرد امنیت دولت محور سنتی می توانست داشته باشد را ایفا کرد. این موضوع با توجه به سوابق تاریخی جبران نقصان شورای امنیت توسط مجمع عمومی چندان دور از انتظار هم نبود. قطعنامه اتحاد برای صلح مجمع عمومی در سال ۱۹۵۰ را می توان اولین نمونه آن دانست ([لینک](#)). به این نشست های مجمع عمومی "نشست فوق العاده ویژه" گفته می شود که تاکنون ۱۱ مورد از این جلسات برگزار شده است ([لینک](#)). قطعنامه اتحاد برای صلح و جاهت قانونی لازم برای ایفای چنین نقشی به مجمع عمومی می دهد. در نتیجه چنین اختیاری، مجمع در مجموع پنج قطعنامه علیه روسیه تصویب کرد:

اولین قطعنامه تنها چند روز پس از آغاز جنگ، در دوم مارس ۲۰۲۲ با ۱۴۱ رای مثبت از ۱۹۳ عضو سازمان در مقابل ۵ رای منفی به تصویب رسید و در آن از فدراسیون روسیه خواسته شد تا به استفاده غیرقانونی از زور پایان دهد و نیروهای خود را از اوکراین خارج کند ([لینک](#)). اهمیت این قطعنامه در این است که مقامات کرملین دلیل تهاجم نظامی خود به اوکراین را گسترش ناتو و جلوگیری از نسل کشی اقلیت روس توسط دولت مرکزی اوکراین اعلام می کردند ([لینک](#)) و تصویب این قطعنامه با یک رای قاطع نشان می دهد که این دلایل از سوی جامعه جهانی پذیرفته نشده است.

مجمع عمومی در ادامه اقدامات خود برای مشروعیت زدایی از روسیه در عرصه بین الملل و انزوای بیشتر این کشور، در قطعنامه هفتم آوریل خود که با ۹۳ رای موافق در مقابل ۲۴ رای مخالف تصویب شد خواهان اخراج روسیه از شورای حقوق بشر سازمان ملل شد. جلسه برای رای گیری در این خصوص ۷ روز پس از جنایت بوچا در حومه کیو، پایتخت اوکراین برگزار شد ([لینک](#)). این اولین بار بود که یک عضو ملل متحد از این نهاد اخراج می شود. ۹۳ کشور در حالی به این قطعنامه رای مثبت دادند که روسیه کشورها را در مورد رای مثبت دادن به این قطعنامه به طور آشکاری تهدید کرده بود ([لینک](#)). تصاویر شوک آور کشته شدن شهروندان غیرنظامی که دست های آن ها از پشت بسته شده بود باعث حیرت جهانیان شد. دادستان کل اوکراین سه روز پس از این حادثه اعلام کرد که ۴۱۰ جنازه در بوچا پیدا شد ([لینک](#)).

قطعنامه سوم مجمع در ۲۴ مارس، یک ماه پس از آغاز جنگ با ۱۴۰ رای موافق و تنها ۵ رای مخالف تصویب و در آن خواهان محافظت از جان شهروندان غیرنظامی و دسترسی بشردوستانه به آنان شد و از روسیه به دلیل ایجاد شرایط هولناک انتقاد گردید ([لینک](#)).

در تاریخ ۱۴ نوامبر ۲۰۲۲، مجمع عمومی قطعنامه چهارم را به پیشنهاد ۵۰ کشور به رای گذاشت که ۹۴ کشور به آن رای مثبت دادند و ۱۴ کشور با آن مخالف بودند. در این قطعنامه خواسته شده بود تا یک مکانیزم بین المللی برای پرداخت خسارات جنگ، خرابی ها، از دست رفتن جان انسان ها یا زخمی ها، و هم چنین مستندسازی شواهد و ادعاها ایجاد شود. یکی از ادعاهایی که پیش از رای گیری توسط نماینده روسیه عنوان شد این بود که سازمان ملل در سازوکار پیشنهاد شده هیچ نقشی ندارد و این سازوکار پیشنهادی تنها توسط گروهی از کشورها اجرا می شود و در نتیجه ممکن است پول ها به جای آن که صرف بازسازی اوکراین شود صرف تامین مالی ارسال سلاح به اوکراین گردد ([لینک](#)). مشروعیت سازمان ملل در راه اندازی سازوکاری به منظور بازسازی اوکراین و دریافت غرامت از روسیه در سخنان نماینده روسیه مستتر بود.

در آخر این که مجمع در نظر دارد در ۲۲ فوریه ۲۰۲۳ به مناسبت سالگرد تهاجم نظامی روسیه به اوکراین یکی دیگر از این نشست های ویژه را برگزار و بر حمایت خود از اوکراین تاکید مجدد نماید ([لینک](#)).

دبیرکل

در مواقعی که جایگاه سازمان زیر سوال می رود، نقش دبیرکل بسیار حیاتی می شود. با توجه به ناتوانی سازمان ملل از پیشگیری از شرایط مخاطره آمیز ناشی از این جنگ، ۲۰۰ نفر از مقامات سابق سازمان، از جمله تعدادی از معاونین نامه ای به دبیرکل نوشتند و از وی خواستند تا شخصاً برای برقراری صلح ریسک بپذیرد و به طور موقت دفتر خود را به اروپا منتقل کند و از آن جا از نزدیک اوضاع را مدیریت نماید ([لینک](#)). این نشان دهنده اهمیت نقش دبیرکل در حفظ جایگاه سازمان است. در گذشته هم در مواردی مانند بحران موشکی کوبا و یا جنگ هشت ساله ایران و عراق، دبیرکل های وقت سازمان نقش موثری ایفا کرده بودند. با توجه به موارد گذشته، انتقاداتی نسبت به دبیرکل فعلی سازمان مطرح بود.

با این حال، آنتونیو گوترش، دبیرکل فعلی سازمان هم تلاش های زیادی برای کنترل اوضاع انجام داد. تنها یک روز پس از آغاز جنگ، ایشان، آقای امین آود را به عنوان دستیار خود و هماهنگ کننده در بحران اوکراین برگزید ([لینک](#)). ۲۶ آوریل، دو ماه پس از آغاز جنگ هم آقای گوترش برای میانجی گری صلح به مسکو سفر کرد و با سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه دیدار کرد. در این دیدار وی صراحتاً اقدام روسیه را نقض تمامیت ارضی اوکراین و منشور سازمان ملل متحد اعلام و بر قطعنامه مجمع عمومی در محکومیت این حمله تاکید کرد. او هم چنین

ایجاد کوریدورهایی برای ارسال کمک های بشردوستانه از طریق ایجاد یک گروه تماس با مشارکت روسیه، اوکراین، و سازمان ملل را پیشنهاد داد. در زمان حضور آقای گوترش، محاصره بندر ماریوپول وضعیت انسانی ناگواری را در این شهر ایجاد کرده بود. بنابراین او خواهان تشکیل یک گروه متشکل از روسیه، اوکراین، سازمان ملل، و صلیب سرخ برای تخلیه شهروندان گیر افتاده، چه داخل شهر و چه داخل کارخانه آزوفاستال شد. ایشان در دیدار با ولادمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه پیشنهادهای خود را ارائه کرد، که مورد قبول رییس جمهور روسیه واقع شد. مذاکرات پیرامون آن بین وزارت دفاع روسیه و دفتر سازمان ملل برای هماهنگی در امور بشردوستانه پیگیری شد ([لینک](#)). در نتیجه تلاش های دبیر کل و با کمک صلیب سرخ، ۵۰۰ نفر از شهروندان غیرنظامی که در ماریوپل و در کارخانه فولاد آزوفاستال گیر افتاده بودند آزاد شدند ([لینک](#)).

دو روز پس از دیدار از مسکو، آقای گوترش به اوکراین رفت و از بوچا دیدار کرد. در این دیدار او بر لزوم پاسخگویی و مسولیت پذیری در قبال جنایت رخ داده در بوچا تاکید کرد. او از روسیه خواست تا با دیوان بین المللی کیفری برای تحقیق در این خصوص همکاری کند ([لینک](#)). در ششم ژوئن، خانم پرامیلا پاتن، نماینده ویژه دبیر کل در موضوع خشونت جنسی در منازعات مسلحانه، به شورای امنیت اعلام کرد که موارد تجاوز جنسی توسط سربازان روس رو به افزایش است. تا آن روز ۱۲۴ مورد تجاوز جنسی ثبت شده بود. در این گزارش آمده بود که در مواردی این کار به صورت گروهی و حتی جلوی چشم همسران یا مادران انجام می شد ([لینک](#)). بعدتر در ۲۱ ژوئن، مشاور ویژه سازمان در پیش گیری از خشونت جنسی هم گزارش مشابهی به شورای امنیت در این خصوص ارائه کرد ([لینک](#)). شاید ارائه چنین گزارش هایی از منظر امنیت دولت محور تاثیری در صلح میان دولت ها نداشته باشد، اما برای رویکردهای غیر سنتی مانند رویکردهای فمینیستی به موضوع امنیت دارای اهمیت است.

پس از «توافق دریای سیاه» با میانجی گری دبیر کل سازمان ملل و ترکیه تا ۱۴ سپتامبر ۲۰۲۱ حدود ۲,۷ میلیون تن غله و اقلام غذایی از اوکراین به خارج صادر شد که نقش برزگی در جلوگیری از ایجاد ناامنی غذایی ناشی از جنگ اوکراین داشت ([لینک](#)).

شاید بتوان گفت بزرگترین دستاورد دبیر کل در این جنگ میانجی گری برای رفع محدودیت ها در صادرات غله بود که می توانست برای یک و نیم میلیارد نفر از جمعیت کره زمین مخاطره آمیز باشد ([لینک](#)). پس از مذاکرات طولانی، در ژوئن، دبیر کل با همراهی رییس جمهور ترکیه، رجب طیب اردوغان موفق می شود در استانبول توافقی را به امضای طرفین برساند که به موجب آن صادرات غله، مواد غذایی، و کودشیمیایی از دریای سیاه از سر گرفته شود ([لینک](#)). در مراسم امضای این توافق دبیر کل آن را نور امید برای صلح خطاب کرد که البته تاکنون محقق نشده و این همکاری به حوزه های دیگر گسترش پیدا نکرد. به دنبال این توافق، آقای گوترش در ۱۸ اگوست به لویو در غرب اوکراین سفر

کرد تا در یک نشست سه جانبه با رجب طیب اردوغان و ولودومیر زلسنکی دیدار کند و سپس برای نظارت بر اجرای توافق به اودسا رفت ([لینک](#)). در نتیجه "توافق دریای سیاه" تا ۱۴ سپتامبر ۲۰۲۲ حدود ۲,۷ میلیون تن غله و اقلام غذایی از اوکراین صادر شد و این دستاورد بزرگی برای نقش سازمان ملل در حوزه امنیت انسانی بود که توسط دبیرکل سازمان محقق شد ([لینک](#)). در اقدامی دیگر، دبیرکل در ۲۹ سپتامبر برگزاری فراندوم در چهار منطقه از شرق اوکراین (دونتسک، لوهانسک، خرسون، و زاپروژیا) را تنها چند روز پیش از برگزاری آن غیرقانونی خواند. او این فراندوم را ناقض حقوق بین الملل و اصول منشور سازمان ملل دانست ([لینک](#)). این فراندوم توسط کشورهای زیادی محکوم شد، اما زیرسوال بردن وجهت قانونی آن توسط دبیرکل سازمان ملل نقش منحصربفردی در مشروعیت زدایی از آن دارد.

دیوان بین المللی دادگستری

در تاریخ ۱۶ مارس، دیوان بین المللی دادگستری با ۱۳ رای موافق در مقابل دو رای مخالف، دستور داد تا روسیه بلافاصله عملیات نظامی را که در تاریخ ۲۴ فوریه در اوکراین شروع کرده معلق کند ([لینک](#)). اهمیت این رای دیوان این است که اولاً طبق حقوق بین الملل لازم الاجراست، اگرچه روسیه ممکن است تعهدات بین المللی خود را در عمل اجرا نکند. دیگر این که این رای به دنبال شکایت اوکراین نزد دیوان از این که روسیه از مفهوم نسل زدایی برای اقدام نظامی خود سوءاستفاده می کند صادر شد و دیوان به عنوان یکی از مراجع تفسیر حقوق بین الملل نظر صریح (و البته مقدماتی) خود را در حقانیت اوکراین و باطل بودن دلایل روسیه از این اقدام نظامی اعلام کرد ([لینک](#)).

دیوان کیفری بین المللی

تنها سه روز پس از آغاز جنگ، دیوان تحقیق و تفحص خود برای موارد جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت را آغاز کرد ([لینک](#)). دادستان دیوان، آقای کریم خان به اوکراین سفر کرد و تیمی را برای گردآوری شواهد آن جا مستقر نمود. اگرچه روسیه عضو دیوان کیفری بین المللی نیست و صلاحیت دیوان در مورد این کشور اجرا نمی شود، اما طبق قوانین دیوان، این امکان برای دیوان وجود دارد که به طور بیطرف ادعاهای مربوط به جرائم در اوکراین را تحقق کند ([لینک](#)).

شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد

دو روز پس از تصویب قطعنامه اول مجمع عمومی، این شورا هم در قطعنامه ای ضمن درخواست خروج فوری نیروهای روسیه و نیروهای وابسته به آن ها از قلمرو سرزمینی کشور اوکراین، یک کمیسیون تحقیق مستقل برای بررسی کلیه موارد نقض حقوق، سوءاستفاده، یا جنایات مشابه تشکیل داد. ۳۲ کشور به این قطعنامه رای مثبت و تنها روسیه و اریتره به آن رای منفی دادند. در این جلسه همه اعضا و به دنبال آن ها نماینده روسیه به احترام قربانیان این جنگ یک دقیقه سکوت کردند ([لینک](#)). به دنبال دریافت گزارش هایی مبنی بر وقوع جنایاتی در مناطقی از اوکراین که در کنترل

روس هاست، شورای حقوق بشر، ۱۲ مه در یک جلسه فوق العاده خواهان بررسی و تحقیق در این موضوع شد ([لینک](#)). اداره کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل هم یک تحقیق گسترده در خصوص گورهای دست جمعی که پس از آزادی شهر ایزوم پیدا شد را آغاز کرد تا ببینید افراد کشته شده نظامی یا غیرنظامی بودند و علت کشته شدن آن ها چه بوده است ([لینک](#)). کمیسیونر عالی وقت سازمان ملل در حقوق بشر، میشل باشلت، چندین ناظر حقوق بشری را در اوکراین مستقر کرد تا موارد نقض را به دقت نظاره کنند ([لینک](#)). بررسی موارد این چنینی توسط نهادهای زیرمجموعه سازمان ملل تضمین کننده بی طرفی تحقیقات است و این وظیفه ای است که از هیچ نهاد یا دولت دیگر بر نمی آید.

یونسکو

۱۱ ماه پس از آغاز جنگ، در ۲۵ ژانویه ۲۰۲۳، و در شرایطی که اودسا، یکی از شهرهای تاریخی اوکراین زیر آتش نیروهای روسیه قرار داشت، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد، یونسکو، که یکی از سازمان های تخصصی ملل متحد در زمینه مسائل فرهنگی است، این شهر را در لیست میراث جهانی خود قرار داد ([لینک](#)). یونسکو ۸ سایت تاریخی ثبت شده در اوکراین دارد ([لینک](#)). اودسا به دلیل قابلیت های اقتصادی خود به عنوان یک شهر بندری در دریای سیاه از یونان باستان گرفته تا دوره تسلط ترک های عثمانی و تصرف آن توسط کاترین کبیر، امپراتور روسیه مورد توجه بوده است ([لینک](#)).

یکی دیگر از فعالیت های یونسکو حمایت از خبرنگاران در اوکراین است. هزاران خبرنگار پس از جنگ مشغول پوشش اخبار مربوط به آن بودند. این در حالی است که بسیاری از این خبرنگاران تجربه قبلی در این زمینه نداشتند. یکی از برنامه های یونسکو آموزش این خبرنگاران است. هم چنین توزیع اقلام مورد نیاز این خبرنگاران مانند جلیقه های ضدگلوله و کلاه های ایمنی از دیگر کارهای یونسکو برای خبرنگاران بود. تامین این تجهیزات برای کار خبرنگاری در اوکراین بسیار حیاتی بود. اما بسیاری از این اقلام برای سربازان در خط مقدم ارسال می شوند و در نتیجه کمیاب هستند و اگر هم یافت شوند قیمت بالایی دارند. به همین دلیل کمک یونسکو برای تامین این اقلام برای خبرنگاران بسیار ارزشمند است. از دیگر اقدامات یونسکو ایجاد یک خط تماس ضروری برای خبرنگاران بود که در مواردی بسیار موثر واقع شد. در روزهای نخست جنگ تا روزی صد تماس با این تلفن ها از سوی خبرنگاران برقرار شد. در یکی از این تماس ها در ابتدای ماه مارس یک خبرنگار خارجی که در منطقه ایرپین ۴ روز گرفتار شده بود با هماهنگی های به عمل آمده از محل خارج شد ([لینک](#)).

فائو

سازمان غذا و کشاورزی ملل متحد، با کمک اتحادیه اروپا، ۱۵,۵ میلیون یورو برای مقابله با اثرات جنگ روی ۱۳ میلیون نفری که در مناطق روستایی اوکراین زندگی می کردند اختصاص داد. هدف از این اقدام مقابله با بحران غذای

ناشی از متوقف شدن عملیات کشاورزی در اوکراین بود ([لینک](#)). فائو نه ماه پس از آغاز جنگ، یک نظرسنجی گسترده از کشاورزان در مناطق روستایی اوکراین به عمل آورد تا از آن برای برنامه ریزی تامین نیازهای آنان استفاده کند. این نظرسنجی نشان داد که بذر، غذای حیوانات، سوخت و برق، کودها و آفت کش ها از مهم ترین نیازهای کشاورزان اوکراینی است ([لینک](#)). فائو در خصوص حل فوری بحران غذا در هفته های ابتدایی جنگ هم نقش مهمی ایفا کرد و تا ماه ژوئیه توانست برای نزدیک به ۱۰ میلیون اوکراینی غذاهای آماده، کنسرو، نان، آرد، گندم، و روغن تامین کند ([لینک](#)).

یونسف

صندوق کودکان سازمان ملل انبارهایی در اوکراین دارد که توسط آن ها توانسته از آغاز جنگ به نزدیک به چهار میلیون کودک به تنهایی یا با کمک نهادهای دیگر کمک کند ([لینک](#)). یونسف به همراه آژانس پناهندگان سازمان ملل، دولت ها، و سازمان های مردم نهاد، مراکزی را تحت عنوان "نقاط آبی" در کشورهای میزبان پناهندگان اوکراینی ایجاد کرده تا محل امنی برای کودکان و مادران باشد. این مراکز اطلاعات سفر در اختیار این پناهندگان قرار می دهد و کودکانی را که به تنهایی سفر می کنند را شناسایی و تحت پوشش قرار می دهد ([لینک](#)). یونسف در این یک سال، به حدود پنج میلیون زن و کودک در اوکراین خدمات سیار ارائه کرد؛ برای ۴,۶ میلیون نفر آب آشامیدنی سالم فراهم نمود؛ نزدیک به سه میلیون کودک و پرستار به خدمات سلامت روانی و جسمی یونسف دست پیدا کردند؛ این سازمان هم چنین امکان ادامه تحصیل نزدیک به ۱,۵ میلیون کودک را هم فراهم نمود ([لینک](#)).

سازمان بهداشت جهانی

سازمان بهداشت جهانی با شروع جنگ اقدام به توزیع اقلام دارویی و پزشکی شامل کیسول های اکسیژن، ژنراتورهای بیمارستانی، اقلام پزشکی اورژانسی کرد. سازمان هم چنین در کشورهای همسایه اوکراین اقدام به شناسایی، پیشگیری، و مبارزه با بیماری های واگیردار مانند سرخک، سرخچه، و فلج اطفال کرده است ([لینک](#)).

برنامه توسعه ملل متحد

پس از آغاز جنگ اوکراین، برنامه توسعه ملل متحد طرح حمایتی جدیدی برای تامین نیازهای میلیون ها نفر از اوکراینی ها برای دو سال آینده معرفی کرد. هدف از این برنامه مواجهه با تاثیرات اجتماعی اقتصادی جنگ در اوکراین بود و تمرکز ویژه ای بر برابری دسترسی زنان و دختران به نیازهای اساسی و معیشتی، توسعه مهارت ها، حمایت از کسب و کارها، دستیابی به منابع مالی، شبکه، و بازارها داشت. برآورد این سازمان این بود که نزدیک به دو دهه از توسعه در اوکراین در اثر ادامه جنگ از دست خواهد رفت و از هر ۱۰ نفر ۹ نفر به فقر کشیده خواهند شد. در نتیجه این برنامه بر سه ستون زیر استوار خواهد بود:

۱. حمایت از دولت برای واکنش مناسب به بحران و ارائه خدمات عمومی؛
۲. ارتقای سرمایه انسانی کشور، ظرفیت های اقتصادی و منابع طبیعی برای پاسخ به نیازهای بشردوستانه اولیه، ارتقای تاب آوری، و بازیابی اقتصادی و اجتماعی؛ و
۳. تقویت نهادها و جامعه مدنی برای حفظ بافت اجتماعی، حمایت از حقوق بشر و تضمین فراگیری، حفاظت و توانمندسازی همه مردم [\(لینک\)](#).

صندوق جمعیت ملل متحد

با آغاز جنگ، این نهاد تیم هایی را برای توزیع اقلام بهداشتی به خصوص بهداشت جنسی در اوکراین اعزام کرد. پیش بینی می شد که در فاصله ماه های مارس تا مه، حدود ۸۰ هزار کودک در اوکراین به دنیا خواهند آمد. این صندوق پیش از جنگ شبکه ای از پناهگاه ها و اتاق های بحران در اوکراین داشت و همین شبکه به آن کمک کرد تا بهتر بتواند در هفته های ابتدایی خدمات خود را ارائه کند. به طور مثال در یک ماه نخست جنگ، این صندوق توانست با کمک سازمان بین المللی مهاجرت ۱۵ هزار مشاوره ارائه دهد [\(لینک\)](#).

آژانس پناهندگان سازمان ملل متحد

این سازمان از ابتدای جنگ مشغول توزیع پتو، کیسه خواب، ساخت پناهگاه های اضطراری، شناسایی افراد نیازمند، و یافتن کودکانی که تنها سفر می کنند، کرد. آژانس با کمک دولت اوکراین ۷۰ مرکز پذیرش در سراسر اوکراین برای کسانی که در داخل کشور بی جا شده اند ایجاد کرد. در این مراکز افراد کمک های نقدی برای تامین نیازهای اولیه زندگی مانند مسکن، غذا، لباس، و اقلام بهداشتی دریافت می کنند [\(لینک\)](#).

اداره خلع سلاح سازمان ملل متحد

نماینده عالی این اداره سه بار در ماه های مارس، مه و اکتبر ۲۰۲۲ بنا به درخواست نماینده روسیه تحقیقاتی را برای بررسی صحت ادعاهای مقامات روسیه مبنی بر این که اوکراین یک برنامه سلاح های بیولوژیک دارد انجام داد و هر بار رسماً اعلام کرد که هیچ برنامه سلاح های بیولوژیک در اوکراین وجود ندارد [\(لینک\)](#). اهمیت این اظهار نظر یک نهاد زیرمجموعه سازمان ملل در این است که با توجه به این که در روزهای آغازین جنگ همه گیری کرونا در میان افکار عمومی جهان هنوز زنده بود و برخی هم آن را یک توطئه بیولوژیک می دانستند، روسیه سعی داشت تا با مطرح کردن همکاری های بیولوژیک میان امریکا و اوکراین، به حمله نظامی خود به خاک اوکراین مشروعیت ببخشد. اظهار نظر صریح اداره خلع سلاح سازمان ملل متحد نقش مهمی در راستی آزمایی و مشروعیت زدایی از چنین ادعاهایی داشت.

اخيراً با افزایش کمک های تسلیحاتی به اوکراین از سوی برخی کشورها، به ویژه افزایش برد تسلیحات و سنگین تر شدن تسلیحات ارسالی، نگرانی هایی از سوی مقامات این اداره مطرح شده است. ایزومی ناکامیتسو، نماینده عالی سازمان ملل در امور خلع سلاح، تصریح کرد که ارسال سلاح باید مشمول پروتکل های بین المللی باشد ([لینک](#)).
باتوجه به این که چنین نگرانی هایی یکی از دلایل مخالفان ارسال سلاح در کشورهای مختلف است، رفع چنین نگرانی هایی از سوی سازمان ملل می تواند به روند ارسال سلاح به اوکراین کمک کند.

آژانس بین الملل انرژی اتمی

این آژانس یک نهاد مستقل در سیستم ملل متحد است که به مجمع عمومی و شورای امنیت گزارش می دهد. آژانس نقش مهمی در امنیت نیروگاه های هسته ای اوکراین به ویژه نیروگاه زاپروژیا، بزرگترین نیروگاه هسته ای اروپا دارد. روسیه تلاش داشت با ایجاد تهدید برای این نیروگاه افکار عمومی اروپا و جهان را تحت فشار قرار داده تا به شرایط این کشور برای صلح تن دهند. وبسایت آژانس تاکنون ۱۴۴ گزارش در خصوص آخرین وضعیت نیروگاه های اتمی در اوکراین ارائه کرده که خبر از حضور کارشناسان آژانس در نیروگاه زاپروژیا دارد ([لینک](#)). تیمی از کارشناسان آژانس از اول سپتامبر ۲۰۲۲ به طور دائمی در نیروگاه زاپروژیا حضور دارند. علاوه بر بزرگی، موقعیت مکانی این نیروگاه در خط مقدم جنگ بر نگرانی ها افزوده است. از دسامبر سال قبل مقرر شد تیمی دائمی از کارشناسان آژانس در اوکراین حضور داشته باشند. بنابر اعلام آژانس در گزارش شماره ۱۴۳، ۱۱ کارشناس آژانس در نیروگاه های اوکراین و نیز منطقه چرنوبیل حضور دارند ([لینک](#)). حضور این کارشناسان ضمن این که باعث دلگرمی مردم جهان برای جلوگیری از بروز یک فاجعه اتمی است، می تواند نقش موثری در شناسایی مقصر هر حادثه در صورت بروز باشد. در بیشتر گزارش ها از جمله در همین گزارش آخر، کارشناسان انفجارهای روی داده در نزدیکی تاسیسات را گزارش می کنند. آژانس هم چنین در سفری که رافائل گروسی مدیر کل آن در آوریل ۲۰۲۲ به اوکراین داشت تجهیزات مونیتورینگ و ارزیاب های رادیواکتیو در سایت نیروگاه هسته ای چرنوبیل نصب کرد. برای پایش اوضاع، عده ای کارشناس هم از طرف آژانس در چرنوبیل مستقر هستند ([لینک](#)).

نتیجه گیری

جنگ اوکراین، ۷۷ سال پس از جنگ جهانی دوم، نشان داد که احتمال وقوع یک جنگ فراگیر دیگر در اروپا را نباید دور از ذهن داشت. این جنگ تا ۸ فوریه ۲۰۲۳ جان ۱۸ هزار غیرنظامی را گرفت ([لینک](#)). تجاوز به یک کودک ۱۱ ساله مقابل چشمان مادرش ([لینک](#)) تنها یکی از جلوه های غم انگیز و غیرانسانی جنگ است و نشان می دهد که پیشگیری از وقوع جنگ و مقابله با عواقب آن چقدر اهمیت دارد. باین حال در شرایط فعلی نباید چندان امیدی به اصلاح ساختار سازمان ملل داشت. سازمان ملل بعد از جنگ جهانی دوم توسط ملل پیروز که بیشترین همفکری و

همدلی را نسبت به جنگ داشتند به وجود آمد و وجود چنین همفکری و همدلی برای تاسیس یک نهاد بین المللی از ضروریات است. شاید اگر تشکیل سازمان ملل دو سال به تاخیر می افتاد، شروع جنگ سرد پس از جنگ های داخلی یونان و از بین رفتن فضای اعتماد میان شوروی و امریکا می توانست مانع تشکیل سازمان شود. بنابراین در حال حاضر که قدرت های بزرگ با هم اختلافات اساسی دارند نمی توان انتظار تغییر و اصلاح داشت. باین حال، سازمان ملل متحد اگرچه قادر نبوده و نخواهد بود مانع جنگ شود، اما درعین حال کارکردهای فراوانی برای برقراری صلح و کاهش آثار و عواقب جنگ می تواند داشته باشد.

همان طور که در متن نشان داده شد، سازمان می تواند محملی برای دیپلماسی و نزدیک کردن قدرت های بزرگ باشد. از سوی دیگر سازمان می تواند از اقدامات جنگ طلبانه مشروعیت زدایی کند. نمونه های جنگ امریکا علیه عراق در سال ۲۰۰۳ و تهاجم نظامی اخیر روسیه به اوکراین به خوبی به توان مشروعیت بخشی یا مشروعیت زدایی سازمان ملل صحنه می گذارد. هم چنین سازمان ملل می تواند هماهنگ کننده بی طرفی برای ارسال کمک های بشردوستانه و سایر موارد مرتبط به امنیت انسانی مانند نقشی که آژانس بین المللی انرژی هسته ای در امنیت تاسیسات هسته ای ایفا می کند باشد. با توجه به آن چه گفته شد، می توان این گونه نتیجه گرفت که اگر سازمان ملل متحدی تا حالا به وجود نمی آمد، لازم می بود همین سازمان با همین نواقض همین حالا تاسیس شود تا وظایف فوق را اجرا کند.

مطالعات سازمان ملل متحد

حقوق بین الملل علیه حقوق بین الملل؛ بازخوانی بیانیه مشترک روسیه و چین که چند هفته پیش از حمله به اوکراین منتشر شد

حسین فراستخواه - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

سرانجام پس از هفته‌ها لشکرکشی و صف‌آرایی در مرز اوکراین، حمله‌ای که روسیه مرتباً احتمال آن را رد می‌کرد به وقوع پیوست. این در حالی است که جنگنده‌های چینی در روزهای اخیر بر فراز منطقه دفاعی تایوان به پرواز درآمده‌اند و نگرانی از حمله نظامی دیگر دوباره تقویت شده است. اما در شرایطی که توجه عمده رسانه‌ها در هفته‌های اخیر معطوف به احتمال وقوع درگیری نظامی میان روسیه و اوکراین بوده، سندی که با عنوان «بیانیه مشترک فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین درباره ورود روابط بین‌الملل به عصر جدید و توسعه پایدار جهانی» در ۴ فوریه ۲۰۲۲ منتشر شد، اگرچه بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های تخصصی نیافت، از جهات بسیار اهمیت فوق‌العاده برای ناظران مسائل حقوق و روابط بین‌الملل دارد و خصوصاً امروز با توجه به تهاجم روسیه به اوکراین و پرواز هواپیماهای چین در آسمان تایوان، بیانیه‌ای که چندی پیش در فضای شادمانه آغاز بازی‌های المپیک زمستانی پکن منتشر شد، چیزی نیست که به سادگی بتوان نادیده‌اش گرفت یا به مسامحه از کنارش گذشت.

جالب است که در این بیانیه ۵۳۰۰ کلمه‌ای مطلقاً نامی از اوکراین برده نمی‌شود. تحلیلگران علت آن را عدم تمایل چین به حمایت از تهاجم روسیه به اوکراین دانسته‌اند. اما از تایوان یاد شده و روسیه آن را بخش لاینفک چین دانسته و با استقلال آن مخالفت ورزیده است؛ موضعی که بلافاصله یک روز بعد از انتشار بیانیه، واکنش تایوان را برانگیخت. از سوی دیگر، هرچند برخی این بیانیه را به «اتحاد» هیتلر و استالین در اگوست ۱۹۳۹ تشبیه کرده‌اند، که براساس آن شوروی و آلمان بر سر تقسیم لهستان توافق کردند و آتش‌بیار معرکه جنگ جهانی دوم شدند، در بیانیه مشترک چین و روسیه هیچ سخنی از «اتحاد» نرفته است. دو کشور بدون آن که اتحاد رسمی با یکدیگر داشته باشند، به طور غیررسمی هوای هم را دارند، اما ضرورتاً به خاطر دیگری وارد جنگ نظامی نمی‌شوند. چیزی که روزبه‌روز آنها را به یکدیگر نزدیک می‌کند، مقابله با هژمونی ایالات متحده است. در این بیانیه جهانی به تصویر کشیده می‌شود که در آن امریکا به حاشیه رفته است.

به تعبیر یکی از صاحب‌نظران، این بیانیه، که در آن رویکرد غربی به جهان و روابط بین‌الملل از اساس به چالش کشیده می‌شود، به عنوان لحظه‌ای حساس در تاریخ ثبت خواهد شد. بنابراین در کنار تحلیل‌های سیاسی که از پدیده چین و روسیه به عنوان محور خودکامگی و نحو ذلک یاد می‌کنند، می‌توان مفاد سند مذکور را در چارچوب تحلیل حقوقی

بین‌المللی بازخوانی و مرور کرد. سؤال اصلی این است که چین و روسیه نظم بین‌المللی را چگونه می‌بینند، چگونه می‌خواهند و برای رسیدن به آن چه می‌خواهند، چگونه از حقوق بین‌الملل استفاده می‌کنند.

بیانیه مشترک از یک مقدمه و چهار بخش تشکیل یافته است. طرفین با این مقدمه آغاز می‌کنند که جهان در مسیر تغییرات مهمی قرار دارد. بشریت به عصر نوینی از توسعه پرشتاب و دگرگونی عمیق وارد می‌شود و شاهد توسعه و تحول پدیده‌ها و روندهایی مانند چندقطبی شدن، جهانی‌شدن اقتصادی، ظهور جامعه اطلاعاتی، تنوع فرهنگی و دگرگونی در معماری نظم و حکمرانی جهانی است. ارتباط و وابستگی متقابل دولت‌ها روزبه‌روز در حال افزایش است و روند توزیع مجدد قدرت در جهان سبب شده جامعه بین‌المللی خواستار رهبریتی باشد که او را به سوی توسعه صلح‌آمیز هدایت کند. با این حال، بازیگرانی که در اقلیت قرار دارند، رویکردی یکجانبه به مسائل بین‌المللی نشان می‌دهند و با توسل به زور و دخالت در امور داخلی سایر دولت‌ها و سلب حقوق و منافع مشروع آنها بر اختلافات و تعارضات دامن می‌زنند و مانع توسعه بشریت می‌شوند. از این رو طرفین از تمام دولت‌ها می‌خواهند که از طریق گفت‌وگو و با ایجاد اعتماد و درک متقابل، در راه ارزش‌های جهانی بشری همچون صلح، توسعه، برابری، عدالت، دموکراسی و آزادی بکوشند و حق مردم در تعیین مسیر توسعه کشور خود و حاکمیت و امنیت آنها را پاس بدارند و نظم جهانی چندقطبی و البته مبتنی بر حقوق بین‌الملل را که سازمان ملل متحد و شورای امنیت نقش محوری در آن ایفا می‌کنند، مورد حمایت قرار دهند.

در این خط استدلال، که تا پایان بیانیه دنبال می‌شود، چین و روسیه به عنوان قدرت‌های جهانی و همچنین نماینده جامعه بین‌المللی معرفی می‌شوند و ایالات متحده، به عنوان بازیگری که در مقیاس بین‌المللی در اقلیت است، رودرروی جامعه بین‌المللی قرار می‌گیرد و مشروعیت و اقتدار آن با توسل به مفاهیمی مورد هدف قرار می‌گیرد که در حقوق بین‌الملل به عنوان ضدهنجار شناخته می‌شوند؛ مفاهیمی مانند یکجانبه‌گرایی، توسل به زور و مداخله در امور داخلی کشورها. در عین حال از سوی دیگر مفاهیم جدیدی از ترکیب مفاهیم جاافتاده حقوق بین‌الملل، همچون حق تعیین سرنوشت، حق توسعه و حق حاکمیت دولت سربرمی‌آورد و در قالب «حق مردم در تعیین مسیر توسعه کشور خود» مطرح می‌شود؛ و البته صریحاً اذعان می‌کنند که این نظم جهانی چندقطبی از نظر ایشان مبتنی بر حقوق بین‌الملل و حول محور سازمان ملل و شورای امنیت است. در واقع، چین و روسیه، گفتمان بدیل خود را با گفتمان و سازمانی که مشخصاً از غرب به عاریه گرفته شده در هم می‌آمیزند و با همان به مقابله با هژمونی غرب برمی‌خیزند و از همه کشورها می‌خواهند که در مسیر پیشبرد روابط بین‌المللی دموکراتیک و تضمین صلح، ثبات و توسعه پایدار گام بردارند.

نخستین بخش بیانیه درباره دموکراسی و حقوق بشر است. هرچند دموکراسی در بیان ایشان در زمره ارزش‌های جهانی بشر و حفظ و ارتقاء آن در حد چیزی شبیه به تعهد عام‌الشمول و به صورت مسئولیت مشترک کل جامعه جهانی قلمداد

شده، لیکن در نگاه ایشان دموکراسی نه به عنوان یک الگوی حکمرانی جهانی بلکه به عنوان «وسیله‌ای» برای مشارکت شهروندان در حکومت کشورشان تعریف می‌شود و اصلی که از طریق دموکراسی به اجرا درمی‌آید اصل حکومت مردمی است که آشکارا با پارادایم لیبرال دموکراسی فردگرای غرب تفاوت دارد. از نظر آنها استقرار دموکراسی هیچ قالب و الگوی واحدی ندارد؛ هر ملتی می‌تواند با توجه به نظام اجتماعی و سیاسی خود و پیشینه تاریخی، سنت‌ها و ویژگی‌های فرهنگی منحصر به فردش، الگوها و روش‌های خاصی برای اجرای دموکراسی اختیار کند و تشخیص دموکراتیک بودن هر کشوری بر عهده مردم همان کشور است.

نظم بین‌المللی مطلوب طرفین، تا جایی که به دموکراسی و حقوق بشر مربوط می‌شود، نظمی است که در آن دفاع از دموکراسی و حقوق بشر وسیله‌ای برای فشار بر کشورهای دیگر نباشد و دخالت در امور داخلی دولت‌های حاکم تحت لوای حمایت از این ارزش‌ها توجیه نگردد. لذا از جامعه بین‌المللی می‌خواهند که تنوع فرهنگی و تمدنی و حق تعیین سرنوشت کشورهای مختلف را محترم شمارد. در این جا نیز، چین و روسیه با بیرق ارزش‌هایی مانند تنوع فرهنگی و حق تعیین سرنوشت، که از دل نظم بین‌المللی موجود برآمده‌اند، به مصاف قرائت جهان‌گرایانه (universalist) از دموکراسی و حقوق بشر می‌روند. سپر دفاعی آنها همچنان حقوق بین‌الملل است، چنان‌که در پاراگراف آخر بخش نخست خاطر نشان می‌سازند که منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر اصول بنیادین و اهداف حقوق جهانشمول بشر را مقرر کرده و برای همه دولت‌ها لازم‌الرعایه است؛ لیکن به طور ضمنی جنبه جهانشمول این اسناد را تخصیص می‌زند و اضافه می‌کنند هر ملتی مؤلفه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ویژه‌ای دارد که ماهیت جهانشمول حقوق بشر را باید از دریچه آن نگریست. مراد آنها از این سخن که «حفظ و ارتقاء حقوق بشر مسئولیت مشترک جامعه بین‌المللی است»، سلب مرجعیت از غرب به عنوان سلسله‌جنبان گفتمان غالب حقوق بشر است.

بخش دوم بیانیه حول محور توسعه و همکاری و ناظر به اراده طرفین برای بسط روابط منطقه‌ای، خصوصاً در چارچوب اتحادیه اقتصادی اوراسیا است. چین و روسیه خصوصاً در دو دهه اخیر بسیار کوشیده‌اند علاوه بر حضور فعال در پلتفرم‌های نهادی بین‌المللی، سازمان‌های منطقه‌ای را، که بر دو پایه توسعه اقتصادی و امنیت بنا شده‌اند، تقویت کنند. با این حال منطقه‌گرایی دو کشور، غالباً در لباس «چندجانبه‌گرایی» و همکاری مبتنی بر قواعد حقوق بین‌الملل ناشی از منشور ملل متحد توجیه شده است. چنان‌که در بیانیه مورد بحث نیز آمده که طرفین همکاری در چارچوب مکانیزم‌های چندجانبه، مانند ملل متحد را تقویت خواهند کرد و از کشورهای توسعه‌یافته خواسته‌اند که با فراهم ساختن منابع بیشتر برای کشورهای در حال توسعه و توجه به توسعه نابرابر کشورها، به تعهدات خود در این زمینه پایبند باشند. در این بخش، ضمن اشاره‌ای بسیار گذرا به جدی‌تر کردن همکاری برای توسعه پایدار شمالگان – که جغرافیای آینده تنش‌های

بین‌المللی است - طرفین بر لزوم همکاری در جهت تحقق اهداف توسعه پایدار و مقابله با تغییرات اقلیمی تأکید ورزیده‌اند و پایبندی خود را به کنوانسیون تغییرات اقلیمی و اهداف و اصول توافق پاریس یادآور شده‌اند.

از نکات جالب توجه در بخش دوم بیانیه، اشاره به تعامل دوجانبه و چندجانبه روسیه و چین در مورد همه‌گیری کووید ۱۹ است. بدون اشاره به این که چین به عنوان منشأ بروز همه‌گیری از سوی جامعه بین‌المللی در مظان اتهام قرار گرفته است، منشأ ویروس جدید را مسئله‌ای علمی دانسته‌اند که تحقیق درباره آن باید متکی به دانش جهانی باشد. آنها ضمن مخالفت با سیاسی کردن موضوع، از جامعه جهانی خواسته‌اند که رویکردی علمی به بررسی منشأ ویروس کرونا اتخاذ نماید. طرف روس نیز از اقدامات مشترک چین و سازمان جهانی بهداشت خصوصاً گزارش آنها درباره موضوع حمایت کرده است.

بخش سوم بیانیه نگرانی‌های امنیتی طرفین را انعکاس می‌دهد. بار دیگر با استناد به حمایت از اصول کلاسیک حقوق بین‌الملل، مانند حاکمیت، تمامیت ارضی و ممنوعیت مداخله در امور داخلی، نتایجی بحث‌انگیز گرفته می‌شود. از جمله طرف روس ضمن اعلام حمایت از اصل چین واحد، و مخالفت با هر شکل از استقلال تایوان، تأکید می‌کند که تایوان بخش جدایی‌ناپذیر چین است. همچنین هر دو طرف تصریح می‌کنند که در مقابل اقدامات نیروهای خارجی برای تضعیف امنیت و ثبات در مناطق همجوار می‌ایستند و با مداخله نیروهای خارجی تحت هر عنوان، از جمله انقلاب‌های رنگی، به مقابله برمی‌خیزند؛ اشاره‌ای آشکار به تنش‌های دو کشور با پیشروی ناتو، که امروز در بحران اوکراین نمایان گشته است. چین و روسیه کوشیده‌اند با استفاده از ابزارهایی که حقوق بین‌الملل در اختیار آنها می‌گذارد، از جمله با تأسیس سازمان‌های منطقه‌ای مانند سازمان همکاری شانگهای و سازمان معاهده امنیت جمعی، منافع امنیتی خود را دنبال کنند و سرکوب اعتراضات و شورش‌های شهروندان را با استناد به اصولی مانند مبارزه با افراطی‌گرایی، جدایی‌طلبی و تروریسم، توجیه نمایند. از تازه‌ترین نمونه‌های آن اعزام نیروهای روسیه به قزاقستان بود که ظاهراً در چارچوب معاهده امنیت جمعی و تحت عنوان نیروهای حافظ صلح، به دولت قزاقستان در سرکوب معترضان یاری رساند. در این بیانیه نیز، طرفین با محکوم کردن همه اشکال تروریسم، از جمله واحد مبارزه با تروریسم با محوریت سازمان ملل حمایت کرده‌اند و باز با سیاسی کردن موضوع مقابله با تروریسم به مخالفت برخاسته‌اند.

در فراز دیگری از بخش سوم بیانیه، طرفین ضمن ابراز مخالفت با گسترش بیشتر ناتو، از این سازمان خواسته‌اند که رویکردهای ایدئولوژیک جنگ سرد خود را کنار بگذارد و به حاکمیت، امنیت و منافع کشورهای دیگر و تنوع تمدنی و پیشینه تاریخی آنها احترام بگذارد. از سوی دیگر نسبت به همکاری امنیتی سه‌جانبه استرالیا، ایالات متحده و انگلستان اظهار نگرانی کرده‌اند و اقداماتی از این دست را مغایر اهداف امنیت و توسعه پایدار منطقه آسیا و اقیانوسیه دانسته‌اند.

طرفین همچنین خروج امریکا از برخی توافق‌های بین‌المللی مهم در خصوص کنترل تسلیحات، از جمله معاهدهٔ محو موشک‌های میان‌برد و کوتاه‌برد را برای امنیت بین‌المللی و منطقه‌ای مخاطره‌آمیز توصیف کرده‌اند.

بخش چهارم و پایانی بیانیهٔ مشترک با یادآوری این نکته شروع می‌شود که چین و روسیه قدرت‌های جهانی و اعضاء دبیم شورای امنیت ملل متحد هستند. آنها خود را قویاً موظف به دفاع از نظام بین‌المللی با محوریت سازمان ملل دانسته‌اند؛ سازمانی که البته صرفاً در نقش یک هماهنگ‌کننده ظاهر شود. وعده‌ای که آنها می‌دهند، دفاع از نظم جهانی مبتنی بر حقوق بین‌الملل، کمک به چندقطبی شدن و دموکراتیک شدن روابط بین‌المللی و خلق جهانی باثبات و عادلانه و ایجاد روابط بین‌المللی از نوع جدید است. در جهت رسیدن به نظم جهانی که تصویر می‌کنند، طرفین از هیچ‌گونه همکاری فروگذار نخواهند کرد؛ هیچ منطقهٔ ممنوعه‌ای برای همکاری دوجانبه میان آن دو متصور نیست.

در خصوص تجارت، از نظام چندجانبه با محوریت سازمان جهانی تجارت دفاع می‌کنند و رویکردهای یکجانبه را زیر سؤال می‌برند؛ اشاره‌ای به تحریم‌های ایالات متحدهٔ امریکا علیه چین و روسیه. به طور کلی در تمام بندهای این بیانیه، ابتدا به چارچوب‌های بین‌المللی اشاره می‌شود و سپس سخن از چارچوب‌های منطقه‌ای به میان می‌آید. در این جا نیز طرفین از تعمیق همکاری استراتژیک میان اعضای بریکس (اقتصادهای نوظهور) در سه حوزهٔ اصلی، یعنی سیاست و امنیت، اقتصاد و سرمایه‌گذاری، و مبادلات بشردوستانه سخن گفته‌اند. در همین راستا، تقویت سازمان همکاری شانگهای و توسعهٔ نقش آن در شکل دادن به نظم جهانی چندمرکزی به عنوان یکی از اهداف دو کشور اعلام شده است با این توضیح که تمام این کارها مبتنی بر اصول حقوق بین‌الملل، چندجانبه‌گرایی و امنیت پایدار خواهد بود. همچنین مقابله با چالش‌ها و تهدیدهای پیش روی دولت‌های عضو سازمان همکاری شانگهای و همکاری در زمینهٔ امنیت اطلاعاتی در دستور کار طرفین قرار گرفته است.

از سخنرانی پوتین در کنفرانس امنیتی مونیخ ۲۰۰۷ پانزده سال می‌گذرد. آن زمان پوتین به روشنی نشان داد که جهان تک‌قطبی را قبول ندارد و خواستار قدرت است. روسیه یک سال بعد از آن، در ۲۰۰۸ آبخازیا را اشغال کرد و هفت سال بعد در ۲۰۱۴ با حمله‌ای دیگر شبه‌جزیرهٔ کریمه را از اوکراین جدا ساخت و امروز در حال توسل به زور یکجانبه در اوکراین است، بدون آن که سخنی از محوریت و نقش‌آفرینی سازمان ملل یا شورای امنیت در میان باشد. چین و روسیه در این سال‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که نظم نوین جهانی مورد نظر خود را صرفاً با گفتارهای ایدئولوژیک دنبال نکنند. آنها ترکیبی از دو رویکرد قاعده‌محور و سیاست‌محور را برای پیشبرد و همزمان مشروعیت‌بخشی به اقدامات خود برگزیده‌اند که در عمل سبب شده اصول و قواعد حقوق بین‌الملل را به عنوان ابزاری برای دور زدن و زیر پا گذاشتن خود حقوق بین‌الملل به کار گیرند. در شرایطی که تمرکز اصلی ایالات متحده در بعد اقتصادی روی چین قرار گرفته است، روسیه، که تهدیدی استراتژیک برای نظم جهانی از لحاظ اقتصادی نیست، امروز با ایجاد تنش‌های نظامی

و امنیتی بر نگرانی‌های غرب می‌افزاید. به هر حال باید دید در زمانه‌ای که حقوق بین‌الملل دستاویز قدرت‌های بزرگ جهان قرار گرفته است، آیا بازیگران دیگر خواهند توانست از طریق توسل به مکانیزم‌های نهادی بین‌المللی و منطقه‌ای، از فروپاشی روزافزون اقتدار حقوق بین‌الملل جلوگیری نمایند؟

ناتار گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

حقوق بین الملل یا حقوق ابر قدرت ها؟ ضرورت بازتنظیمی بزرگ در منشور ملل متحد

امین معتمدی - پژوهشگر دوره دکتری حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی و مسوول کمیته جوانان انجمن ایرانی

مطالعات سازمان ملل متحد

«تقریباً همه کشورها، تقریباً تمام اصول حقوق بین الملل را رعایت می کنند... تقریباً در تمام اوقات!»، پرفسور لویی هنکین، استاد فقید حقوق بین الملل، ۱۹۷۹.

این نخستین بار نیست که یک دولت با توجیه های غیر حقوقی و در راستای منافع خود اقدام به حمله نظامی به کشور دیگری می کند و تلفات انسانی و خسارات جبران ناپذیری را دامن می زند. این بار اما پس از چند دهه تلاش در جهت برقراری نظم نوین بین المللی، نخستین تهاجم نظامی زمینی در قاره آرام و سبز به وقوع پیوسته است. از منظر صاحب نظران حقوق بین الملل و نیز عامه چندان قابل باور نبود که در سال ۲۰۲۲ میلادی روسیه به حمله نظامی به خاک اوکراین روی آورد و این موضوع از همه گیری کرونا نیز پیشی گرفته و به تیر اول مطبوعات مبدل شود. تهاجم نظامی دولت روسیه به اوکراین یک اقدام تجاوزکارانه آشکار و نقض ماده ۲،۴ منشور سازمان ملل متحد تلقی می گردد. نقض همان ماده ای که سنگ بنای اصلی نظم حقوقی بین المللی بوده و ناظر بر ممنوعیت «استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری» است (اینجا) و تحت هیچ سناریویی مطابق با مقررات و هنجارهای بین المللی قانونی نیست. نکته قابل تامل و در عین حال تاسف آور آنکه مهاجم خود با تکیه و استناد به قوانین و اصول حقوق بین الملل سعی در توجیه و مشروعیت بخشی اعمال خود دارد. از نقطه نظری دیگر، آنچه توجه همگان را به خود معطوف کرده است، ناکارآمدی قوانین، سازوکارها و سازمان های بین المللی در این برهه حساس است. از نقض های پیاپی اصول و مقررات عام حقوق بین الملل، فقدان ضمانت اجرای موثر و پشتوانه های حقوقی نسبتاً قوی تا وتو های مکرر قطعنامه های شورای امنیت، خود دلیلی روشن بر این ادعاست. پایبندی به اصول و قوانین بین المللی همیشه چالش برانگیز بوده است.

به عبارت دیگر، به نظر می رسد حقوق بین الملل معاصر، دست کم در حوزه تهدید و توسل به زور و فارغ از محسنات مختلف در سایر شاخه ها و مباحث بین المللی ره به سر منزل مقصود نخواهد برد. تفسیر های موسع دولت های ابر قدرت از ماده ۲،۴ منشور، گره خوردگی بیش از اندازه با مسایل سیاسی و استراتژیک، منفعت طلبی های تمامی ناپذیر، احراز صلاحیت کلیدی ترین دیوان کیفری بین المللی مبتنی بر رضایت دولت ها، خوانش پرتنش قطعنامه های شورای امنیت، اعمال خودسرانه و یک جانبه دولت ها، بوروکراسی و ضابطه های طولانی مدت، فانتزی پردازی های حقوق بشری، و

با پشتوانه به پیشرفته ترین انواع سلاح های جنبشی، بیولوژیکی و سایبری میان «آنچه که در حقوق بین الملل باید باشد» و «آنچه که هست» فرسنگ ها فاصله ایجاد کرده است.

هم حقوق بین الملل و هم منشور سازمان ملل متحد مقرر می دارد که کشورها از حمله مسلحانه و نظامی ممنوع هستند. اما در عمل چه مرجعی بازوی اجرایی در صورت نقض این قوانین را صاحب است؟ به نظر می رسد اکنون زمان برپایی نظم حقوقی بین المللی محدود تر و متمرکز تر، فرا رسیده است. نظامی که از طرفی به هسته مرکزی قوی از هنجارهای حفاظت از حاکمیت اختصاص یافته و از طرف دیگر تمامیت ارضی را حفظ کرده و صلح و همکاری بین المللی را در عمل ترویج دهد. در همین راستا، تفاسیر و مداخلات ایالات متحده و سایرین که در ظاهر برای پیشبرد اهداف بشردوستانه و حقوق بشر طراحی شده بود، اعتبار هنجارهای حقوقی بین المللی از جنس ماده ۲,۴ منشور ملل متحد را از بین برده و منجر به تضعیف مقوله حاکمیت و تمامیت ارضی شده است. کما اینکه دولت روسیه نیز پیش از حمله اخیر، به حملات کوزوو، عراق، لیبی و سوریه اشاره می کند و به نظر می رسد دولت روسیه با استناد به این سوابق سعی بر آن دارد تا توجیه نماید چگونه خود غرب و به طور خاص ایالات متحده ممنوعیت توسل به زور منشور ملل متحد را در نظام حقوق بین الملل تضعیف کرده است، توجیهاتی ژورنالیستی و بدون پشتوانه حقوقی. به طور مثال اگر چنین ادعا شود که کشورهای عضو ناتو هنگام بمباران صربستان در سال ۱۹۹۹، بند ۴ ماده ۲ منشور را نقض کردند، این موضوع نمی تواند بمباران اوکراین را در سال ۲۰۲۲ توسط روسیه توجیه کند که اگر چنین باشد نقض های سابق عامل موجهه نقض های جدید خواهد شد.

قریب به یک قرن است که هدف اصلی حقوق بین الملل تامین و حفظ صلح و امنیت بین المللی میان دولت ها بوده است. اما روش های تحقق عملی این هدف چندان روشن نیست و با شرایط فعلی، احتمالاً سازوکاری فراتر و پیچیده تر از ماده ۲,۴ منشور ملل متحد را طلب می کند. این در حالی است که وفق ماده ۲۴ منشور ملل متحد مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین المللی بر عهده شورای امنیت است که همین امر نیز با توجه به روند تصمیم گیری شورا، عملاً با پنج عضو دائم شورای امنیت یعنی: ایالات متحده، روسیه، چین، انگلیس و فرانسه بوده و این در حالی است که وقتی این پنج دولت خود یک طرف مناقشه باشند، نظام بین الملل به بن بست خواهد رسید. لذا نظام بین المللی برای اجرای مقررات بین المللی و تعدیل قدرت به سازوکاری نیازمند است که حاکمیت دولت ها را برابر بداند، بر خلاف امتیازات فوق ویژه کشورهای قدرتمند موسوم به P5 یا همان اعضای دائم شورای امنیت باشد. شوربختانه آنگاه که مجری صلح خود عامل نقض آن باشد، تحقق صلح در گوشه ویرین و در تیوری ها باقی خواهد ماند. حقوق بین الملل معاصر حداقل در بخش توسل به زور و حملات نظامی با چالش های زیادی مواجه بوده و خواهد بود. بسته به اینکه دولت مهاجم جز پنج دولت عضو دائم شورای امنیت و دارای حق وتو باشد، شرایط به گونه ای دیگر رقم خواهد خورد و نوع

واکنش‌ها اتحادیه اروپا، ناتو، کشورهای عضو باشگاه سلاح هسته‌ای و سایر نهادها و حتی هم‌پیمانان آنان متفاوت خواهد بود. رویکرد سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های عضو این سازمان‌ها با مقولات این‌چنینی به فراخور شرایط رویکرد مسامحه‌انگارانه بوده است. آنچه که مسلم است در این حقیقت نهفته که در این زمینه هیچ قانونی، اعم از بین‌المللی یا داخلی وجود ندارد که از انطباق جهانی برخوردار باشد و چالش‌ها جهت اجرای قوانین و اصول بنیادین بین‌المللی همچنان پابرجاست. چالشی که اخیراً و آشکارا با حمله روسیه به اوکراین بار دیگر بروز و ظهور پیدا کرده است. شایسته است بازیگران اصلی جامعه بین‌المللی با رویکرد و مقررات بین‌المللی جدید و اصلاح ساختارهایی از قبیل رویه شورای امنیت، برای تضمین صلح و تمامیت ارضی و حاکمیت قانون وارد عمل شوند. همان‌طور که پیش‌تر از قول پرفسور لوی نقل شد، قید «تقریباً» در جای‌جای مناقشه‌های قرن اخیر حقوق بین‌الملل و به‌طور خاص تهدید و توسل به زور به چشم می‌خورد.

عبارت لاتینی از سیسرو وجود دارد که می‌گوید: *Silent enim lēgēs inter arma* به معنی آنکه در زمان جنگ، قانون ساکت می‌شود. اما این پایان ماجرا نیست. تهاجم نظامی می‌تواند به نظام حقوق بین‌المللی ضربه مهلک وارد کند و تا آستانه فروپاشی آن پیش رود، اما نحوه واکنش به قانون شکنی و ارایه پاسخی فوری، قاطع و پایدار بدان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که در شرایط حال حاضر و با رویه منشور ملل متحد به نظر مقدور نیست. فارغ از همه‌قیل و قال‌ها و مناقشات بحران اوکراین و دیگر حملات نظامی در سایر سرزمین‌ها و زمینه‌های تاریخی آن اختلافات، گذر زمان و افزایش تلفات جبران‌ناپذیر انسانی، افزایش پناهندگان و نقض‌های حقوق بشر و بشردوستانه است که هر لحظه به وقوع می‌پیوندد و نیازمند سریع‌ترین و مناسب‌ترین پاسخ‌ها از سوی نظام حقوق بین‌الملل است. امید است این اصلاحات قابل‌اعمال باشد.

ادعای ارتکاب ژنوسید: روسیه در دامی افتاد که خود پهن کرده بود (بخش نخست)

دکتر عبدالله عابدینی - عضو هیأت علمی پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)

در تاریخ ۲۶ فوریه ۲۰۲۲، دولت اوکراین دادخواستی را بر مبنای کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت ژنوسید مصوب ۱۹۴۸ (از این پس کنوانسیون ژنوسید) علیه دولت فدراسیون روسیه در دیوان بین‌المللی دادگستری ثبت نمود. در کنار این دادخواست نیز درخواست صدور دستور موقت از سوی اوکراین در دفتر دیوان به ثبت رسید. دیوان نیز مطابق رویه خود، نزدیک‌ترین زمان ممکن را برای برگزاری جلسات استماع جهت صدور دستور موقت در تاریخ‌های ۷ و ۸ مارس تعیین نمود. نوع طرح موضوع و وخامت وضعیت مورد بررسی در این قضیه شایان توجه خاصی است. نوشتار حاضر در دو بخش ارائه خواهد شد. در بخش نخست به بررسی برخی ابعاد این دستور موقت به صورت گذرا خواهیم پرداخت و در قسمت دوم به چالش‌برانگیزترین محور این تصمیم، ارتباط توسل به زور و کنوانسیون ژنوسید، پرداخته خواهد شد.

نگاهی به درخواست‌های اوکراین

مبنای صلاحیتی دعوای اوکراین علیه روسیه ماده ۹ کنوانسیون ژنوسید است. مطابق با همین ماده تا کنون (با تسامح) ۱ درخواست نظر مشورتی و ۵ دعوای ترافعی با احتساب دعوای حاضر در دیوان اقامه شده است: دعوی بوسنی و هرزگوین علیه صربستان و مونته‌نگرو (۲۰۰۷-۱۹۹۳)؛ دعوی کرواسی علیه صربستان (۲۰۱۵-۱۹۹۹)؛ دعوی صربستان علیه ۱۰ دولت عضو ناتو در ۱۰ پرونده جداگانه (۲۰۰۴-۱۹۹۹)؛ و، دعوی گامبیا علیه میانمار (۲۰۱۹ تا کنون). با این که کنوانسیون ژنوسید به عنوان نخستین سند حقوق بشری پس از تأسیس ملل متحد (با ۱۵۲ عضو)، یادگار وقایع زمان جنگ جهانی دوم است و تصور ارتکاب ژنوسید (به تعبیر دادگاه بین‌المللی کیفری برای رواندا) به عنوان «جرم جرم‌ها» و فجیع‌ترین جنایت در روزگار معاصر به دشواری قابل تصور است، اما پرونده‌های مذکور و همچنین، ادعاهای متعددی که علیه برخی کشورها از جمله کانادا، چین و رژیم اسرائیل مطرح شده، نشان از آن دارد که کنوانسیون مزبور می‌تواند مبنای دعوای دیگری در آینده دادرسی‌های دیوان قرار گیرد.

در پرونده مورد بحث، اوکراین در دادخواست اصلی خود موارد زیر را از دیوان مطالبه نمود: برخلاف نظر روسیه، ژنوسیدی در منطقه دونباس ارتکاب پیدا نکرده است؛ روسیه نمی‌تواند به بهانه پیشگیری یا مجازات ژنوسید، متوسل به زور شود؛ شناسایی دو استان مرزی لوهانسک و دونستک از سوی روسیه بر مبنای ارتکاب ژنوسید، انجام شده است؛ انجام عملیات نظامی ویژه روسیه در اوکراین بر مبنای ادعای نادرست ژنوسید است و مبنایی در کنوانسیون ژنوسید

ندارد؛ روسیه باید تضمین دهد که اقدامات مزبور تکرار نخواهند شد، و در نهایت، خسارات وارده به این کشور باید جبران شوند.

درخواست صدور دستور موقت اوکراین شامل موارد زیر است: ۱- توقف عملیات نظامی روسیه؛ ۲- تضمین فوری عدم اقدام نظامی از سوی گروه‌ها و دسته‌های نظامی و شبه‌نظامی تحت کنترل و هدایت روسیه؛ ۳- پرهیز از اقدامات تشدید کننده اختلاف؛ و ۴- ارائه گزارش به دیوان پس از یک هفته از صدور دستور موقت دیوان و همچنین، گزارش‌های ادواری پس از آن به دیوان.

به طور خلاصه، در جدول زیر شرایط صدور دستور موقت در رویه دیوان به طور کلی و موارد مرتبط با پرونده حاضر قابل مشاهده است:

<p>یافته دیوان در پرونده اوکراین علیه روسیه (۲۰۲۲) با نصاب ۱۳ موافق در برابر ۲ مخالف</p>	<p>شرایط لازم برای صدور دستور موقت</p>
<p>۱- پذیرش صلاحیت اجباری دیوان یا عضویت طرفین اختلاف در سند اعطا کننده صلاحیت: عضویت اوکراین و روسیه در کنوانسیون ژنوسید و اعطای صلاحیت به دیوان بر اساس ماده ۹، ۲- وجود اختلاف میان طرفین: دیدگاه مقامات روسیه در ارتکاب ژنوسید در منطقه دونباس و رد این ادعا از سوی مقامات اوکراینی. (بندهای ۴۹-۲۴ تصمیم دیوان)</p>	<p>۱- احراز صلاحیت اولیه یا علی‌الظاهر (prima facie)</p>
<p>از نظر دیوان حقوق مورد ادعای اوکراین یعنی مشمول عملیات نظامی قرار نگرفتن در راستای اجرای تعهد به پیشگیری و مجازات (ماده ۱ کنوانسیون ژنوسید) قابل احراز است و با دو درخواست اوکراین برای صدور دستور موقت یعنی توقف عملیات نظامی و تضمین به عدم اقدام نظامی از سوی گروه‌های نظامی و شبه‌نظامی تحت کنترل و هدایت روسیه، ارتباط دارد. (بندهای ۶۴-۵۰ تصمیم دیوان)</p>	<p>۲- وجود حقوق مورد ادعا (شرط صحت: Plausibility) و ارتباط آن با اقدامات موقتی درخواست شده</p>
<p>از نظر دیوان هرگونه عملیات نظامی به خصوص در مقیاس عملیات نظامی روسیه منجر به از دست رفتن جان‌های بسیار، آسیب‌های جسمی و روحی، ایراد آسیب به اموال و محیط زیست شده و خواهد شد. (بندهای ۷۶-۶۵ تصمیم دیوان)</p>	<p>۳- خطر غیرقابل جبران بودن حقوق مورد ادعا و فوریت حمایت از آنها</p>

شایان ذکر این که در حال حاضر به دلیل اقدامات نظامی روسیه در اوکراین و ضمیمه نمودن شبه جزیره کریمه به این کشور، دعاوی متعددی از سوی اوکراین علیه روسیه در محاکم مختلف (و به تعبیری، جنگ تمام عیار حقوقی) مطرح شده است از جمله ۴ دعوا در دیوان اروپایی حقوق بشر (که به نظر می رسد موجب شد روسیه از شورای اروپا خارج شود)؛ ۱ دعوی ناشی از معاهده سرمایه گذاری دوجانبه میان دو کشور توسط شرکت دولتی نفت و گاز اوکراین علیه روسیه؛ ۱ دعوی داوری ذیل کنوانسیون حقوق بین الملل دریاها به دلیل عدم دسترسی اوکراین به منابع نفت و گاز این کشور در شبه جزیره کریمه؛ ۱ دعوا در دیوان بین المللی دادگستری بر مبنای کنوانسیون مقابله با تأمین مالی تروریسم و محو کلیه اشکال تبعیض نژادی. (برای مشاهده این دعاوی به اینجا نگاه کنید)

مروری بر برخی نکات مرتبط با دعوی اوکراین علیه روسیه

پرونده مورد بحث نکات متعددی را در حوزه دادرسی های بین المللی نزد دیوان بین المللی دادگستری مطرح نموده است که هر یک از آنها می تواند موضوع نوشتاری مجزا قرار گیرد:

۱- کسب دستور موقت به عنوان یک پیروزی موقت و امکان اجرای آن از طریق شورای امنیت: به طور کلی، رویه دیوان در زمینه صدور دستور موقت نشان می دهد هنگامی که طرفین اختلاف درگیر مخاصمه مسلحانه باشند، برای جبران شکست احتمالی در میدان نبرد، یکی از طرفین اختلاف جهت کسب یک پیروزی حقوقی ولو موقت، به دیوان روی می آورد. ضمن این که مطابق تفسیر ماده ۹۴ منشور ملل متحد، امکان درخواست اجرای تصمیمات دیوان که واجد ویژگی رأی نیستند، از شورای امنیت امکان پذیر نیست. (بند ۴ از تفسیر ماده ۹۴ منشور در اینجا)

۲- اثر آستانه اثبات و ماهیت تعهد مورد بحث در صدور دستور موقت: ضمن این که رویه دیوان در صدور دستور موقت حاکی از آن است که آستانه بسیار پایینی برای احراز شرایط لازم برای صدور دستور موقت نسبت به مرحله ماهوی دعوا در نظر گرفته می شود؛ به خصوص این که ماهیت تعهد مورد ادعا، ارتباطی به تعهدات حقوق بشر، به ویژه منع ژنوسید داشته باشد.

۳- عدم استناد به گزارش ها و اسناد مرتبط با بحران اوکراین: یکی از نکات قابل تأمل در این تصمیم، رویکرد دیوان نسبت به تصمیمات مشابه خود در تکیه بر حقایق و گزارش های پیرامون موضوع مورد بحث پیرامون صدور دستور موقت می باشد. در این خصوص می توان به تصمیم مشابه دیوان در قضیه گامبیا علیه میانمار با تکیه بر کنوانسیون ژنوسید اشاره داشت. در این تصمیم جای خالی این موضوع کاملاً احساس می شود. شاید یکی از دلایل مطرح، نزدیک بودن زمان تهاجم روسیه به اوکراین با برگزاری جلسات استماع در دیوان باشد و این که گزارش های مفصل و قابل اتکایی هنوز در این خصوص منتشر نشده است. شایان ذکر این که شورای حقوق بشر تصمیم ایجاد کمیسیون حقیقت یاب در این خصوص را در ۴ مارس اتخاذ نموده است.

۴- امتناع خواننده از حضور در دیوان: در این قضیه روسیه در جلسات استماع شرکت نکرد شاید به این دلیل که می‌دانست تصمیم نهایی دیوان چه خواهد بود. جالب آن که اندکی پس از خاتمه جلسه استماع ۷ مارس، سفارت روسیه در هلند، یادداشتی توضیحی در خصوص بیان دلایل عدم صلاحیت (از این پس، نامه) به دیوان ارسال نمود. دیوان در خصوص عدم حضور روسیه ابراز تأسف کرد اما اظهار داشت نظرات روسیه در این یادداشت را در صدور دستور موقت مدنظر قرار خواهد داد. پرسشی که در این خصوص مطرح می‌شود آن است که آیا دیوان می‌تواند زمان بسیار کوتاهی را برای کسب آمادگی طرفین اختلاف جهت شرکت در جلسات استماع تعیین کند؟ این ادعا در نامه سفارت روسیه در هلند، به عنوان دلیل عدم مشارکت در جلسات ذیربط مطرح شده است. (بند ۲ نامه) البته خطابه مقدماتی نماینده اوکراین در دیوان در خصوص عدم حضور روسیه جالب توجه است. (صفحه ۱۴ صورتجلسه استماع ۷ مارس)

اظهارات کلی دیوان خارج از چارچوب خواسته اصلی دعوا در قالب یادآوری تعهدات بین‌المللی دولت‌ها: دیوان در قسمت مقدمه تصمیم خود به وضعیت وخیم جاری در اوکراین اشاره دارد و این که اقدام روسیه موجب طرح مسائل جدی در حقوق بین‌الملل می‌شود. پس از این بیان، دیوان اصول و اهداف ملل متحد در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و نقش خود را به عنوان رکن سازمان ملل به صورت گذرا تبیین می‌نماید. تأکید بر رعایت تعهدات بین‌المللی از سوی دولت‌ها ذیل منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل بشردوستانه نکته دیگری است که دیوان به آن اشاره دارد. البته دیوان نسبت به این مسائل در چارچوب تصمیم نهایی خود ورود پیدا نمی‌کند تا بر اساس اصل «منع اظهارنظر بیش از خواسته طرف‌ها» (*Ne ultra petita*) عمل کرده باشد. هرچند به نظر می‌رسد دیوان در پرتو شرط صحت که فضایی میانه دستور موقت و رسیدگی ماهوی است، فرازی را مطرح می‌کند که به نظر می‌رسد ورود ماهوی خود را به موضوع ارتباط توصل به زور و کنوانسیون ژنوسید نشان داده و از اصل منع اظهارنظر عدول کرده است. از نظر دیوان، «بعید به نظر می‌رسد که کنوانسیون در پرتو موضوع و هدف خویش، یک دولت عضو را جهت پیشگیری یا مجازات ژنوسید ادعایی، مجاز به توصل به زور یکجانبه در سرزمین دولت عضو دیگر بدارد.» (بند ۵۹ دستور موقت)

۵- ارتباط توصل به زور و کنوانسیون ژنوسید: چالش اصلی این پرونده بر سر ارتباط مفهومی و موضوعی توصل به زور و کنوانسیون ژنوسید است. از نظر روسیه، بیان کنوانسیون نشان می‌دهد که بحث توصل به زور در حیطه موضوعات کنوانسیون نمی‌گنجد. (بند ۱۰ نامه) روسیه قرائت اوکراین از کنوانسیون برخلاف هدف و موضوع کنوانسیون است. (بند ۱۲ نامه) بخش دوم نوشتار حاضر با محوریت این پرسش خواهد بود.

۶- آیا انطباقی میان وجه عرفی و معاهده‌ای ژنوسید وجود دارد؟ این پرسش را روسیه در (بند ۲۱) نامه خود به دیوان مطرح کرده و معتقد است صلاحیت دیوان محدود به وجه معاهداتی است و شامل وجه عرفی آن نمی‌شود. دیوان

پیشتر در قضیه بوسنی علیه صربستان به صراحت اعلام کرده بود که صلاحیت خود را تنها محدود به وجه معاهداتی کنوانسیون ژنوسید خواهد کرد.

۷- بحثی در باب تاریخ حقوق بین‌الملل و فهم رویکرد کشورها: نامه روسیه به دیوان حاوی سخنان پوتین در صبح روز تهاجم به اوکراین در ۲۴ فوریه به صورت پیوست نامه نمایندگی روسیه در ملل متحد به دبیرکل و رئیس شورای امنیت است. مطالعه دقیق سخنرانی مزبور حاوی نکات متعددی از جمله در خصوص تاریخ روابط بین‌الملل و دیدگاه رئیس کشور جانشین اتحاد جماهیر شوروی در خصوص دلایل بروز جنگ جهانی دوم و همچنین، فروپاشی شوروی سابق است. جدای از راستی آزمایی صحت یا سقم اظهارات رئیس‌جمهور روسیه، مطالعه در باب تاریخ روابط بین‌الملل می‌تواند در فهم بهتر رویکرد کشورها به حقوق بین‌الملل نیز مؤثر باشد؛ به خصوص این که پوتین در این سخنرانی نیز به زوایایی از رویکرد کشورهای غربی در بهره‌برداری از قواعد حقوق بین‌الملل در قالب تقویت یا تضعیف آن پرداخته است.

۸- اظهارات قضات موافق و مخالف تصمیم دیوان: مطالعه نظرات قضات ذیربط نکات متعددی را عیان می‌سازد از جمله هیجانات غلیان کرده برخی قضات در اثر تهاجم روسیه به اوکراین و خروج از موضع بی‌طرفی به طور مشخص از سوی قاضی ایو دوده، قاضی اختصاصی اوکراین؛ مخالفت قاضی بنونا با استدلال دیوان و موافقت با تصمیم نهایی آن به دلیل ضرورت شرایط جاری در اوکراین؛ و رویکرد قضات روسی و چینی دیوان در پرتو حمایت از منافع کشورهای خویش به خصوص وقایع مشابهی که در آینده می‌تواند در روابط چین و تایوان تکرار شوند. البته باید به غیبت قاضی ترینداد در این جلسات نیز اشاره داشت که طبق اظهار نظر رئیس دیوان قادر به همراهی تیم قضات چه به صورت حضوری و چه از طریق ویدئو کنفرانس نبود. (صفحه ۹ صورتجلسه استماع ۷ مارس) در غیر این صورت باید منتظر اظهار نظر بلندبالای وی در این قضیه می‌بودیم!

۹- آیا صحت ادعای روسیه مبنی بر وقوع ژنوسید در منطقه دونباس مجوز توسل به زور را برای اجرای ماده ۱ کنوانسیون ژنوسید صادر می‌کند؟ نکته جالب توجه این که دولت اوکراین در دفاعیات کتبی و شفاهی خود نزد دیوان، همواره تأکید دارد که دولت روسیه بر اساس اطلاعات نادرست و ادعای واهی وقوع ژنوسید در منطقه دونباس مبادرت به توسل به زور کرده است. تأکید فراوان و متعدد وکلای اوکراینی در جلسه استماع نیز بر این نکته این پرسش را مطرح می‌کند که آیا صحت ادعای ارتکاب ژنوسید مجوز انجام طیفی از اقدامات از جمله توسل به زور است؟ در واقع، تنها در یک مورد در میان انبوهی از تکرار این مدعا از سوی اوکراین به آورده دیوان در قضیه بوسنی علیه صربستان در سال ۲۰۰۷ اشاره شده که تعهد به پیشگیری و مجازات باید از طریق هر ابزار در

دسترس هر دولتی انجام شود به شرطی که در چارچوب محدودیت‌های حقوق بین‌الملل باشد. (صفحه ۴۷)
صورتجلسه استماع ۷ مارس

۱۰- تعریض وکلای حاضر در پرونده‌های مرتبط با ژنوسید: ویلیام شبت که در دعوای گامبیا علیه میانمار بر مبنای کنوانسیون ژنوسید، وکیل میانمار است، مورد انتقاد برخی محافل قرار گرفت. وی در نوشتاری کوتاه همین انتقاد را به رویکرد یکی از وکلای اوکراین، هارولد کو، مطرح کرد. از نظر وی، زمانی که هارولد کو در زمان دولت اواما به عنوان مشاور حقوقی بین‌المللی وی در وزارت خارجه حضور داشت، در زمان کنفرانس کامپالا، در قالب حضور در هیأت نمایندگی ایالات متحده نسبت به مشروعیت توسل به زور در زمان ارتکاب جنایات بین‌المللی از جمله ژنوسید نظر کشور متبوعش را اعلام کرد. اما وی در پرونده اوکراین معتقد است توسل به زور نمی‌تواند به عنوان مبنایی برای تعهد مندرج در ماده ۱ کنوانسیون برای پیشگیری و مجازات ژنوسید به کار گرفته شود. (صفحه ۵۸ به بعد صورتجلسه استماع ۷ مارس)

ادعای ارتکاب ژنوسید: روسیه در دامی افتاد که خود پهن کرده بود (بخش دوم)

دکتر عبدالله عابدینی - عضو هیأت علمی پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)

چه ارتباطی میان توسل به زور و کنوانسیون ژنوسید وجود دارد؟

نگاهی به ادعاهای طرفین

روسیه در نامه خود به دیوان در رد ادعای اوکراین مبنی بر ممنوعیت توسل به زور برای اجرای تعهد مندرج در ماده ۱ در قالب پیشگیری و مجازات ژنوسید، معتقد است، دیوان باید احراز کند که موضوع اصلی اختلاف مربوط به تفسیر، اجرا یا اعمال کنوانسیون ژنوسید است یا خیر. ماده ۹ کنوانسیون که به دیوان اعطای صلاحیت کرده، محدود به اختلاف در این سه مقوله یعنی تفسیر، اجرا و اعمال است. روسیه در ادامه موارد تعهدات داخل در کنوانسیون را برمی شمرد و معتقد است تعهد مندرج در ماده ۱ کنوانسیون و اشاره به منشور ملل متحد در ماده ۸ آن ارتباطی میان این سند و منشور ملل متحد به خصوص ماده ۵۱ ایجاد نمی کند. در واقع، روسیه معتقد است مبنای اصلی توسل به زور علیه اوکراین ماده ۵۱ منشور در مقام دفاع مشروع است. از این رو، ماده ۹ کنوانسیون ژنوسید یک مبنای عام بر حل و فصل اختلاف ایجاد نمی کند و محدود به مقررات خود کنوانسیون است که طبیعتاً شامل توسل به زور نمی شود زیرا فراتر از محدوده کنوانسیون قرار می گیرد. (بندهای ۱۳-۲ نامه سفارت روسیه در هلند به دیوان و بند ۳۲ دستور موقت دیوان) از نظر روسیه هیچ ارجاعی به کنوانسیون ژنوسید در نطق صبح روز تهاجم به اوکراین از سوی رئیس جمهور روسیه وجود نداشته و منظور از ژنوسید در سخنرانی وی، معنای معاهده‌ای ژنوسید نبوده است. (بند ۳۳ دستور موقت)

در مقابل، اوکراین مدعی است آیا روسیه می تواند بر مبنای ماده ۱ کنوانسیون ژنوسید مبادرت به اقدام نظامی علیه این کشور نماید؟ اوکراین معتقد است این کشور حق دارد خواهان اجرای با حسن نیت تعهد مندرج در ماده ۱ کنوانسیون ژنوسید باشد در حالی که روسیه با سوءاستفاده از موضوع و هدف کنوانسیون، تهاجمی را در لوای تعهد به پیشگیری و مجازات ژنوسید علیه اوکراین انجام داده است. (بند ۵۳ دستور موقت) روسیه اگر ادعایی داشت باید با توسل به ماده ۸ کنوانسیون، به ارگان‌های ملل متحد از جمله خود دیوان بین‌المللی دادگستری مراجعه می نمود. (بند ۳۱ دستور موقت)

دیدگاه دیوان

دیوان در این قسمت از دو منظر صلاحیت علی‌الظاهر از یک سو و وجود حقوق مورد نظر و ارتباط آن با درخواست‌های دستور موقت از سوی دیگر، به ارتباط میان توسل به زور و کنوانسیون ژنوسید می پردازد. از نظر دیوان، مقامات روسی شامل رئیس جمهور، وزیر امور خارجه، نماینده روسیه در ملل متحد و نماینده روسیه در اتحادیه اروپا اشاره صریحی به بحث ژنوسید مردم منطقه دونباس داشته‌اند. همچنین، دیوان به تحقیقاتی اشاره می کند که کمیته

ذیربط زیر نظر مقامات دولتی روسیه در خصوص ارتکاب ژنوسید علیه مردم منطقه کریمه و دونباس در سال‌های گذشته انجام داده بود. (بندهای ۳۷-۴۲ دستور موقت) دیوان معتقد است هدف وی در این مرحله رسیدگی نهایی به ادعای ارتکاب ژنوسید نیست. از طرفی، لزومی ندارد یک دولت به مقرره خاصی از معاهده‌ای خاص برای اعطای صلاحیت به دیوان استناد کند بلکه اشاره به موضوع معاهده به طور واضح و صریح نیز دولت طرف مقابل را قادر می‌سازد تا بداند که آیا در این خصوص با یکدیگر اختلاف نظر دارند یا خیر. نکته بسیار مهم از نظر دیوان آن است که به‌رغم ادعای روسیه مبنی بر استناد به ماده ۵۱ منشور و حقوق بین‌الملل عرفی ذیربط جهت انجام عملیات نظامی ویژه در اوکراین، امکان استناد به چند سند یا ارتکاب یک یا چند فعل یا ترک فعل مرتبط با یک معاهده وجود دارد. از این رو، استناد روسیه به ماده ۵۱ منشور و حقوق بین‌الملل عرفی مانع از توجه دیوان به اختلاف حاضر تنها از منظر کنوانسیون ژنوسید نمی‌شود. (بندهای ۴۳-۴۶ دستور موقت)

دیوان در مرحله بعد به نحوه اجرای تعهد مندرج در ماده ۱ کنوانسیون در خصوص پیشگیری و مجازات ژنوسید می‌پردازد. از نظر دیوان، اصل اساسی در اجرای این دو تعهد (پیشگیری و مجازات)، حسن نیت است. وکلای اوکراینی نیز در جلسه استماع ۷ مارس بر این مسأله تأکید فراوانی داشتند. (صفحه ۴۲ به بعد صورتجلسه ۷ مارس) از نظر دیوان، ماده ۸ و ۹ کنوانسیون گزینه‌های دیگری مانند مراجعه به ارگان‌های ملل متحد و حل و فصل اختلاف بر اساس مراجعه به دیوان بین‌المللی دادگستری نیز قابل تصور است. مشارکت در ترتیبات منطقه‌ای گزینه دیگر پیشنهادی دیوان است. دیوان آورده خود را در قضیه بوسنی علیه صربستان تکرار می‌کند که به طور کلی هر دولتی می‌تواند در چارچوب حقوق بین‌الملل برای پیشگیری و مجازات ژنوسید اقدام کند. یکی از چارچوب‌های حقوق بین‌الملل نیز منشور ملل متحد است. (بندهای ۵۸-۵۶ دستور موقت)

در میان قضات دیوان نیز شکافی مبتنی بر دیدگاه روسیه و اوکراین، بروز یافت. برخی از این نکات قابل تأمل هستند. در این خصوص قاضی روسی، گورگیان، معتقد است ترفند اوکراین در ارتباط برقرار کردن بحث توسل به زور در مقام اجرای نامناسب کنوانسیون ژنوسید، به نوعی دور زدن اصل رضایت طرف اختلاف به رسیدگی در دیوان است. از نظر وی، تا زمانی که موضوع اصلی یک معاهده ارتباطی با ملاحظات سیاسی مقدم بر عمل مورد نظر داشته باشد، مطابق تفسیر ارائه شده توسط اوکراین، هر عمل ظاهراً غیرقانونی، از جمله توسل به زور بدون مجوز لازم، موجب می‌شود تا عمل غیرقانونی مزبور در حوزه موضوعی معاهده‌ای تصادفی وارد شود و قابل بحث باشد. (بند ۷) بر همین اساس وی معتقد است ارتباطی میان توسل به زور به عنوان استدلال اصلی اوکراین در درخواست دستور موقت و کنوانسیون وجود ندارد. وی برای تأیید نظر خود به قضایای توسل به زور (میان صربستان و ۱۰ دولت عضو ناتو) استناد می‌نماید: «تهدید یا توسل به زور علیه یک دولت به خودی خود نمی‌تواند موجد ارتکاب ژنوسید در معنای ماده ۲ کنوانسیون باشد...» (بند

۵) قاضی چینی، ژيو، نیز رویکرد مشابهی دارد. از نظر وی موارد دستور موقت که از روسیه خواسته شده، کمکی به حل بحران اوکراین نمی‌کند. ادعای اوکراین در خصوص توسل به زور روسیه در این قضیه، اصالت کنوانسیون ژنوسید را مخدوش می‌کند. از نظر وی، روسیه در هیچ جایی اعلام نکرده که کنوانسیون ژنوسید اجازه توسل به زور را به این کشور اعطا کرده است. (بندهای ۶-۱) همین دیدگاه از سوی قاضی مراکشی، بنونا، ابراز شده است. وی معتقد است که دیوان باید دقیقاً مشخص می‌کرد که کدام یک از حقوق مندرج در کنوانسیون نسبت به اوکراین در اثر تهاجم روسیه در معرض نقض قرار گرفته است. از نظر وی یافتن چنین ارتباطی ساده نیست به طوری که دیوان در قضایای صربستان علیه دولت‌های ناتو نتوانست چنین مسأله‌ای را احراز نماید. از نظر وی، برقراری ارتباط تصنعی میان توسل به زور و کنوانسیون ژنوسید، منجر به تضعیف سند اخیر خواهد شد. (بند ۹، ۱۱، ۶-۵) بر اساس رویکرد ژيو نیز، این قضیه همانند قضایای صربستان علیه دولت‌های عضو ناتو است. (بند ۵) همین دیدگاه نیز از سوی قاضی آلمانی، نولته و بنونا مطرح شده است. از نظر نولته تفاوت این قضیه با قضایای مزبور آن است که موضوع قضایای اخیر این بود که آیا توسل به زور از سوی دولت‌های مداخله‌گر می‌تواند منجر به ارتکاب ژنوسید شود؛ در حالی که موضوع قضیه اوکراین آن است که آیا ادعای ارتکاب ژنوسید و عملیات نظامی انجام شده با هدف پیشگیری و مجازات ژنوسید در انطباق با کنوانسیون ژنوسید قرار دارد یا خیر. ضمن این که برخلاف اوکراین در قضیه اخیر که انجام عملیات نظامی روسیه را با هدف پیشگیری و مجازات ژنوسید درک کرده، چنین برداشتی نسبت به صربستان در انجام عملیات‌های نظامی ناتو در کوزوو وجود نداشته است. بلکه صربستان معتقد بود عملیات‌های بمباران یوگسلاوی سابق منجر به ارتکاب ژنوسید شده است. (بندهای ۶-۵) در حالی که دیوان چنین امری را به دلیل فقدان عنصر معنوی نابودی جزئی یا کلی جمعیت یوگسلاو و همچنین، عدم ارتباط میان توسل به زور و ارتکاب ژنوسید احراز نکرد. از نظر دیوان، هرگونه توسل به زور لزوماً منجر به ارتکاب ژنوسید نمی‌شود. (بند ۴۰ قرار سال ۱۹۹۹ دیوان)

بر همین اساس، قاضی گورگیان معتقد است این نوع از طرح دعوا، به این معنا که خواهان از دیوان خواسته باشد عدم نقض ادعایی که از سوی خواننده به وی منتسب شده را تنها دیوان می‌تواند بر اساس موافقتنامه ارجاع حل و فصل اختلاف به دیوان یا در چارچوب پذیرش صلاحیت اجباری دیوان مورد بررسی قرار دهد. وی از این نوع دعاوی تحت عنوان non-violation complaints یاد می‌کند. (بند ۸) قاضی رایینسون نیز در همین راستا معتقد است، در عمل همیشه خواهان بررسی نقض تعهد از سوی خواننده را از دیوان خواسته اما در پرونده حاضر خواهان از دیوان می‌خواهد تا عدم نقض خواهان که خواننده مدعی ارتکاب آن است را احراز نماید. (بند ۱۶) وی معتقد است برای برقراری ارتباط میان تهاجم نظامی روسیه به اوکراین با کنوانسیون ژنوسید باید مقدمه کنوانسیون ژنوسید را نیز در نظر گرفت که در آن به منشور ملل متحد اشاره شده و مطابق کنوانسیون حقوق معاهدات وین ۱۹۶۹، مقدمه نیز بخشی از سیاق معاهده است.

طبق منشور نیز حل و فصل اختلاف باید منطبق با شیوه‌های مسالمت‌آمیز باشد. (بندهای ۲۸-۲۷) از نظر وی، دیوان در قضیه نیکاراگوئه هم اعلام کرد توسل به زور روش درستی برای پایش و نظارت بر اجرای تعهدات حقوق بشر تلقی نمی‌شود. (بند ۲۹) نکته شایان ذکر در میان نظرات قضات آن است که نصاب ۱۳ موافق به ۲ مخالف (گورگیان و ژبو) برای دو بند نخست دستور موقت (توقف عملیات نظامی ویژه از سوی روسیه و گروه‌های تحت هدایت و کنترل روسیه در اوکراین) و اتفاق آرا در مورد سوم دستور موقت (پرهیز از اقدامات تشدید کننده اختلاف) ثبت شده است. ضمن این که بررسی صورتجلسه استماع ۷ مارس نشان می‌دهد که بسیاری از مباحث مطرح شده از سوی تیم وکلای اوکراین در تصمیم‌گیری قضات اکثریت و استدلال حقوقی آنها مؤثر بوده است به نحوی که مشابهت‌های فراوانی میان آنها مشاهده می‌شود.

تحلیل نهایی

در خصوص پرسش خاص ارتباط میان توسل به زور و کنوانسیون ژنوسید باید دو موضوع را از یکدیگر تفکیک نمود. نخست این که تحت هیچ شرایطی امکان توسل به زور یکجانبه برای اجرای تعهد به پیشگیری و مجازات جنایت ژنوسید در حقوق بین‌الملل معاصر وجود ندارد. دفاع مشروع فردی یا جمعی تنها موارد مجاز تلقی می‌شوند. شورای امنیت به دلیل وتوی روسیه نتوانست نسبت به تهاجم روسیه به اوکراین وارد شود. از این رو، مجوز شورای امنیت برای اجرای تعهد به پیشگیری و مجازات قابل تصور نیست. دفاع مشروع فردی نیز باید در پرتو شرایط ماده ۵۱ منشور انجام شود از جمله وجود حمله مسلحانه ارتکاب یافته علیه دولت عضو؛ ضرورت و تناسب و گزارش‌دهی به شورای امنیت در خصوص اقدامات انجام شده. به نظر نمی‌رسد هیچ‌یک از شروط مزبور از سوی روسیه در دفاع مشروع ادعایی علیه اوکراین محقق شده باشند. حتی در پرتو مسئولیت حمایت (بند ۱۳۹) نیز انجام اقدام نظامی باید در پرتو مجوز شورای امنیت باشد.

جنبه دوم موضوع پاسخ به این پرسش است که آیا می‌توان در قالب دفاع مشروع نسبت به اجرای تعهد به پیشگیری و مجازات ژنوسید اقدام کرد؟ در واقع، آیا می‌توان دفاع مشروع را در قالب عامل رافع وصف عمل متخلفانه در نظر گرفت؟ آیا می‌توان اقدام روسیه را در قالب اقدام متقابل در معنای طرح مسئولیت دولت مصوب ۲۰۰۱ در نظر آورد؟ آیا شرایط دفاع مشروع و اتخاذ اقدامات متقابل در این وضعیت رعایت شده است؟ این پرسش‌ها از سوی طرفین اختلاف و دیوان در مرحله ماهوی مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ با این مفروض که مطابق آورده دیوان در قضیه گامبیا علیه میانمار، دولت روسیه می‌تواند به عنوان زیان‌دیده از نقض تعهد به ارتکاب ژنوسید ادعایی از سوی اوکراین، نسبت به مطالبه مسئولیت دولت اوکراین اقدام کند. از این رو، چه بسا باید منتظر ایرادات مقدماتی و همچنین، دعوای متقابل روسیه در گام بعدی بود.

جالب آن که در کامنتری کنوانسیون ژنوسید که در سال ۲۰۰۹ منتشر گردید، نویسنده بخش تعهد به پیشگیری و مجازات ژنوسید معتقد است هنوز پاسخ قطعی برای پرسش امکان توسل به زور برای جلوگیری از ژنوسید ارائه نشده است. از نظر وی، منع ژنوسید یک قاعده آمره است و منع توسل به زور نیز از ویژگی قاعده آمره برخوردار است و با قاطعیت نمی‌توان اظهار داشت که در زمان نقض تعهد به پیشگیری و مجازات ژنوسید، وضعیت توسل به زور چگونه خواهد بود. البته سوابق نویسنده مزبور نشان می‌دهد که نمی‌توان نظر وی را بی‌طرفانه قلمداد کرد. دیوان در قضیه بوسنی این دو تعهد را از نوع تعهد به فعل تلقی کرد و اظهار داشت دولت‌ها موظف هستند در قالب ابزارهای در دسترس موجود در حقوق بین‌الملل، مانع از ارتکاب ژنوسید شده یا نسبت به مجازات عاملان آن اقدام کنند. به نظر نمی‌رسد که توسل به زور بتواند ابزاری برای پیشگیری و مجازات ژنوسید تلقی شود؛ نکته‌ای که دیوان به صورت پیش‌دستانه، در بند ۵۹ دستور موقت اوکراین علیه روسیه نیز به آن اشاره داشت.

کوتاه سخن این که در عرصه عمل، تجربه عملیات نظامی ناتو در کوزوو علیه دولت یوگسلاوی سابق در سال ۱۹۹۹ با توجیه جلوگیری از ژنوسید ارتكابی در کوزوو نشان داد که چنین امری از سوی جامعه بین‌المللی مورد پذیرش قرار نگرفته است. بر اساس طرح مسوولیت دولت نیز اقدام متقابل باید بدون توسل به زور بوده؛ با رعایت تعهدات ذریبط حقوق بشر و حقوق بشردوستانه همراه باشد (ماده ۵۰ طرح مسوولیت دولت)؛ متناسب باشد (ماده ۵۱ طرح مسوولیت دولت) و در صورت ارجاع اختلاف به یک مرجع حل و فصل اختلاف، از سوی طرف اتخاذ کننده اقدام متقابل، متوقف شود (بند ۳ ماده ۵۲ طرح مسوولیت دولت).

روسیه تمام تلاش خود را برای توجیه اقدام نظامی علیه اوکراین در قالب‌های مختلفی از جمله ارتکاب ژنوسید به کار برد تا بتواند جامعه بین‌المللی را نسبت به اقدام خود توجیه نماید و از این طریق، با داشتن دست بالا نسبت به اقدامات خود در قبال اوکراین عمل نماید. غافل از این که اوکراین از سال ۲۰۱۴ به بعد در جنگ تمام عیار حقوقی، از هر فرصتی برای طرح دعوا علیه اقدامات روسیه در خاک خود استفاده می‌کند و از این جهت، توجیهی که روسیه ناخواسته از زبان مقامات رسمی این کشور در ماه‌های اخیر راند، دامی شد که خودش را گرفتار کرد. کافی است تصور کنیم در صورت عدم طرح مباحث مربوط به ژنوسید از سوی روسیه در ماه‌های اخیر، اوکراین نیز مجال فراخی برای طرح این دعوا پیدا نمی‌کرد و این مجالی که است که بسیاری از دولت‌های ناظر این وقایع، درس‌های لازم را از آن گرفته‌اند.

آیا شورای امنیت به سوی دموکراتیزه شدن در حرکت است؟

دکتر امینه مؤیدیان - پژوهشگر حقوق بین الملل و مدرس دانشگاه

برجسته ترین مشخصه شورای امنیت سازمان ملل متحد، حق وتو اعضاء دائم آن است. این حق که در بند (۳) ماده (۲۷) منشور مورد شناسایی قرار گرفته است، از همان اوان شکل گیری و مباحث مقدماتی مربوط به تأسیس سازمان ملل متحد از جوانب گوناگون بحث برانگیز و مورد مناقشه بوده و حقیقت آن است که این جدالها بنا بر آنچه تا کنون واقع شده و می شود، همچنان ادامه دارد. بنابر تعریف مندرج در فرهنگ روابط بین الملل، وتو یک ویژگی قدرت است، به عبارت دیگر، وتو توانایی متوقف ساختن نتایج نامطلوب است. افزون بر این، وتو نوعی توانایی یک جانبه است هر چند احتمال همکاری کنشگران مختلف برای اعمال یک وتوی مشترک وجود دارد. (ایوانز، نونام، گراهام و جفری، فرهنگ روابط بین الملل، ۱۳۸۱، ۸۵۰) لذا این حق که بر مبنای موازنه قدرت پس از جنگ جهانی دوم و روابط قدرت-های بزرگ آن زمان شکل گرفت، تا به امروز از منظر کاربردی بازتاب دهنده تحولات روابط و موازنه قوای عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد بوده است. تضاد و تقابل شدید اعضاء دائم شورای امنیت در دوره جنگ سرد در جوی که امکان مشورت و رایزنی آنان برای حل اختلافات به حداقل رسیده بود، مجبورشان می کرد در راستای حفظ منافع ایدئولوژیک خود و متحدانشان و در رقابت و تضاد با بلوک مقابل، به صورت وسیع از وتو استفاده کنند. بر همین اساس بکارگیری حق وتو در این دوره بسیار گسترده و وسیع بود، وضعیتی که البته با پایان جنگ سرد دستخوش تحولات زیادی شد. (رضاموسی زاده و ارسلان جمشیدی، تحول در نحوه کاربرد حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد، ۱۳۹۱: ۸۶). با پایان جنگ اخیر، توافق اعضاء دائم شورای امنیت بر سر مسائل مختلف سهولت بیشتری یافت به طوری که در میانه‌ی سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۰ هیچ قطعنامه‌ای از سوی شوروی و چین وتو نشده است. پس از آن نیز از ژوئن ۱۹۹۰ تا می ۱۹۹۳ هیچ وتویی از هیچ یک از اعضاء دائم دیده نشده است و تنها در ۱۱ می ۱۹۹۳، روسیه یک قطعنامه را در خصوص نیروهای پاسدار صلح در قبرس وتو نمود. در کل از زمان سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ تا پایان سال ۲۰۰۴ در مجموع ۱۹ بار از وتو استفاده شده است. ۱۳ مورد توسط ایالات متحده آمریکا (۱۱ مورد مربوط به خاورمیانه - ۱ مورد مربوط به بوسنی و ۱ مورد در جریان حمله آمریکا به پاناما) و ۴ مورد توسط روسیه (۲ مورد قبرس، ۱ مورد بوسنی و ۱ مورد میانمار). (سید داوود آقایی و فائزه قاسمی، راهکار پیشنهادی برای اصلاح شورای امنیت سازمان ملل، ۱۳۹۲: ۱۱۰). لکن از سال ۲۰۱۱ دوباره بکارگیری این حق توسط روسیه و چین افزایش قابل ملاحظه‌ای یافت. شایان ذکر است که در این برهه زمانی ایالات متحده آمریکا نیز چندین قطعنامه شورای امنیت، به ویژه قطعنامه‌های پیشنهادی علیه اسرائیل و اقداماتش در فلسطین اشغالی را وتو نموده است. سالی مورفت به طور کلی

دلالتی چند برای اتخاذ مواضع متضاد و منفی اعضای دائم شورای امنیت عنوان کرده است که اهم آنها عبارتند از: ۱. رقابت میان شرق و غرب در توسعه و نفوذ قدرت ۲. حفاظت از خود و متحدان. (سالی مورفت، اهمیت قطعنامه‌ها و توهای شورای امنیت و ارتباط آن‌ها با شرایط موجود، ترجمه بهرام مستقیمی، ۱۳۷۰: ۶۱۹) بر همین اساس اولین کاربرد حق وتو در رقابت شرق و غرب در عضویت و پذیرش اعضای در ملل متحد بود، که موجب تضاد منافع اعضای دائم می‌شد. هر یک از اعضای دائم شورای امنیت، به ویژه دو ابرقدرت اتحاد جماهیر شوروی سابق و ایالات متحده آمریکا، خواهان آن بودند که کشورهای حامی منافع و ایدئولوژی خود را وارد سازمان نمایند و از ورود کشورهای حامی بلوک رقیب ممانعت نمایند. و اما در توضیح دومین کاربرد حق وتو، یعنی بکارگیری آن در جهت حفاظت از منافع خویش و متحدان می‌توان به وتوی فرانسه و انگلستان طی بحران سوئز، [وتوی فرانسه در مورد جزایر کومور در سال ۱۹۷۶](#)، وتوی مربوط به [تهاجم به افغانستان](#) و همچنین توهای ایالات متحده آمریکا در مورد اقداماتش در گرانادا در سال ۱۹۸۳ و نیکاراگوا در سال ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ و همانطور که پیش از این نیز ذکر گردید توهای مکرر این کشور در حمایت از اسرائیل و اقدامات آن در فلسطین اشغالی و موارد متعدد دیگر و در نهایت مورد تأسف برانگیز اخیر، [وتوی روسیه در خصوص تجاوز به خاک اوکراین اشاره نمود.](#)

و اما این توهای گسترده با رویکردهایی که ذکر گردید به تدریج ما را با این واقعیت مواجه ساخت، که اگر چه وتو به نوعی یک امتیاز برای دولت‌های قدرتمند به جهت تأثیرگذاری بیشتر آنها در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و تمهیدی در جهت تأمین هر چه بیشتر امنیت جهانی است ولی به دلیل سوء استفاده دول برخوردار از این امتیاز در جهت کسب منافع غیرمشروع برای خود و متحدانشان، برعکس خود به نوعی تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی تبدیل گردیده و عملاً در مواردی بکارگیری این امتیاز در تقابل جدی با قواعد حقوق بین‌الملل، حتی قواعد آمره قرار گرفته است (اشاره به وتوی اخیر روسیه در خصوص تجاوز به خاک اوکراین). بر همین اساس طرح‌ها و پیشنهادات متعددی در راستای ضرورت انجام اصلاحات در ساختار شورای امنیت برای رفع نقص مزبور مطرح گردیده و اکنون به نحو چشمگیری افزایش یافته است. اما از این میان اقدام مجمع عمومی سازمان ملل در [قطعنامه A/76/L.52](#) مورخ ۲۶ آوریل ۲۰۲۲ با هدف ایجاد مسئولیت برای اعضای دائم شورای امنیت در هنگام استفاده از حق وتو تأمل برانگیزتر است. به موجب این قطعنامه، مجمع عمومی از این اختیار برخوردار گردیده است که در صورت استفاده اعضای دائم از امتیاز وتو حداقل ۷۲ ساعت قبل از نشست رسمی خود در این خصوص، از شورای امنیت درخواست نماید گزارش ویژه خود را در پاسخ به سوال مجمع درباره دلالت استفاده از وتو به این رکن فراگیر سازمان ارسال نماید. واقعیت این است که از زمان تاسیس سازمان ملل متحد، هیچگاه اعضای دائم شورای امنیت خود را در موقعیت پاسخگویی در

برابر جامعه‌ی جهانی به واسطه‌ی اعمال حق و توی خود ندیده بودند؛ در حالیکه قطعنامه‌ی جدید شرایط تازه‌ای را برای اعمال کننده‌ی حق و توی رقم می‌زند. لزوم پاسخگویی و شفاف سازی در برابر اعمال حق و توی در جلسه‌ی رسمی مجمع عمومی، که البته منجر به این نتیجه اولیه می‌شود که اعضاء دائم، حق و توی را با احتیاط بیشتری در راستای تحقق اهداف منشور اعمال نمایند و همانطور که نماینده‌ی ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل نیز متذکر گردید، مطابق مفاد این قطعنامه هر زمان که عضو دائمی از حق و توی استفاده کند، بایستی آماده‌ی پاسخگویی به این سوال باشد که «چرا قطعنامه مورد بحث باعث حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نمی‌شود؟» (منا محمدعلیان، قطعنامه جدید مجمع عمومی، سرآغاز [تجدید اعمال حق و توی، در تالار گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، ۱۴۰۱](#))، این پیام را نیز با خود دارد که زمان آن رسیده که جو حاکم بر شورای امنیت نیز دموکراتیزه شود. پاسخگویی اعضاء دائم در برابر استفاده از حق و توی که تا کنون به صورت بی‌قید و شرط بکار گرفته می‌شده است، گامی بلند در جهت ضرورت هماهنگی این نهاد تأثیرگذار با تحولات جامعه جهانی است. همه می‌دانیم که یکی از این تحولات و البته یکی از مهمترینشان، شناسایی حق ملت‌ها در تعیین سرنوشتشان است. حقوق بین‌الملل معاصر در راستای تحقق حق خودمختاری مردم، از دولت‌ها می‌خواهد که این حق را برای ملت‌ها به رسمیت شناخته و مورد احترام قرار دهند و تدابیر لازم در جهت تحقق و رعایت آن را اتخاذ نمایند. (میثاقین حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۹۶۶ م.). با این همه و به رغم تأکید جدی حقوق بین‌الملل به رعایت حق ملت‌ها برای حکومت بر خود، و تلاش دولت‌ها در حد توان برای محقق ساختن آن، یکی از مشکلات عمده‌ای که نظام‌های سیاسی دموکراتیک، اغلب با آن مواجه اند فرسایش و کاهش حاکمیت آن‌ها بر سرنوشت خویش به دلیل عواملی چند نظیر جنگ‌های بین‌المللی و پیامدهای آن چون مهاجرت، تخریب محیط زیست و .. است که بدون دخالت و در خارج از مرزهای آن‌ها بوقوع می‌پیوندد. در راستای حل مسئله، دولت‌ها به تدریج دریافتند که تصمیم‌گیری و اقدام در خصوص رفع مسائلی نظیر مسائل پیش‌گفته، نیازمند همکاری و تعامل جدی خودشان است. در همین راستا و با این هدف یعنی تأمین منافع مشترک، اقدام به تأسیس نهادها و سازمان‌های بین‌المللی بر اساس نیازمندی‌های لازم نمودند که اصولاً این نهادها و سازمان‌ها به نمایندگی از آنها اقدام می‌نمایند. بر کسی پوشیده نیست که نهاد‌های بین‌المللی بهره‌مند از ساختار دموکراتیک می‌توانند در مرتفع ساختن و کاهش آثار چنین مسائلی عملکرد بهتری داشته باشند تا نهاد‌های غیردموکراتیکی نظیر شورای امنیت. (همانگونه که در عمل به ما ثابت شده است. هر زمان شورای امنیت به دلیل بکارگیری و توی مکرر از تصمیم‌گیری باز می‌ماند، مجمع عمومی به عنوان رکنی فراگیر به قضیه ورود پیدا می‌کند. قطعنامه اتحاد برای صلح ۱۹۵۰ مجمع عمومی) لذا تصور این که یک نهاد غیردموکراتیک، درصدد حفاظت از حقوق دولت‌های دموکراتیک برآید چندان ساده نیست و با اصول منطقی سازگار نمی‌نماید. بر همین اساس، به جرأت می‌توان بیان داشت شورای امنیت با ساختار فعلی دیگر

پاسخگویی نیازمندی‌های کنونی نیست و امروزه بیش از هر زمان دیگر هماهنگی و تطابق ساختار شورای امنیت به عنوان نهاد تصمیم‌گیرنده به نمایندگی از طرف دولت‌های دموکراتیک، با ساختار آن‌ها و در چارچوب موازین بین‌المللی بیش از پیش احساس می‌گردد. چگونه می‌توان در حقوق بین‌الملل، دولت‌ها را متعهد به تحقق حق خودمختاری ملت‌ها دانست ولی نهادهای تصمیم‌گیرنده از طرف همین دول دموکراتیک، خود غیردموکراتیک باشند.

در تعریف دموکراسی چنین می‌توان گفت: دموکراسی به نوع تصمیم‌گیری جمعی تعلق دارد. دموکراسی در مفهوم خود بیان‌کننده‌ی این آرمان است که تصمیم‌هایی که بر اجتماعی به عنوان یک مجموعه اثر می‌گذارند، باید با نظر کلیه‌ی افراد آن اجتماع گرفته شوند و همچنین کلیه‌ی اعضا باید از حق برابر برای شرکت در تصمیم‌گیری برخوردار باشند. به عبارت دیگر، وجود دموکراسی مستلزم دو اصل کلی «نظارت همگانی بر تصمیم‌گیری جمعی» و داشتن «حق برابر در اعمال این نظارت» می‌باشد. در نتیجه، هر اندازه که این دو اصل در تصمیم‌گیری‌های یک جمع یا اجتماع بیشتر تحقق یابد، آن جمع یا اجتماع «دموکراتیک‌تر» خواهد شد. لذا، بر خلاف تصور رایج، دموکراسی تنها مربوط به حکومت و دولت نیست، رعایت اصول دموکراسی در همه‌ی انواع اجتماعات از جمله نهادها و سازمان‌های بین‌المللی که در ارتباط نزدیک با تصمیم‌گیری جمعی هستند، لازم می‌نماید. در نتیجه می‌توان گفت، دموکراسی در دولت، ارتباطی تنگاتنگ با دموکراسی در سایر نهادهای اجتماعی مرتبط با دولت دارد. (دیوید بیتهم و بویل کوبین، دموکراسی چیست؟ ترجمه‌ی شهرام نقش تبریزی، ۱۳۹۵: ۱۷). بر همین اساس منطقی به نظر می‌رسد که جامعه‌ای که اعضا اصلی آن (اینجا منظور دولت‌ها هستند) به سرعت در جهت دموکراتیزه شدن پیش می‌روند، نهادهای غیردموکراتیک مرتبط با آن توان تداوم نداشته باشند مگر اینکه هماهنگی و در مسیر حرکت دولت‌ها پیش روند. پس گزاره نیست اگر ادعا کنیم که اقدام مجمع عمومی در جهت تحدید بهره‌مندی اعضا دائم از حق وتو و لزوم پاسخگویی در بکارگیری آن گام اول و البته بسیار مهم و سرآغاز حرکت شورای امنیت به سوی دموکراسی است، اتفاقی که دیر یا زود می‌افتاد.

فرصتی دوباره به صلح، تعارض با حق و تو

میرصالح محمودی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی

سازمان ملل متحد به عنوان نمادین ترین الگوی جمع گرایی و تلاش در جهت عدم تکرار جنگ جهانی دیگری پایه ریزی شد. سازمانی که فراز و فرودهای طی شده توسط آن نشان دهنده زخم هایی کهنه است که هراز گاهی سر باز کرده و خونی دوباره از پی آن روان می گردد. از جمله این زخم های کهنه را می توان در حقی به نام و تو دانست. حقی که به باور مردم عصر پایه ریزی آن، پذیرشش به مثابه تن دادن با اکراه به دیکتاتوری قدرت های بزرگ بود (اینجا). دیرزمانی است که این دیکتاتوری ابرقدرت ها مورد نقد و خدشه بوده است. از آن جمله می توان به موضع جنبش عدم تعهد و بیانیه آن اشاره نمود (اینجا). علاوه بر این تلاش های مرحوم کوفی عنان، دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد، در جهت ارائه ساختاری نوین به منظور در انداختن طرحی نو در شورای امنیت را نیز نباید از یاد برد. هر چند که طرح مذکور خللی به حق و تو وارد نساخت و تنها در صدد افزایش بازیگری سایرین در این نهاد بود لکن منتج به نتیجه نگشت و در همان زمان به بن بست رسید. این طرح در ابتدای امر بر ویرانه های ناشی از جنگ جهانی دوم بنا شده بود لکن همانگونه که در اینجا نیز بدان اشاره شده است، این دیکتاتوری ابرقدرت ها اکنون به پشتوانه قدرت هسته ای قوام و دوام پیدا کرده و دچار استحکامی بیش از پیش گردیده است.

جهت بررسی دقیق ریشه های حق و تو باید به کنفرانس سانفرانسیسکو و وقایع آن نگاهی انداخت. جایی که مخالفت های عمیق با ایجاد چنین رجحانی، نشان از نگرانی هایی در خصوص نحوه استفاده از این حق است. پیش از این کنفرانس، و در کنفرانس یالتا، سران آمریکا، انگلستان و شوروی سابق بر وضع طرحی به نام و تو برای پنج قدرت برتر زمان، به جهت اعمال در وضعیت های مداخله نظامی توافق نمودند و آنرا به سایر کشورهای حاضر در کنفرانس سانفرانسیسکو پیشنهاد دادند. چنین راهکاری به منظور تضمین برقراری امنیت در جامعه ای رهایی یافته از دو جنگ جهانی بود. فلسفه ای که با بررسی همان کنفرانس و گفتگوهای رد و بدل شده می توان دریافت که چندان هم مقبول نبود. (برای بررسی کنفرانس سانفرانسیسکو بنگرید به اینجا و اینجا) در همان زمان یکی از سرسخت ترین مخالفان ها از جانب نماینده استرالیا ابراز گشت (جهت مطالعه مواضع نماینده استرالیا بنگرید به اینجا). نماینده استرالیا ضمن غیرعادلانه خواندن این حق بر این باور بود که حق و تو به شدت تحدیدی است بر قدرت کشورهای کوچک و یا نه چندان بزرگی چون خود استرالیا. موضع استرالیا آن چنان جدی بود که ابتدائاً در حین مباحث کمیته سوم کنفرانس سان فرانسسکو، تلاشی در جهت حذف حق و تو را سازمان داده بود؛ تلاشی که با حمایت کشورهای دیگری نیز همراه بود، همچون هلند. نماینده چین در این بین نظری تاریخی را ارائه می دهد (اینجا)؛ نظری که هر چند در آن برهه زمانی به

منظور مقابله با تلاش های استرالیا ابراز گشته بود، لکن اکنون نیز توانایی راهگشایی دارد. نماینده چین بیان میدارد: «در دوران بین ایجاد یک سازمان ایده آل و یک سازمان مؤثر، ما ترجیح می دهیم که دومی را برگزینیم.» این دیدگاه به روشنی می تواند پاسخی برای اذهان پرسشگر از نقش سازمان ملل متحد باشد. اذهانی که همواره در تلاطم این سوال اند که چرا سازمان ملل ایده آل های فردی و جمعی بین المللی را برآورده نمی سازد؟ پاسخ روشن است. از ابتدا نیز قرار بر چنین چیزی نبوده است! در کمیته بررسی پیشنهاد نماینده استرالیا در جهت حذف حق وتو، نمایندگان انگلستان و ایالات متحده صراحتاً گزاره هایی را بیان می دارند که در عمق خویش تهدیدی است علیه پذیرش پیشنهاد نماینده استرالیا. نماینده انگلستان ابراز می دارد که اگر حق وتو برای پنج قدرت بزرگ به رسمیت شناخته نشده و پذیرش نشود، این پنج قدرت از الحاق به سازمان ملل متحد امتناع خواهند نمود. نماینده آمریکا نیز از منطبق بد و بدتر بهره می جوید ([اینجا](#)). او بیان می کند که عدم حصول یک توافق جمعی در جهت دستیابی به منشور بدتر از پذیرش حق وتو است. در نهایت و در هنگام رأی گیری نهایی، حق وتو، هرچند غیرقابل دفاع، لکن به تصویب رسید و پنج قدرت بزرگ به یک نابرابری مشروع دست پیدا کردند.

شورای امنیت همانگونه که در بند ۱ از ماده ۲۴ از [منشور ملل متحد](#) آمده است مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین الملل را بر عهده دارد. بنای این تعهد با توسل بر حق وتو تضمین گشته بود، لکن در ادامه راه چنین امری محقق نگشت. به نظر می رسد که اعضای دائمی شورای امنیت علاقه وافر و بی رویه و ضابطه ای به استفاده از این حق دارند ([اینجا](#)). اعضای دائمی و پنج قدرت بزرگی که قرار بود روزگاری، به محافظان صلح و امنیت بین المللی مبدل گردند، حال با عدم مهار لویاتانی به نام قدرت نظامی من جمله هسته ای، خود بحران سازی کرده و نیز از تلاش شورای امنیت برای انجام مسئولیت اصلی و اولیه اش جلوگیری می کنند. مثال های این چنین رویکردی کم نیستند.

همین رویکرد افراطی اعضای شورای امنیت، سازمان ملل متحد را رهنمون راهکاری به نام [اتحاد برای صلح](#) شد. قطعنامه اتحاد برای صلح یا قطعنامه ۳۷۷، در نگاه اول راهکاری است در جهت خروج از بن بست شورای امنیت. بن بست که در موارد تهدید علیه صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز و عدم کارایی شورای امنیت به دلیل استفاده یکی از اعضاء از حق وتو، موضوع می تواند در مجمع عمومی طرح شده و به بررسی گذارده شود و عنداللزوم، تصمیماتی در این موارد اتخاذ گردد. فارغ از خدشه های حقوقی وارده به چنین موضوعی، باید به ریشه ایجاد چنین راهکاری نظر داشت. این قطعنامه به پیشنهاد ایالات متحده و در جریان وتو های مکرر شوروی سابق در جریان بحران کره بوجود آمد. فارغ از راهگشا بودن یا نبودن چنین راهکاری، با عنایت به چنین ریشه ای، نیک می توان پی برد که خود این راهکار نیز هدفی جز مقابله خود اعضای شورا برای تحکیم سلطه خویش نیست. اتحادی که در کنفرانس سانفرانسیسکو

و در جهت تلاش برای تضمین چنین حقی وجود داشت، اکنون جایش را به مقابله های متعددی داده است که هر یک در پی افزایش اقتدار خویش است.

آخرین نمونه از چنین (سوء) استفاده از حق وتو، به بحران اوکراین مربوط است. سرانجام پس از کشمکش های متعدد، رئیس جمهور روسیه فرمان حمله به اوکراین را صادر نمود. فرمانی که علی رغم همه بحث های متعدد حقوقی، به نظر میرسد به بهانه توسل به [ماده ۵۱ منشور](#) آغاز گشته و در تقابلی صریح با [بند ۲ ماده ۴ همان متن](#) است. منطقاً در چنین حالتی ورود شورای امنیت به جهت ارائه تضمین حفظ صلح و امنیت بین المللی قابل پیش بینی است. ورودی که به [وقوع پیوست](#) لکن با سدی به نام [وتو روبرو گشت](#). در واقع به همان میزان که ورود شورای امنیت روشن و واضح می نمود، اعمال وتو توسط روسیه در جریان بررسی چنین قطعنامه ای نیز روشن و واضح بود. در میانه بحث و گفتگوهای پیرامون موضوع، مابین حاضران در جلسه، آنچه که بیشتر از هر چیزی ایجاد مسئله می نماید، عدم لزوم ارائه هیچ آستانه ای از مشروعیت در استفاده از حق وتوست. نماینده روسیه در این جلسه آشکارا خود اوکراین را دلیل حمله روسیه به آن معرفی نمود و دولت خود را از هر گونه مسئولیتی مبرا دانست.

چنین (سوء) استفاده هایی از حق وتو تا آنجایی پیشروی نموده است که ظاهراً از آستانه تحمل یار و یاور همیشگی شورای امنیت، یعنی مجمع عمومی سازمان ملل متحد، نیز خارج شده و علناً در پی یافتن راهی برای خروج از این بن بست است. چندی از خواهش و تمناهای دبیر کل سازمان ملل نگذشته است ([اینجا](#)) که مجمع عمومی دست به ابداع راهی نوزده و بخت خود را در این مسیر آزموده است. اندک مدتی پس از ناکام ماندن آقای دبیر کل در فراخواندن وجدان و تلاش برای جلب توجهات به انسانیت، به نظر میرسد که اکنون مجمع عمومی نیک دریافته است که شکاف عمیق ایجاد شده توسط ابزاری به ظاهر مشروع به نام حق وتو، نیازمند کنترل و مهار قدرتمندتری از ایراد نطق است. بدین جهت قطعنامه ای از سوی مجمع عمومی در جهت نظام مند نمودن اعمال حق وتو به تصویب رسیده است ([اینجا](#)). هر چند که این قطعنامه و نوع سازکار تدارک دیده شده در آن جنبه پسینی و نه پیشینی دارد، بدین معنا که پس از اعمال حق وتو در شورای امنیت به دنبال بحث و تبادل نظری نظام مند در راستای ارزیابی مشروعیت یا فقدان آنست، لکن در مقامی حداقلی نشان از آن دارد که مجمع عمومی دریافته است که حق وتو اکنون، نه به عنوان ابزاری برای حفظ صلح و امنیت، که به سرپوشی برای سرکشی ها و یاغی گری های صاحبان ثروت و قدرت مبدل گشته است. با بررسی بندهای پنج گانه این قطعنامه بالاجمال میتوان اظهار داشت که مجمع عمومی به دنبال همراه نمودن شورای امنیت در جهت نظام مند سازی توسل به این حق است. آنچه که تکیه کلام مجمع عمومی در این قطعنامه است، تلاش بر

برگزاری جلساتی تعاملی پس از اعمال حق وتو است؛ جلساتی که هنوز مشخص نیست چه خروجی دقیقی ارائه خواهند نمود و چگونه و با چه چارچوب دقیقی به مقابله با لجام گسیختگی توسل به حق وتو خواهد پرداخت.

در این میان هم چنان یک پرسش پابرجاست؛ آیا این میزان از آزادی عمل اعضای دائم در جولان عرصه بین المللی و سپس پناه گرفتن در مأمّن امنی به نام حق وتو در همین حد باقی خواهد ماند یا ادامه دار خواهد بود؟ به نظر میرسد که پاسخ به این پرسش با بررسی سابقه های تاریخی چندان دشوار نیست. خیر؛ این مسیر پایانی بر (سوء) استفاده از حق وتو نخواهد بود.

گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

قطعنامه جدید مجمع عمومی؛ سرآغاز تحدید اعمال حق وتو

منا محمدعلیان - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه علامه طباطبائی

تجربه ی ویرانی دو جنگ جهانی و بیم تکرار چنین تاریخ غم انگیزی برای بشر، سبب شد تا حفظ صلح و امنیت بین المللی، انگیزه ی اصلی تاسیس سازمان ملل متحد گردد. بی شک تحقق چنین هدف مهم و در عین حال شکننده ای، مستلزم آن است که ارکان سازمان ملل به ویژه مجمع عمومی و شورای امنیت، ضمن ایفای تکالیف خود در چارچوب منشور ملل متحد، از ظرفیت های حقوقی موجود، به نحوی بهره مند شوند که بتوانند پاسخی درخور و در عین حال راهگشا به مسائل کنونی تهدید کننده ی صلح و امنیت جهانی ارائه دهند. برای نیل به این هدف، به موجب ماده ی ۱۰ منشور با لحاظ محدودیت ماده ی (۱) ۱۲، مجمع عمومی مجاز به مورد بحث قرارداد هر مساله ای در محدوده ی منشور یا مربوط به اختیارات و وظایف هر یک از ارکان مقرر در این سند می باشد. شورای امنیت نیز وفق ماده ی (۱) ۲۴، مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین المللی را برعهده دارد. تفکیک وظایف و وجود خطوط قرمز برای اعمال اختیارات باعث می شود تا هر یک از ارکان مذکور بدون مداخله در صلاحیت های یکدیگر، در مسیر صلح جهانی قدم بردارند؛ بنابراین عدم اجازه ی ورود مجمع عمومی به موضوع در حال رسیدگی در شورای امنیت مطابق با ماده ی (۱) ۱۲ منشور، اساسا ایراد محسوب نمی شود؛ اما همین محدودیت، زمانی که اقدام شورای امنیت به واسطه ی اعمال حق وتو مسدود شده است، می تواند مساله ساز باشد. هرچند اصطلاح حق وتو صراحتا در منشور ذکر نشده است اما مطابق با ماده ی (۳) ۲۷ سند مذکور در خصوص مسائل ماهوی، اتخاذ تصمیم، مستلزم ۹ رای مثبت شامل آراء تمام اعضای دائمی شورا می باشد. بنابراین با رای منفی (و نه ممتنع بودن یا غیبت) یکی از اعضای دائم شورا، تصویب قطعنامه حتی اگر برای حفظ صلح و امنیت جهانی در آن بازه ی زمانی حیاتی باشد، عملا منتفی می شود و اینجا همان نقطه ای است که ساز و کار پیش بینی شده در منشور، خود مانعی جدی برای تحقق اهداف فوق الذکر می گردد. چنین موقعیتی را می توان در بحران اخیر اوکراین و وتوی روسیه در خصوص قطعنامه ی پیشنهادی (۲۵ فوریه ی ۲۰۲۲) مطروحه در شورای امنیت مبنی بر شناسایی عملیات نظامی روسیه علیه اوکراین در قالب نقض صریح ماده ی (۴) ۲ منشور، مشاهده نمود.

اگر اعمال حق وتو در شورای امنیت، امری استثنایی تلقی شود، استفاده ی غیر ضروری و به دفعات از این حق، توجیه منطقی نخواهد داشت؛ زیرا اعمال مکرر این حق، موجب دور باطلی از عدم تصویب قطعنامه های به موقع و مهم برای پایان دادن به وضعیت های نامطلوب می گردد. بی شک این روال، شورای امنیت را از مسیر مسئولیت اصلی خود یعنی حفاظت از صلح و امنیت جهانی، منحرف می سازد. با این وجود هیچ محدودیت صریحی برای اعمال حق وتو توسط

اعضای دائم در شورای امنیت وجود ندارد. می توان نگرانی ناشی از این امر را در قالب تصویب [قطعنامه ی اتحاد برای صلح](#) ((V)۳۷۷) مشاهده نمود که بر مبنای آن، زمانی که شورای امنیت به دلیل عدم اتفاق آرای اعضای دائمی، از ایفای مسئولیت اولیه ی خود در قبال وضعیت های تهدید کننده ی صلح، ناقض صلح و یا اقدامی تجاوزکارانه، باز بماند، در چارچوب این قطعنامه، مجمع عمومی مجاز به بررسی فوری موضوع برای ارائه ی توصیه های مناسب به اعضا برای اقدامات جمعی خواهد بود. چنانکه در قضیه ی بحران اوکراین پس از وتوی روسیه، شورای امنیت به موجب ماده ی (۲)۲۷ منشور، [قطعنامه S/RES/2623](#) (۲۷ فوریه ی ۲۰۲۲) را تصویب نمود و با عنایت به ماده ی ۲۰ منشور، متقاضی تشکیل جلسه ی فوق العاده ی اضطراری مجمع عمومی در خصوص بحران اوکراین شد. نتیجه ی جلسه ی مذکور، تصویب [قطعنامه A/ES-11/L.1](#) (۲ مارس ۲۰۲۲) با اکثریت قاطع بود که بر مبنای آن تجاوز روسیه به قلمرو اوکراین نقض ماده ی (۴) منشور تشخیص داده شد و بر همین اساس از روسیه خواسته شد تا ضمن پایان دادن به استفاده یا تهدید به استفاده از زور، فوراً، نیروهای نظامی خود را به طور کامل و بدون قید و شرط از مرزهای به رسمیت شناخته شده ی اوکراین خارج نماید.

شاید به نظر برسد تداوم اعتبار قطعنامه ی اتحاد برای صلح و ورود مجمع عمومی در عرصه ی چنین تصمیمگیری هایی می تواند پاسخی مناسب برای وضعیت های تهدید کننده ی صلح و امنیت جهانی باشد؛ اما بایستی به این نکته توجه نمود که قطعنامه ی اتحاد برای صلح علیرغم چاره ساز بودن مقطعی، ماهیتاً راهکاری جایگزین است و نه بهبود دهنده ی عملکرد شورای امنیت در چنین موقعیت های حساسی؛ به ویژه آنکه تا به امروز تعداد استناد به این قطعنامه برای ورود مجمع عمومی به موضوع نسبت به تعداد وتوهای انجام شده بسیار محدود (۱۱ بار) بوده است.

بی شک اعطای حق وتو به اعضای دائمی شورای امنیت بر مبنای موازنه ی قدرت میان دو بلوک شرق و غرب پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه در دوران جنگ سرد، توجیه پذیر بود؛ اما تداوم چنین حقی به صورت مطلق پس از پایان جنگ سرد از جانب بسیاری از کشورها مورد تردید واقع شد، به نحوی که بسیاری این حق را خلاف برابری حاکمیت ها تلقی نموده و خواستار حذف، اصلاح و یا تغییر آن شده اند. از مجموع [وتوهای انجام شده](#) تاکنون، اتحاد جماهیر شوروی سابق و جانشین آن روسیه و در رتبه ی بعد امریکا، بیشترین وتو را داشته اند. چین، بریتانیا و فرانسه دفعات کمتری از این حق استفاده نموده اند. حق وتو ابزاری قدرتمند و موثر در اختیار اعضای دائم شورای امنیت است که ظاهراً هزینه ای برای عضو وتوکننده در پی ندارد؛ بنابراین وتوهای مکرر می تواند ظن سواستفاده از این حق را تقویت نماید. برای مثال دولت روسیه در پنج سال اخیر ۱۷ بار از حق وتو استفاده کرده است. در واقع زمانی وجود حق وتو توجیه پذیر می شود که اعضای دائم از آن به عنوان یک امتیاز برای حفظ منافع و یا فرار از عواقب نقض تعهدات بین

المللی خود و هم پیمانانشان بهره مند نشوند بلکه این حق را در راستای ایفای مسئولیتی سنگین که به نمایندگی از جامعه جهانی به آنها محول شده است، آن هم در مواقع ضروری به کار گیرند تا مانع غلبه ی اکثریت عددی در شورای امنیت در رابطه با تصمیم گیری های خطیری که می تواند آثار مخرب بر صلح و امنیت جهانی داشته باشد، شوند.

تداوم بحران اوکراین علیرغم به کارگیری قطعنامه ی اتحاد برای صلح، شرایطی را فراهم نمود تا لیختن اشتاین در سازمان ملل متحد، پیش نویس قطعنامه ای را به مجمع عمومی ارائه دهد که کار بر روی آن بیش از دو سال پیش آغاز شد. این پیش نویس مورد حمایت ۸۳ کشور عضو سازمان ملل از جمله فرانسه، بریتانیا و امریکا قرار گرفت. سنگ بنای این ابتکار عمل، نگرانی ناشی از چالش های جدی شورای امنیت در ایفای مسئولیت اصلی خود به واسطه ی استفاده ی فزاینده از حق وتو بود. متن پیش نویس پس از رایزنی و مشاوره در قالب نشست های دو و چند جانبه از گروه های مختلف، اولین بار در ۳ مارس ۲۰۲۲ در اختیار کشورهای عضو قرار گرفت و در ۱۹ آوریل، همه ی کشورهای ذینفع که به اصلاح و تکمیل متن کمک کرده بودند آن را مورد بحث قرار دادند. در نهایت در تاریخ ۲۶ آوریل ۲۰۲۲، مجمع عمومی قطعنامه ی [A/RES/76/262](#) را با روش کنسانسوس (بدون رای) تصویب نمود. این قطعنامه، یک ماموریت دائمی برای مجمع عمومی ایجاد می نماید که بر مبنای آن رئیس مجمع عمومی ملزم است پس از اعمال حق وتو توسط یک یا چند عضو دائم شورای امنیت، ظرف ده روز کاری جلسه ی رسمی مجمع عمومی را با هدف به بحث گذاشتن وضعیتی که در رابطه با آن، حق وتو اعمال شده است، برگزار کند؛ البته مشروط بر اینکه مجمع، جلسه ی فوق العاده ای در مورد همین وضعیت تشکیل ندهد. همچنین استثنائا در این جلسه ی رسمی، اولویت در فهرست سخنرانان، با اعضای دائمی از شورای امنیت است که حق وتو را اعمال نموده اند. لازم به ذکر است که در قطعنامه از شورای امنیت دعوت شده است تا مطابق ماده ی (۳) ۲۴ منشور، حداقل ۷۲ ساعت قبل از بحث مربوطه در مجمع، گزارش ویژه ای در مورد استفاده از حق وتو، به مجمع عمومی ارائه کند.

چنانچه بیان شد، این قطعنامه از طریق کنسانسوس (اجماع) تصویب شد و نه با رای گیری رسمی (ثبت شده). به نظر می رسد که در عمل، مجمع عمومی به استفاده از روش کنسانسوس با هدف تضمین تصویب قطعنامه ها به ویژه در موضوعات چالشی و اختلافی، تمایل بیشتری دارد. در واقع با وجود اینکه هیچ رأیی در این شیوه اتخاذ نمی شود، عدم اعتراض رسمی عضو یا اعضا برای تصویب لازم است و از همین جهت می تواند حافظ جایگاه نظر اقلیت در برابر اکثریت عددی باشد. با این وجود مجاب کردن اعضا به عدم اعتراض، ناخودآگاه بر کیفیت متن پیشنهادی اثر می گذارد و متن نهایی احتمالا کلی، غیردقیق و بعضا با ابهام، همراه خواهد بود؛ واضح است که در چنین شرایطی دریافت نتایج جامع و مانع دشوار می گردد. (برای مطالعه ی بیشتر مراجعه بفرمایید به: [اینجا](#)) با همه ی این اوصاف، انتخاب

صحیح شیوه ی کنسانسوس برای تصویب این قطعنامه، زمانی مشخص می شود که نمایندگان برخی از کشورها مانند برزیل و فیلیپین ابراز داشتند که اگر تصویب با ثبت رای انجام می گرفت، رای ممتنع می دادند. برزیل شیوه ی مباحثه و مشارکت اعضا درپیش نویس را ناکافی می دانست؛ اندونزی، آن را غیرفراگیر و بلاروس، در حد تبادل نظر میان اعضا. (برای مطالعه ی دقیق تر اظهار نظر دولتها در این خصوص مراجعه بفرمایید به: [اینجا](#)) همچنین شایان توجه است که در بند ۱۰۴ ضمیمه ی چهارم آیین نامه ی داخلی مجمع عمومی ([A/520/Rev.19](#)) کمیته ی ویژه به این نکته اشاره می کند که اتخاذ تصمیمات و قطعنامه ها از طریق کنسانسوس زمانی مطلوب است که به حل و فصل مؤثر و پایدار اختلافات کمک کند و در نتیجه قدرت سازمان ملل را تقویت نماید. انتقاد نماینده ی هند به قطعنامه ی حاضر تا حدودی به این بند بر می گردد زیرا هند این قطعنامه را ابتکاری مقطعی معرفی کرده که به حل مشکل اصلی یعنی اصلاح شورای امنیت نپرداخته؛ به عبارت دیگر حل و فصل مؤثر و پایدار اختلاف چنانکه مد نظر کمیته ی ویژه بود، تحقق نیافته است. با این وجود به نظر می رسد که اکثر کشورها چنین توقع بالایی از قطعنامه ی اخیر نداشته اند. البته درج این نکته در پیش نویس که «قطعنامه و مفاد آن به مذاکرات بین دولتی درباره اصلاحات شورای امنیت، لطمه ای وارد نمی کند» تاثیر بسزایی در جلب نظر برخی از کشورها نظیر نامیبیا، پاکستان و آرژانتین داشت.

انتقاد وارده ی دیگر در خصوص فرآیند پیش بینی شده در قطعنامه برای تشکیل جلسه ی پاسخگویی اعمال حق و تو است که از جانب رئیس مجمع عمومی، بدون نظرخواهی از اعضا صورت می گیرد؛ نماینده فیلیپین، چنین رویه ی خودکاری را تضعیف قدرت کشورهای عضو تلقی نمود و نماینده ی چین نیز انتقادی مشابه را مطرح کرد و ارجاع خودکار مساله به مجمع عمومی را موجب سردرگمی رویه ای و ناهماهنگی عملی و به تبع آن تردید در دستیابی به هدف قطعنامه دانست. هرچند انتقادات مذکور قابل تامل است اما به نظر می رسد هدف از پیشینی رویه ی خودکار همراه با تعیین محدودیت زمانی ده روزه برای تشکیل جلسه، تضمین کننده ی مداخله ی به موقع مجمع عمومی و مانع فوت وقت در وضعیت های بحرانی می شود که می تواند به فجایع انسانی منجر گردد.

چنانچه در مثالها مشاهده شد، تصویب به صورت کنسانسوس به معنی توافق همه ی اعضا در مورد هر عنصر در یک پیش نویس نیست. اعضا می توانند با تصویب پیش نویس قطعنامه بدون رای، موافق باشند اما همچنان در مورد بخش های خاصی از متن ملاحظاتی داشته و آن را ابراز نمایند (اینجا). برای مثال نماینده ی فرانسه، علیرغم تاکید بر اصلاح شورای امنیت، مجمع عمومی را رکنی مناسب برای قضاوت عملکرد شورا ندانست و بر ابتکار عمل خود به همراه مکزیک مبنی بر تحدید داوطلبانه ی حق وتوی اعضای دائم شورای امنیت در مواقع جنایت های بی رحمانه (جرائم علیه بشریت، نسل زدایی و جرائم جنگی) تاکید نمود؛ پیشنهادی که تاکنون مورد حمایت ۱۰۵ کشور قرار گرفته است.

اما نماینده‌ی روسیه، موضع‌گیری متفاوتی داشت و حق و تو را سنگ بنای سازمان ملل دانست و متذکر شد که شورای امنیت بدون حق و تو در معرض تصمیمات سوال برانگیزی است که از جانب اکثریت اسمی تحمیل می‌شود که اجرای آن به سختی امکان پذیر خواهد بود. همچنین خاطر نشان کرد که تکرار توضیحات مطروحه در شورای امنیت در خصوص اعمال حق و تو در در مجمع عمومی، ارزش افزوده نخواهد داشت. او تلاش قطعنامه را برای اعمال فشار بر شورا مردود و تفکیک اختیارات مجمع عمومی و شورای امنیت را ضامن عملکرد موثر سازمان ملل در بیش از ۷۵ سال دانست.

بنابراین تصویب این قطعنامه به شیوه‌ی کنسانسوس نبایستی این شبهه را ایجاد نماید که دولتها مخالفتی با شیوه‌ی تصویب یا محتوای قطعنامه نداشته‌اند؛ با این وجود بررسی مجموعه‌ی نظرات دولتها نشان دهنده‌ی رضایت از تصویب چنین قطعنامه‌ی است. نمایندگان کشورهای نظیر لوکزامبورگ، لهستان، نیوزلند، استرالیا، سنگاپور و کویت تصویب این قطعنامه را تقویت چند جانبه‌گرایی و شفافیت دانستند. واقعیت این است که از زمان تاسیس سازمان ملل متحد، هیچگاه اعضای دائم شورای امنیت خود را در موقعیت پاسخگویی در برابر جامعه‌ی جهانی به واسطه‌ی اعمال حق و توی خود ندیده بودند و چنانچه بیان شد قطعنامه‌ی اتحاد برای صلح ابداً به موضوع علت اعمال حق و تو نمی‌پردازد بلکه به عنوان راهکاری برای رهایی از بن بست شورای امنیت وارد عمل می‌شود؛ اما قطعنامه‌ی جدید شرایط تازه‌ای را برای اعمال کننده‌ی حق و تو رقم می‌زند و آن این است که لزوم توجیه اعمال حق و تو در جلسه‌ی رسمی مجمع عمومی، آن عضو را در کانون توجهات بین‌المللی قرار می‌دهد و این فشار افکار عمومی در کنار لزوم محیا کردن پاسخ منطقی در بازه‌ی زمانی محدود، شاید بتواند حالتی از بازدارندگی ایجاد نماید تا اعضای دائم شورا، حق و تو را با احتیاط بیشتری در راستای تحقق اهداف منشور اعمال نمایند و همانطور که نماینده‌ی آمریکا در سازمان ملل متذکر شد، مطابق مفاد این قطعنامه هر زمان که یکی از اعضای دائمی از حق و تو استفاده کند، بایستی آماده‌ی پاسخگویی به این سوال باشد که «چرا قطعنامه مورد بحث باعث حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نمی‌شود؟» (ایفجا). با این وجود در قطعنامه‌ی حاضر این نکته پیش‌بینی نشده است که اگر دلایل اعمال حق و تو توسط عضو یا اعضای شورای امنیت، قانع کننده نباشد، مجمع عمومی مجاز به اتخاذ چه تصمیماتی خواهد بود؟ در واقع قطعنامه‌ی حاضر تنها تا مرحله‌ی مناظره و پاسخگویی پیش رفته است و این ظرفیت در متن دیده نمی‌شود که در صورت ناکافی بودن توضیحات به نحوی که اعمال حق و تو از لحاظ منطقی توجیه پذیر نباشد، مجمع عمومی را مجاز به اتخاذ تصمیمی تاثیرگذار مانند تعلیق حق و توی آن عضو حداقل به طور موقت در رابطه با آن وضعیت خاص، نماید. البته اگر چنین آزادی عملی در قطعنامه لحاظ می‌شد، احتمال اعتراض و به تبع آن عدم تصویب قطعنامه از طریق کنسانسوس کاملاً قابل پیش‌بینی است.

در نگاهی کلی، تصویب این قطعنامه می تواند به استفاده ی عاقلانه تر و مسئولانه تر از حق وتو توسط اعضای دائم شورای امنیت منجر شود؛ به ویژه در خصوص اعمال حق وتو به شکل وتوی باز یا واقعی، زیرا اعمال چنین وتویی چه یک بار و چه به دفعات، می تواند اتخاذ اقدام مقتضی از جانب شورای امنیت را مسدود نماید؛ اما به نظر می رسد که تاثیر این قطعنامه تا حدی بر یکی از مهم ترین اشکال وتوهای پنهان یعنی تهدید به استفاده از وتو نیز گسترش می یابد. چنین تهدیدی می تواند به کنترل دستورکار شورا منجر شود به نحوی که شورا دچار خود سانسوری گردد و از این طریق یک موضوع مهم برای صلح جهانی از دستور کار شورا خارج شود و حتی اگر این خروج انجام نشود، تهدید مذکور می تواند فرآیند تعامل و همکاری موثر برای تصمیم گیری مناسب در شورا را مختل نماید و متن نهایی را تضعیف کند که نتیجه ی آن عدم تصویب قطعنامه یا تصویب قطعنامه ای ملایم خواهد بود که فاقد تاثیر لازم بر وضعیت نامطلوب باشد. به نظر می رسد، قطعنامه ی اخیر مجمع عمومی با لزوم پاسخگویی عضو وتوکننده تا حد زیادی حربه ی تهدید به استفاده از وتو را نیز بی اثر کند. (برای مطالعه ی بیشتر مراجعه بفرمایید به: [اینجا](#)) در نگاهی کلان، قطعنامه ی حاضر نه پایان راه بلکه سرآغاز تحدید اعمال حق وتو و بهبود عملکرد شورای امنیت در راستای اهداف منشور است.

نشست ویژه مجمع عمومی در پرتو قطعنامه اتحاد برای صلح در پی تهاجم روسیه به اوکراین

آلاله قنبری - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

قطعنامه ۳۷۷ A(V) مجمع عمومی سازمان ملل متحد معروف به [قطعنامه اتحاد برای صلح \(U4P\)](#) در سال ۱۹۵۰ توسط مجمع عمومی به تصویب رسید تا [حق وتوی شوروی](#) در رابطه با جنگ کره را خنثی کند و بیان می‌دارد که اگر شورای امنیت به دلیل عدم اتفاق آرا اعضای دائمی، نتواند به هنگام تهدید علیه صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز اقدام مناسبی انجام دهد، وظیفه صلح و امنیت بین المللی بر عهده مجمع عمومی سازمان ملل گذاشته می‌شود و مجمع عمومی بلافاصله موضوع را با هدف ارائه توصیه‌های مناسب به اعضا برای اقدامات جمعی بررسی می‌کند. در این قطعنامه آمده است که اگر مجمع عمومی در آن زمان در جلسه نباشد، «ممکن است یک جلسه فوق العاده ویژه تشکیل دهد» و این جلسه می‌تواند با درخواست اکثریت شورای امنیت بدون در نظر گرفتن حق وتو یا با اکثریت اعضای سازمان ملل تشکیل شود.

در اصل، قطعنامه U4P چارچوب آیین کاری را تشریح می‌کند که به موجب آن مجمع می‌تواند موضوعات صلح و امنیت بین‌المللی را مورد بررسی قرار دهد و توصیه‌هایی ارائه کند. دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی ساخت دیوار، شرایط تشکیل چنین جلسه‌ای را تحقق دو شرط می‌داند: (۱) ناکامی شورای امنیت در اعمال مسئولیت خود در قبال صلح و امنیت بین‌المللی، به دلیل حق وتوی یکی از اعضای دائم؛ (۲) وجود تهدید علیه صلح، نقض صلح یا اقدام تجاوزکارانه. (بند ۳۰، [Wall Advisory Opinion](#)) بدیهی است که در مورد روسیه/ اوکراین، این شرایط برآورده شده است.

گفته می‌شود که دیوان بین‌المللی دادگستری در این نظریه به طور ضمنی قانونی بودن قطعنامه U4P را تأیید کرده است. دیوان در بررسی صلاحیت مجمع عمومی در درخواست نظر مشورتی که توسط مجمع عمومی در یک جلسه ویژه اضطراری بر اساس مفاد قطعنامه U4P تصویب شد، اعتبار قطعنامه U4P را مورد تردید قرار نداد، اما در عوض بررسی کرد که آیا پیش شرط‌های مندرج در این قطعنامه در تصویب قطعنامه ES-1014 برای درخواست نظر مشورتی برآورده شده یا خیر. (دیوان، اعلام داشت که این پیش شرط‌ها محقق شده‌اند). متعاقباً دیوان در نظر مشورتی خود در مورد اعلامیه استقلال کوزوو [Kosovo Advisory Opinion](#) در سال ۲۰۱۰، قطعنامه U4P را به عنوان «ارائه توصیه‌هایی برای مجمع عمومی برای اقدامات جمعی به منظور بازگرداندن صلح و امنیت بین‌المللی در هر موردی

که به نظر می‌رسد تهدیدی برای صلح، نقض صلح یا اقدام تجاوزکارانه وجود دارد و شورای امنیت به دلیل عدم اتفاق آرا اعضای دائمی قادر به اقدام نیست»، توصیف کرد.

در روزهای گذشته، شاهد تهاجم تمام عیار روسیه به اوکراین بودیم که نقض آشکار ممنوعیت استفاده از زور و اقدام تجاوزکارانه است. همچنین روسیه تهدید به استفاده از سلاح‌های هسته‌ای کرده و در مقابل سایر کشورها تحریم‌های اقتصادی متعددی از جمله دسترسی به سویفت را علیه آن وضع کردند. روسیه ادعا می‌کند که این عملیات نظامی، یک عمل تجاوزکارانه ناقض منشور نیست، بلکه یک دفاع دسته‌جمعی از مردم تحت ستم دونتسک و لوهانسک طبق ماده ۵۱ منشور و تعهد روسیه مبنی بر جلوگیری از نسل‌زدایی است؛ ادعایی که از جانب جامعه بین‌المللی به طور گسترده‌ای رد شده است. این وضعیت پیش از آن بود که شورای امنیت و متعاقباً روسیه پیش‌نویس قطعنامه‌ای را که توسط آلبانی و ایالات متحده ارائه شده بود، وتو کند.

پیش از ورود به متن قطعنامه، لازم به ذکر است که اوکراین همواره، عضویت دائم روسیه در شورای امنیت را زیر سوال می‌برد و معتقد است این عضویت برای شوروی سابق در نظر گرفته شده بود (نگاه کنید به اینجا و اینجا) اما این ادعا ضعیف است زیرا؛ اولاً مطابق موافقت‌نامه‌های آلماتا، کشورهایی که از شوروی مستقل شده بودند، موافقت کردند که روسیه ادامه‌دهنده عضویت شوروی سابق در سازمان ملل باشد و ثانیاً رویه عملی دولت‌ها و به ویژه سایر اعضای دائم شورای امنیت نیز مبین شناسایی روسیه به عنوان دولت ادامه‌دهنده شوروی سابق بوده است.

قطعنامه شورای امنیت که در تاریخ ۲۵ فوریه ۲۰۲۲ با وتوی روسیه عقیم ماند، درخواست دبیرکل سازمان ملل را مبنی بر توقف تهاجم روسیه به اوکراین تأیید و عملیات نظامی ویژه روسیه را محکوم می‌کرد. مقرر بود با تصویب این قطعنامه، شورای امنیت حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی اوکراین را به رسمیت شناسد و تجاوزهای روسیه علیه اوکراین را نقض صریح بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد اعلام کرده و تصمیم بگیرد که روسیه فوراً استفاده از زور علیه اوکراین را متوقف کرده و فوراً، به طور کامل و بدون قید و شرط، تمام نیروهای نظامی خود را از خاک اوکراین در داخل مرزهای شناخته شده بین‌المللی خود خارج کند. به علاوه در پیش‌نویس، از تصمیم ۲۱ فوریه ۲۰۲۲ روسیه در رابطه با وضعیت مناطق خاصی از دونتسک و لوهانسک اوکراین به عنوان نقض تمامیت ارضی و حاکمیت اوکراین و مغایر با اصول منشور سازمان ملل یاد شده بود. همچنین در این پیش‌نویس، از همه طرف‌ها خواسته شده بود که دسترسی سریع و ایمن کمک‌های بشردوستانه به نیازمندان در اوکراین برای حمایت از غیرنظامیان، افرادی که در موقعیت‌های آسیب‌پذیر هستند، از جمله کودکان، تسهیل شود و همچنین مقررات مربوطه حقوق بین‌الملل بشردوستانه، از جمله کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل‌های الحاقی آن‌ها در سال ۱۹۷۷ رعایت شود.

در پی ناکامی شورای امنیت در اتخاذ تصمیم در مورد بحران اوکراین، در ۲۷ فوریه ۲۰۲۲ شورا [قطعنامه S/RES/2623](#) را با ۱۱ رای موافق و ۳ رای ممتنع (بدون در نظر گرفتن حق وتو روسیه مطابق ماده ۲۷(۲) منشور) تصویب کرد و از مجمع عمومی درخواست کرد تا بر اساس قطعنامه U4P توصیه های مناسب را در مورد پاسخ های جمعی به بحران موجود به دلیل عدم اتفاق آرای اعضای دائم ارائه دهد. این اولین بار در ۴۰ سال گذشته است که شورای امنیت یک بحران را به مجمع ارجاع می دهد و یازدهمین نشست اضطراری مجمع عمومی از سال ۱۹۵۰ است.

بلافاصله [نشست اضطراری](#) مجمع از تاریخ ۲۸ فوریه آغاز و تا ۲ مارس ۲۰۲۲ ادامه یافت. پس از دو روز سخنرانی پرشور نمایندگان دولت ها در صحن مجمع و حمایت [۹۶ کشور](#) از پیش نویس قطعنامه، در ۲ مارس ۲۰۲۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد با اکثریت قاطع به [قطعنامه ES-11/1](#) رای داد که حمله روسیه به اوکراین را محکوم می کند و خواستار خروج فوری نیروهای روسیه از اوکراین می شود. در نشست اضطراری مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۴۱ کشور از ۱۹۳ کشور عضو به این قطعنامه رای مثبت دادند، ۳۵ کشور رای ممتنع و ۵ کشور (روسیه، بلاروس، کره شمالی، اریتره و سوریه) رای مخالف داده و ۱۲ کشور غایب بودند.

مجمع عمومی در این قطعنامه، اسنادی همانند [قطعنامه ۲۶۲۵](#) به تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰، در مورد اعلامیه اصول حقوق بین الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری بین دولت ها مطابق با منشور ملل متحد و اصول مندرج در آن از جمله این که سرزمین یک کشور نباید در نتیجه تهدید یا استفاده از زور به تصاحب دولت دیگر درآید و هرگونه تلاشی با هدف برهم زدن جزئی یا کلی وحدت ملی و تمامیت ارضی یک کشور یا استقلال سیاسی آن با اهداف و اصول منشور ناسازگار است، و [قطعنامه ۳۳۱۴](#) به تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴، که تجاوز را به عنوان استفاده از نیروی مسلح توسط یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی یک کشور دیگر، یا به هر شکل دیگری که با منشور مغایرت داشته باشد، تعریف می کند، همچنین [سند نهایی کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا](#) در ۱۹۷۵ و [تفاهم نامه بوداپست](#) در ۱۹۹۴ را مطمح نظر قرار داد.

مجمع عمومی در این قطعنامه، «احترام به حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی اوکراین در داخل مرزهای بین المللی شناخته شده آن تا آب های سرزمینی را تایید می کند» و «به شدیدترین لحن، تجاوز روسیه به اوکراین در مغایرت با بند ۴ ماده ۲ را محکوم می کند». مجمع عمومی خواستار آن می شود که «روسیه فوراً استفاده از زور علیه اوکراین را متوقف کند» و «فوری، کامل و بدون قید و شرط تمام نیروهای نظامی خود را از سرزمین اوکراین در حدود مرزهای بین المللی شناخته شده آن، خارج کند» مجمع عمومی همچنین «تصمیم ۲۱ فوریه روسیه در مورد وضعیت برخی مناطق دونتسک و لوهانسک را به عنوان نقض تمامیت ارضی و حاکمیت اوکراین و در مغایرت با منشور سازمان ملل، محکوم

می کند.» قطعنامه، در ادامه روسیه را فرامی خواند که به «اصول مندرج در منشور و اعلامیه روابط دوستانه پایبند باشد». و سپس «همه طرف ها را فرا می خواند که به توافقات مینسک پایبند باشند و در چارچوب های بین المللی مربوطه، از جمله در قالب نرماندی و گروه تماس سه جانبه، به منظور اجرای کامل آنها، به طور سازنده ای کار کنند» و «خواستار اجازه عبور امن و بدون محدودیت به مقصد های خارج از اوکراین می شود.» به علاوه «دخالت بلاروس علیه اوکراین را محکوم کرده و آن را به پایبندی به تعهدات بین المللی فرا می خواند» و «از همه طرف ها می خواهد تا به حقوق بشردوستانه مندرج در کنوانسیون های چهارگانه ژنو و پروتکل اول آن احترام بگذارند و خواستار حل و فصل مسالمت آمیز اختلاف بین روسیه و اوکراین از طریق مذاکرات، میانجیگری و دیگر ابزارهای مسالمت آمیز شد.»

یکی از موضوعاتی که احتمالاً مانع از توصیه صریح مجمع عمومی برای تحریم در رابطه با اوکراین شده، این است که از سال ۱۹۹۶، مجمع قطعنامه های سالانه ای را اتخاذ کرده است که تاکید می کند «اقدامات قهری یک جانبه» مخالف با حقوق بین الملل است. اما مطابق بند ۱۵ قطعنامه ES-11/1، از تلاش دبیرکل، کشورهای عضو و سازمان های بین المللی در پایین آوردن سطح تنش استقبال شده که خود می تواند حاکی از تایید ضمنی تحریم ها و اقدامات یک جانبه باشد. باید توجه داشت زمانی که قطعنامه های مجمع در مورد اقدامات قهری یک جانبه به دقت بررسی می شود و همراه با گزارش های مرتبط دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد و گزارشگران ویژه قرائت می شود، به نظر می رسد که منظور مجمع به این معنا نبوده است که همه اقدامات قهری یک جانبه، غیرقانونی است. در واقع، بررسی دقیق قطعنامه های مجمع در مورد اقدامات قهری یک جانبه حاکی از آن است که مجمع این دیدگاه را اتخاذ کرده است که اقدامات قهری یک جانبه زمانی غیرقانونی است که به مداخله در امور داخلی کشور و تأثیر منفی بر حقوق بشر تبدیل شود. در اینجا باید به پیش نویس اعلامیه مجمع عمومی در مورد اقدامات قهری یک جانبه و حاکمیت قانون که توسط گزارشگر ویژه در مورد تأثیر منفی اقدامات قهری یک جانبه بر برخورداری از حقوق بشر تهیه شده است، که شرایطی را برای اقدامات قهری یک جانبه تعیین می کند، توجه شود.

قطعنامه مصوب در اجلاس اضطراری اخیر مجمع عمومی، اگرچه از نظر قانونی الزام آور نیست، اما تبلوری از بیان دیدگاه اعضای سازمان ملل، با هدف افزایش فشار بر مسکو و متحد آن بلاروس است. همان طور که ریچارد گوان، مدیر سازمان ملل در گروه بحران بین المللی عنوان کرد: «این یک پیروزی دیپلماتیک بسیار بزرگ برای اوکراینی ها و ایالات متحده و همه کسانی است که از آنها حمایت کرده اند است.» زمانی که قطعنامه ای توسط مجمع عمومی با رای اکثریت دولت ها به تصویب می رسد، به چیزی فراتر از یک بیانیه صرف تبدیل می شود و چه بسا می توان آن را به عنوان نشانه ای از اجماع عمومی تلقی کرد که می تواند منجر به شکل گیری عرف بین المللی شود. (برای نمونه نگاه

کنید به اینجا و اینجا) به علاوه در سنجش ارزش قطعنامه مجمع عمومی، یادآوری این نکته ضروری است که حداقل طبق نظر کمیسیون حقوق بین الملل دولت‌ها موظفند برای پایان دادن به هرگونه نقض جدی قاعده آمره همکاری کنند. کمیسیون در مطالعه خود در آثار قواعد آمره بین المللی اعلام می دارد که «در مواردی که در حیطه اختیارات یک سازمان بین المللی قرار می گیرد، تعهد به همکاری، وظیفه‌ای را بر اعضای آن سازمان بین المللی تحمیل می کند تا به گونه‌ای عمل کنند که به نقض یک قاعده آمره بین المللی پایان دهند.» در مواجهه با تجاوز روسیه به اوکراین، الزام به همکاری، کشورهای عضو را ملزم می کند تا از تمام ابزارهای موجود در اختیار مجمع عمومی که حتی ضعیف ترین چشم انداز پایان دادن به تجاوز را دارند، به طور کامل استفاده نمایند.

انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

اوکراین اختلاف خود با روسیه را به دیوان بین‌المللی دادگستری برد!

زهره شفیعی - پژوهشگر دوره دکتری حقوق بین‌الملل عمومی دانشگاه علامه طباطبایی و دبیر علمی کمیته جوانان انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

۲۷ فوریه ۲۰۲۲ رئیس‌جمهور اوکراین، ولودیمیر زلنسکی، در توئیتر رسمی خود اعلام کرد که اوکراین دادخواستی را علیه روسیه نزد دیوان بین‌المللی دادگستری تسلیم نموده و این دولت باید برای ادعای نسل‌زدایی در دونتسک و لوهانسک جهت توجیه تجاوز پاسخگو باشد. همچنین زلنسکی اعلام نمود که اوکراین درخواست صدور قرار موقتی را نیز به دیوان تسلیم نموده و در آن خواستار دستور دیوان برای توقف فعالیت‌های نظامی روسیه شده است. دعوی جدید متمایز از دعوی پیشین این دولت علیه روسیه است که با ادعای نقض کنوانسیون‌های منع تبعیض نژادی و منع تاملین مالی تروریسم مطرح شده بود. در درخواست اخیر، خواهان مدعی است، اختلافی در رابطه با تفسیر و اجرای کنوانسیون منع نسل‌زدایی وجود دارد و روسیه ناقض تعهدات خود به موجب این معاهده است. هدف از این یادداشت ارزیابی درخواست اوکراین و امکان‌سنجی پذیرش این اختلاف از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری است.

به موجب دادخواست مورخ ۲۵ فوریه ۲۰۲۲ اوکراین با ادعای نقض مواد یک، دو و هشت کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی از سوی روسیه خواستار ورود دیوان برای رسیدگی به این اختلاف و صدور قرار موقتی برای حفظ وضع موجود و حفاظت از مردم اوکراین شد.

روسیه و اوکراین هر دو عضو کنوانسیون نسل‌زدایی هستند. روسیه مدعی ارتکاب نسل‌زدایی در دونتسک و لوهانسک است و همین ادعا را مبنای اقدام نظامی خود در اوکراین و برای ایفای تعهداتش برای جلوگیری و مجازات نسل‌زدایی دانست. ادعایی که از سوی اوکراین رد شد و مبنای قانونی برای انجام هرگونه اقدام در داخل و علیه اوکراین برای جلوگیری و مجازات نسل‌زدایی را به چالش کشید (بنگرید: پاراگراف ۲۶)

در مورد تفسیر و اجرای کنوانسیون منع نسل‌زدایی پیش از این یک نظریه مشورتی و سه دعوی در دیوان بین‌المللی دادگستری (بوسنی و هرزگوین علیه صربستان و کرواسی علیه صربستان) طرح شده که آخرین آن دعوی گامبیا علیه میانمار است که در نوع خود سرشار از نوآوری بود (بنگرید). وجه مشترک تمامی این قضایا میزان و گستردگی خشونت‌های رواداشته شده علیه اقلیت‌هایی است که تحت حمایت‌های مقرر در کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی قرار گرفته‌اند و حقوق آنها از سوی خواننده نقض گشته بودند. با اینحال در درخواست اخیر، دولت اوکراین به شیوه‌ای خلاقانه طرح دعوی کرده، چرا که مدعی نقض کنوانسیون نسل‌زدایی (روسیه) در مقام خواننده و متهم به نسل‌زدایی (اوکراین) در مقام خواهان حاضر شده است. در واقع خواهان ضمن رد ادعای نسل‌زدایی دولت روسیه معتقد است

کنوانسیون نسل‌زدایی حقی به دولت‌ها برای توسل به زور و تجاوز نمی‌دهد و روسیه ناقض مواد ۱ و ۸ کنوانسیون است. همچنین این دولت در بند ۲۴ دادخواست مدعی شده، روسیه با ادعای دروغین نسل‌زدایی مبنایی را برای اقدامات خود که ناقض شدید حقوق بشر میلیون‌ها نفر در اوکراین است، قرار داده است. اقداماتی که احتمالاً حاکی از برنامه‌ریزی روسیه برای نسل‌زدایی اعضای ملیت اوکراینی و نقض ماده ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی باشد.

امکان‌سنجی پذیرش درخواست صدور قرار موقت

طبق ماده ۴۱ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، چنانچه دیوان تشخیص دهد، اقداماتی باید برای حفظ حقوق طرفین موقتا با توجه به اوضاع و احوال به عمل آید، می‌تواند دستوری به این منظور صادر نماید. «عبارت اوضاع و احوال در این ماده گویای آن است که اگر یکی از اصحاب دعوی به نحوی رفتار کند که آثار غیرقابل جبرانی به همراه داشته و علت دعوی را زائل نماید، دیوان با صدور این دستور ثبات دادرسی را فراهم آورد» (میرعباسی، سادات میدانی، دادرسی‌های بین‌المللی، دیوان بین‌المللی دادگستری در تئوری و عمل، ۱۳۹۶: ۵۰۰). صدور چنین قراری نیازمند اغناء خاطر دیوان در خصوص صلاحیت (Jurisdiction)، باورپذیری حقوق مورد ادعای خواهان (Plausibility) با توجه به مبنای صلاحیتی اعلامی و در عین حال صدور چنین قراری فوریت (Urgency) داشته و قصور در آن منجر به خسارتی جبران‌ناپذیر (Irreparable prejudice) گردد، است.

اوکراین در دادخواست خود صلاحیت دیوان را مبتنی بر مواد (۱) ۳۶ اساسنامه و ۹ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی می‌داند (بنگرید: پاراگراف ۴)؛ چراکه اوکراین و روسیه هر دو عضو این کنوانسیون هستند و بر ماده ۹ کنوانسیون شرطی درج نکرده‌اند. این ماده صلاحیت دیوان را منوط به وجود اختلاف میان طرفین و آن هم اختلافی در مورد تفسیر، اعمال و اجرای کنوانسیون کرده است.

اوکراین معتقد است طرفین در مورد تفسیر، اعمال و اجرای کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی اختلاف دارند چرا که ۱- رئیس‌جمهور روسیه مکرراً علت حمله نظامی را ارتکاب نسل‌زدایی از سوی دولت اوکراین بیان کرده و اوکراین نیز این ادعا را رد می‌کند. در نتیجه طرفین اختلاف دارند که آیا نسل‌زدایی که به موجب ماده ۲ کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی تعریف شده، از سوی اوکراین ارتکاب یافته است. ۲- همچنین بر مبنای ادعای یکجانبه روسیه، آیا این دولت به موجب ماده یک کنوانسیون حق اقدام نظامی برای جلوگیری و مجازات نسل‌زدایی را دارد و ۳- نهایتاً در حالیکه ماده ۸ کنوانسیون منع نسل‌زدایی به هر یک از متعاهدین اجازه می‌دهد تا از مراجع صلاحیت‌دار سازمان ملل بخواهند که بر طبق منشور ملل متحد برای جلوگیری و مجازات نسل‌زدایی یا اعمال دیگر مذکور در ماده ۳ اقدامات مقتضی بعمل آورند، روسیه می‌تواند به اقدامات نظامی به صورت یک جانبه متوسل شود. با توجه به نکات فوق

او کراین معتقد است که اختلافی در خصوص تفسیر و اجرای کنوانسیون منع و مجازات نسل زدایی وجود دارد و دیوان صلاحیت علی‌الظاهر برای صدور قرار موقت و صلاحیت لازم برای ورود به دعوی را داراست [\(بنگرید: پاراگراف ۱۱\)](#).

از آنجا که احراز صلاحیت علی‌الظاهر و باورپذیری همپوشانی‌هایی دارند، با ورود به بحث باورپذیری امکان پذیرش ادعای او کراین در خصوص این دو پیش شرط را مورد ارزیابی قرار خواهیم داد. برای تحقق شرط باورپذیری دیوان باید قانع شود که خواهان از حقوق ادعایی ذیل کنوانسیون منع نسل‌زدایی بهره‌مند می‌گردد (باورپذیری حقوقی Legal Plausibility). با اینحال بر اساس تحولی که از این مفهوم در رویه قضایی دیوان در قضیه مصونیت‌ها و دادرسی کیفری در سال ۲۰۱۶ رخ داده، دیوان همچنین باید قانع گردد که اقدامات و رفتار خواننده (روسیه) حقوق او کراین به موجب مواد یک، دو و هشت را نقض کرده باشد (باورپذیری حقایق و ادعاها Factual Plausibility) (Massimo Lando: Plausibility in the Provisional Measures Jurisprudence of the International Court of Justice, 2018, 648). او کراین ادعا کرده، که اعلام و اعمال اقدامات روسیه در داخل یا علیه او کراین در قالب «عملیات نظامی ویژه» ۲۰۲۲ بر اساس نسل‌زدایی ادعایی در تقابل با کنوانسیون منع نسل‌زدایی بوده و ناقض حق او کراین برای مصون بودن از اقدامات غیرقانونی، از جمله حمله نظامی، بر اساس ادعای پیشگیری و مجازات نسل‌زدایی است [\(بنگرید: پاراگراف ۲۶\)](#). سوال اصلی این است که آیا احراز وجود چنین حقی در کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی قابل استنباط است؟ چنانچه این حق در این کنوانسیون برای متعاهدین پیش‌بینی شده باشد، به طور قطع دولت او کراین به عنوان یکی از اعضای متعاهد از آن بهره‌مند خواهد شد و پذیرش صلاحیت علی‌الظاهر و عنصر باورپذیری حقوقی را تسهیل می‌نماید. [به موجب مقررات این معاهده](#) اعضا تعهد به عدم ارتکاب نسل‌زدایی (ماده ۱)، تعهد و حق به جلوگیری و مجازات (ماده ۱)، الزام به وضع قوانین لازم برای اجرای مفاد کنوانسیون (ماده ۵)، تعهد به اطمینان از مجازات‌های مؤثر برای افراد مرتکب رفتار مجرمانه (ماده ۵)، تعهد و حق به محاکمه افراد متهم به نسل‌زدایی در دادگاه‌های صالح داخلی و یا کیفری بین‌المللی (ماده ۶) و تعهد و حق به استرداد (ماده ۷) دارند. به موجب مطالب پیش‌گفته احراز حقی که او کراین مدعی وجود آن است از مفاد کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی قابل درک نیست. لذا نویسنده معتقد است علی‌رغم ادعای او کراین که معتقد است اختلاف در رابطه با اجرای کنوانسیون منع‌ژنوسید به ویژه در رابطه با حق او کراین برای مصون بودن از اقدامات غیرقانونی، از جمله حمله نظامی، بر اساس ادعای پیشگیری و مجازات نسل‌زدایی این دولت، چنین حقی در کنوانسیون منع ژنوسید پیش‌بینی نشده و نتیجتاً این اختلاف در محدوده این معاهده نبوده و احراز صلاحیت علی‌الظاهر را با مشکل مواجه می‌نماید؛ همچنین است در خصوص عنصر باورپذیری. لذا با فرض وجود سایر شرایط برای صدور قرار موقت (فوریت و جبران ضرر و زیان جبران‌ناپذیر)، فرض باورپذیری حقوق ادعایی اثبات نخواهد شد و به طریق اولی مدخلی برای ورود به

ارزیابی باورپذیری ادعاها و حقایق گشوده نخواهد شد. از این حیث پذیرش صدور قرار موقت به دلیل فقدان دو شرط صلاحیت علی الظاهر و باورپذیری حقوق و ادعاها به عنوان شروط و عناصر لازم برای صدور قرار موقت به نظر منتفی است.

امکان سنجی پذیرش دعوی اوکراین علیه روسیه با ادعای نقض کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی با بهره گرفتن از مطالب پیش گفته و با در نظر داشتن این اصل که نتایج در رسیدگی قرار موقت نباید در رسیدگی‌های دیوان برای احراز صلاحیت به منظور ورود به ماهیت اختلاف اثرگذار باشد، در این بخش به امکان سنجی پذیرش دعوی اوکراین و احراز صلاحیت دیوان برای ورود به ماهیت دعوی می‌پردازیم.

اشاره شد که به موجب ماده ۹ کنوانسیون منع ژنوسید صلاحیت دیوان منوط به وجود اختلاف میان طرفین و آن هم اختلافی در مورد تفسیر، اعمال و اجرای کنوانسیون است. در نتیجه برای اینکه دیوان صلاحیت خود را احراز نماید ابتدا باید ارزیابی کند که آیا میان طرفین اختلافی وجود دارد. بر اساس رویه قضایی ثابت دیوان، اختلاف عبارت است از «عدم توافق در یک موضوع حقوقی و یا واقعی، تضاد دیدگاه‌های حقوقی یا منافع» بین طرفین [Marshall Islands](#)

[Judgment, I.C.J. Reports 2016, p. 849, v. United Kingdom\), Preliminary Objections](#)

([para. 37](#)). احراز وجود اختلاف میان طرفین با توجه به درگیری فعلی چندان دشوار نیست با این وجود، این اختلاف باید در مورد تفسیر، اعمال و اجرای کنوانسیون نسل‌زدایی و محدوده مقررات آن باشد (صلاحیت موضوعی).

پیشتر اشاره شد که حق مورد ادعای اوکراین در محدوده مقررات کنوانسیون منع نسل‌زدایی قابل تصور نیست. حتی اگر این دولت به نقض ماده ۸ این سند اشاره کند، همچنان نیز احراز صلاحیت موضوعی دیوان با مشکل مواجه هست. ماده ۸ مقرر می‌دارد، هر یک از متعاهدین می‌توانند از مراجع صلاحیت‌دار سازمان ملل بخواهند که بر طبق منشور ملل متحد برای جلوگیری و مجازات ژنوسید یا اعمال دیگر مذکور در ماده ۳ اقدامات مقتضی بعمل آورد. این ماده به حق دولت‌های عضو برای درخواست از سازمان ملل متحد اشاره دارد و به هیچ وجه حقی برای دولت ناقض ادعایی ایجاد نمی‌کند تا در پرتو آن تنها اقدامات سازمان ملل متحد علیه خود را قانونی و قابل تصور بداند.

پایان سخن

هر چند که اقدامات دولت روسیه به طور قطع ناقض اصل و قاعده مهم و آمره بین‌المللی یعنی منع تجاوز است، علی‌رغم تمام تلاش‌های کنگو برای یافتن مداخلی برای صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری به واسطه نقض قواعد آمره و استناد به ماده ۶۶ کنوانسیون وین حقوق معاهدات در قضیه فعالیت‌های نظامی و غیر نظامی در کنگو، دیوان بین‌المللی دادگستری اشعار داشت، که نقض یک قاعده آمره به خودی خود صلاحیتی برای دیوان ایجاد نمی‌کند و صلاحیت تنها به واسطه آنچه در ماده ۳۶ اساسنامه آمده است، ایجاد می‌شود. دیوان اشاره می‌کند این تمایز میان قواعد اساسی و

قواعد آیین دادرسی و رسیدگی است ([Armed Activities on the Territory of the Congo \(New Application: 2002\) \(Democratic Republic of the Congo v. Rwanda\)](#) para 56). در حقیقت اینکه اختلاف ناشی از نقض یک قاعده آمره است برای ایجاد صلاحیت دیوان کفایت نمی کند و صلاحیت تنها در حالت تراضی امکان پذیر است. از این روی، به نظر می رسد کنوانسیون منع و مجازات نسل زدایی نمی تواند موجبی برای صلاحیت دیوان و ورود این نهاد به اختلاف میان روسیه و اوکراین باشد. حقوق ادعایی خواهان با توجه به دادخواست تسلیمی به هیچ وجه در محدوده این سند نمی گنجند و بنابراین دیوان احتمالاً نه در مرحله ی قرار موقت و نه در مرحله پذیرش دعوا نمی تواند صلاحیت خود را احراز نماید.

انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

آیا اوکراین به دنبال تسریع در روند رسیدگی دیوان است؟ نگاهی گذرا به اعلامیه های ورود دولت ها به پرونده علیه روسیه

سینا سلیمی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی دانشگاه علامه طباطبائی

اگر در روزهای اخیر، رخداد های مربوط به دیوان بین المللی دادگستری را دنبال کرده باشد، قطعاً توجه شما نیز به هجوم دولتها برای ثبت اعلامیه ورود در دعوی اوکراین علیه روسیه، جلب شده است. از دوازدهم تا بیست و دوم سپتامبر ۲۰۲۲، یعنی ظرف ده روز، هشت اعلامیه ورود ثالث در دبیرخانه دیوان ثبت شده است. رویه دیوان بین الملل دادگستری در قبال درخواست های مداخله چیست؟ حضور پررنگ متحدین اوکراین در دیوان بین المللی دادگستری به چه معناست؟ آیا اوکراین به دنبال تسریع در رسیدگی است یا اطلاع آن؟ در نوشتار حاضر سعی شده است تا پاسخی کوتاه به این سؤال داده شود.

شرح دعوی

در تاریخ ۲۶ فوریه ۲۰۲۲، دولت اوکراین [دادخواست](#) خود مبنی بر «ادعاهای نسل زدایی بر اساس کنوانسیون پیشگیری و مجازات جنایت نسل زدایی» را در دبیرخانه دیوان بین المللی دادگستری ثبت نمود. در دعوی حاضر دولت اوکراین مدعی است در رابطه با تفسیر و اجرای کنوانسیون فوق الذکر فی مابین اوکراین و فدراسیون روسیه اختلاف وجود دارد و دیوان با توجه به عضویت هر دو دولت در کنوانسیون موردنظر، بر اساس ماده ۹ کنوانسیون و با توجه به ماده ۳۶(۱) اساسنامه دیوان، صلاحیت رسیدگی به این دعوی را دارد. در این دعوی دولت اوکراین نه در جایگاه قربانی بلکه در جایگاه متهم، دادخواست خود را مطرح می کند. این دولت از سوی روسیه متهم به نسل زدایی در مناطق شرقی اوکراین شده و این ادعای دولت روسیه یکی از دلایل اصلی حمله همه جانبه این دولت به خاک اوکراین است؛ ادعایی که همواره توسط دولت اوکراین رد شده است.

از نظر اوکراین، دولت روسیه مواد یک، دو و هشت کنوانسیون نسل زدایی را نقض کرده است و باید در پیشگاه دیوان بین المللی دادگستری به تخلفات آن دولت رسیدگی شود. دولت اوکراین در ادامه دادخواست خود، از دیوان درخواست کرد تا قرار موقتی به منظور حفظ شرایط موجود، پرهیز از اقدامات تشدید کننده اختلاف و حفاظت از مردم اوکراین صادر شود؛ دیوان در تاریخ ۱۶ مارس ۲۰۲۲، پس از احراز شرایط لازم، دستور موقت را مطابق با خواسته های اوکراین صادر نمود. (برای اطلاعات تکمیلی و تحلیل دادخواست [بنگرید](#)؛ برای تحلیل دستور موقت [بنگرید](#))

یک روز پس از صدور قرار موقت، جلسه ای در دیوان با حضور نمایندگان هر دو دولت و مدیر دفتر دیوان برگزار گردید؛ در این جلسه نماینده دولت اوکراین پیشنهاد داد تا دیوان با توجه به وضعیت خاص این دعوا، مهلتی ۶ هفته ای

برای نگارش لایحه توسط دولت اوکراین و زمان مشابهی را برای تحویل لایحه متقابل توسط دولت روسیه تعیین کند؛ یعنی ظرف دو ماه، هر دو دولت لوایح خود را تقدیم دیوان کنند. این درخواست با مخالفت شدید نماینده دولت روسیه مواجه شد و او مهلتی ۱۸ ماهه برای تقدیم لایحه متقابل درخواست نمود. نهایتاً دیوان طی [قرار صادره در ۲۳ مارس ۲۰۲۲](#) اعلام نمود که دولت اوکراین تا ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۲ و دولت روسیه تا تاریخ ۲۳ مارس ۲۰۲۳ مهلت دارند که لوایح خود را تقدیم دیوان کنند (تا تاریخ نگارش این متن در ۲۶ سپتامبر ۲۰۲۲، دولت اوکراین هنوز لایحه خود را تقدیم نکرده است).

ورود ثالث / مداخله

یکی از اصلی ترین وظایف مدیر دفتر دیوان بین المللی دادگستری، اطلاع دعوا به کلیه دولتهایی است که حق رجوع به دیوان بین المللی دادگستری را دارند. فلسفه وجودی این الزام، احترام به منافع حقوقی دولتهاست تا اگر دولتی تشخیص داد که در اثر حکم احتمالی، منافع آن تحت تأثیر قرار می گیرد، بتواند به عنوان ثالث در دعوا ورود کند. اساسنامه دیوان دو حالت را برای ورود ثالث در نظر گرفته است، در حالت اول، دولتی که تشخیص دهد حکم صادره می تواند بر منافع حقوقی او اثر بگذارد (ماده ۶۲) و در حالت دوم، دولتی که در زمره طرفین دعوی نیست ولی معاهده ای که آن دولت نیز عضو آن است مورد تفسیر در دیوان قرار گرفته باشد (ماده ۶۳) می تواند درخواست ورود ثالث را مطرح کند. در نوشته حاضر با توجه به آنچه پیشتر گفتیم، تمرکز ما بر حالت دوم یعنی مداخله از جنس ماده ۶۳ اساسنامه است. از زمان تأسیس دیوان بین المللی دادگستری، در [چهارده دعوا](#) درخواست ورود ثالث مطرح شده است که از این تعداد فقط در چهار پرونده، به ماده ۶۳ به عنوان مبنای مداخله اشاره شده است: [قضیه پناهندگی](#)، [قضیه فعالیت های نظامی و شبه نظامی درون و علیه نیکاراگوئه](#)، [قضیه صید نهنگ](#) و [قضیه ادعاهای نسل زدایی](#).

در قضیه پناهندگی (۱۹۵۱) علیرغم مخالفت دولت کلمبیا، دیوان به این نتیجه رسید که درخواست مداخله دولت کوبا قابل قبول است. در مرحله رسیدگی شفاهی به نماینده این دولت اجازه داده شد تا تفسیر مورد نظر خود از کنوانسیون هاوانا را بیان کند و علاوه بر آن بیانیه این دولت نیز مورد بررسی قضات قرار گرفت ([بنگرید](#)، صص ۷۴-۷۷). در قضیه نیکاراگوئه، دولت السالوادور درخواست کرد تا در روند رسیدگی (اعم از شکلی و ماهوی) مداخله داشته باشد، اما دیوان به این نتیجه رسید که ورود ثالث در بخش شکلی قابل قبول نیست و این درخواست در این مرحله از رسیدگی قابل بررسی نیست ([بنگرید](#)). نتیجه گیری ای که به مذاق قاضی شوئبل خوش نیامد و در نظر مخالف خود به شدت این موضع گیری دیوان را نقد کرد و آن را برخلاف مفاد اساسنامه و آیین دادرسی دیوان دانست ([بنگرید](#)). دو سال بعد یعنی زمان صدور رأی ماهوی نیز خبری از شنیدن نظرات السالوادور نشد، گو اینکه این مسئله به کل فراموش و یا از دستور کار دیوان خارج شده است.

در قضیه صید نهنگ، دولت نیوزلند تصمیم گرفت با توجه به امکان تفسیر «کنوانسیون بین المللی تنظیم صید نهنگ» در رأی دیوان، درخواست مداخله خود را مطرح نماید. دیوان در قرار خود به تاریخ ۶ فوریه ۲۰۱۳، شرایط لازم برای مداخله را احراز و به دولت نیوزلند اعلام کرد که تا تاریخ ۴ آوریل ۲۰۱۳ مشاهدات مکتوب خود را در اختیار دیوان قرار دهد (بنگرید). نیوزلند در زمان مقرر نظراتش را در اختیار دیوان قرار می دهد و در رسیدگی شفاهی و جلسه استماع نیز نقش پررنگی دارد (بنگرید، صص ۲۳۵-۲۳۷). حال که به تمام قضایای مداخله از جنس ماده ۶۳ اشاره کردیم، بد نیست این نکته نیز بیان شود که در دعوی گامبیا علیه میانمار که از سال ۲۰۱۹ در دستور کار دیوان قرار گرفته است، مجدداً بحث تفسیر کنوانسیون منع نسل زدایی مطرح شده و دولتهایی مانند کانادا، هلند و مالدیو از قصد خود برای مداخله ذیل ماده ۶۳ اساسنامه سخن گفته اند؛ اما تا کنون هیچ درخواست رسمی ای برای مداخله توسط این دولتها در دیوان ثبت نشده است. (بنگرید)

باید در نظر داشت که برای احراز شرایط یک درخواست مداخله، نباید صرفاً به قواعد کلی موجود در اساسنامه (مواد ۶۲ و ۶۳) رجوع کنیم، بلکه باید به قواعد آیین دادرسی دیوان نیز توجه داشت. دیوان در آیین دادرسی خود، موضوع مداخله را ذیل بخش رسیدگی به دعاوی طاری و در مواد ۸۱ تا ۸۶ گنجانده است. در این مواد به بیان شرایط شکلی درخواست مداخله پرداخته شده است؛ در ادامه به اختصار شرایط مربوط به مداخله ذیل ماده ۶۳ را بیان می کنیم: الف) درخواست در سریع ترین زمان ممکن و پیش از خاتمه رسیدگی کتبی باید ثبت گردد، مگر در شرایط استثنایی (ماده ۸۲(۱))،

درخواست مداخله باید حاوی نام مأمور (agent)، مبنایی که دولت درخواست کننده بر اساس آن خود را عضو کنوانسیون می داند، مواد خاصی از کنوانسیون که مورد نظر است و فهرستی از اسناد برای پشتیبانی و حمایت از ادعای مطرح شده باشد (ماده ۸۲(۲))؛

ب) باید به هر کدام از طرفین اختلاف نسخه ای از درخواست مداخله داده شود و سپس از آنها دعوت شود تا نظرات خود را درباره این درخواست مطرح کنند. علاوه بر طرفین، چند نسخه دیگر از این درخواست به دبیر کل ملل متحد، اعضای ملل متحد، سایر دولی که می توانند در دیوان حاضر شوند و سایر دولی که بر اساس ماده ۶۳ اساسنامه به آن ها رسیدگی به این دعوی اطلاع داده شده است (ماده ۸۳)؛

ج) دیوان باید رسیدگی به درخواست را در اولویت قرار دهد و اگر در زمان تعیین شده در ماده قبل، احدی از طرفین ایرادی مطرح کرد، دیوان موظف است سخنان دولت درخواست کننده و دول طرف دعوی را استماع کند (ماده ۸۴)؛

د) اگر درخواست مداخله ذیل ماده ۶۳ مورد پذیرش قرار گرفت، دولت باید درخواست خود را در چندین نسخه به انضمام اسناد مورد نظرش تهیه کند و در ظرف زمانی معین شده توسط دیوان، آن را به عنوان مشاهدات مکتوب خود ارائه کند (ماده ۸۶). (برای مشاهده متن کامل مواد، [بنگرید](#))

لازم به ذکر است که در ادبیات دیوان و آیین دادرسی، درخواست مداخله ذیل ماده ۶۲ مترادف با «اجازه ورود» و درخواست مداخله ذیل ماده ۶۳ مترادف با «اعلامیه ورود» است. صدور «اجازه ورود» و یا تشخیص قابل استماع بودن «اعلامیه ورود»، موقوف به تشخیص دیوان بوده و نظر دیوان قاطع است.

وضعیت درخواست ورود ثالث در قضیه حاضر

در ۲۱ ژوئیه ۲۰۲۲ اولین درخواست مداخله توسط [اعلامیه ای](#) از جانب دولت لتونی مطرح و به اطلاع دیوان رسید. پس از گذشت دو ماه از اولین اعلامیه ورود تا زمان نگارش این سطور، مجموعاً ۱۵ دولت درخواست مداخله در روند رسیدگی به این پرونده را داشته اند؛ [لیتوانی](#)، [نیوزلند](#)، [بریتانیا](#)، [آلمان](#)، [ایالات متحده](#)، [سوئد](#)، [فرانسه](#)، [رومانی](#)، [ایتالیا](#)، [لهستان](#)، [دانمارک](#)، [ایرلند](#)، [فنلاند](#) و [استونی](#) دیگر دولتهایی هستند که اعلامیه ورود صادر کرده اند.

ذکر چند نکته درباره اعلامیه های ورود ثبت شده در این دعوی مهم است:

۱. امکان طرح «اعلامیه ورود» در مرحله رسیدگی شکلی: تمام اعلامیه های ثبت شده، از لحاظ شکلی منطبق با قواعد اساسنامه و آیین دادرسی دیوان است و به احتمال قریب به یقین مورد پذیرش دیوان قرار می گیرد؛ اما یک مسئله وجود دارد که می تواند این اعلامیه ها را به صورت کامل و یا حداقل به صورت موقت از دستور کار دیوان خارج کند. همانطور که پیشتر گفتیم، در قضیه فعالیت های نظامی درون و علیه نیکاراگوئه، دیوان به این نتیجه رسید که درخواست مداخله دولت السالوادور به دلیل تمایل این دولت برای مداخله در رسیدگی شکلی و ماهوی باید رد شود. از نظر دیوان مداخله در مرحله صلاحیتی محلی از اعراب نداشت و از نظر دیوان می توان این نتیجه را گرفت که مداخله صرفاً باید در ماهیت اعمال شود. این موضع گیری در همان زمان نیز با [انتقاداتی](#) مواجه شد. در دو پرونده دیگر یعنی قضیه پناهندگی و صید نهنگ، رسیدگی شکلی صورت نگرفت؛ به همین دلیل تنها رویه موجود در دیوان مربوط به قضیه نیکاراگوئه است.

حال اگر نگاهی به اعلامیه های ورود در پرونده حاضر بیندازیم، درمی یابیم که مسئله مداخله همزمان در رسیدگی شکلی و ماهوی، مجدداً مطرح شده است. برای مثال، در اعلامیه لتونی (ص-۱۲) تفسیر این دولت از ماده ۹ (شرط ارجاع به دیوان) بیان شده است و این دولت درخواست دارد تا تفسیر او از این ماده در دیوان شنیده شود. در اعلامیه لیتوانی (ص-۹) نیز تفسیر ماده ۹ از نظر این دولت بیان شده است؛ همچنین در اعلامیه نیوزلند (ص-۷)، اعلامیه بریتانیا (صص ۱۱-۱۷)، اعلامیه آلمان (صص ۹-۱۴) و ... می توان درخواست بیان تفسیر از ماده ۹ را مشاهده کرد. ماجرا

زمانی بخرنج می شود که با نگاهی به [قرار تعیین زمان ارائه لوایح](#)، متوجه می شویم که دولت روسیه همچنان بر موضع خود مبنی بر عدم صلاحیت دیوان برای رسیدگی به این پرونده، اصرار دارد و به احتمال زیاد شاهد اطاله دادرسی از طریق طرح ایرادات مقدماتی از سوی روسیه خواهیم بود.

با توجه به جمیع مسائل مطرح شده، به نظر می رسد سؤالی که قضات دیوان باید خود را برای پاسخگویی به آن آماده کنند، این است که آیا دیوان موضع خود در قضیه نیکاراگوئه را مجدداً تکرار می کند و یا سراغ تفسیری جدید از ماده ۶۳ می رود؟ آیا دیوان اجازه بیان تفسیر از ماده ۹ کنوانسیون نسل زدایی را به دولتها در مرحله رسیدگی شکلی خواهد داد یا خیر؟ اگر پاسخ دیوان به سؤال اخیر مثبت باشد به نظر می رسد که ایراد جدیدی حادث می شود که در نکته بعد به آن اشاره می شود.

۲. اطاله دادرسی: اگر دیوان تصمیم بگیرد که در هر دو مرحله شکلی و ماهوی و یا فقط در مرحله ماهوی نظرات دولتهای متقاضی مداخله را استماع کند، ایرادی جدی به وجود خواهد آمد. تا کنون ۱۵ دولت درخواست مداخله داده اند و حداقل ۶ ماه تا پایان روند تبادل لوایح (رسیدگی مکتوب) باقی مانده است (بدون در نظر گرفتن ایرادات مقدماتی که روسیه احتمالاً دارد و همچنین زمانی که دیوان برای پاسخ به لوایح در نظر می گیرد). به احتمال قریب به یقین، دولتهای بیشتری درخواست مداخله خود را در دیوان به ثبت می رسانند و این اقدام باعث تلنبار شدن انبوهی از اعلامیه های ورود می شود؛ اما مشکل اصلی صرفاً اعلامیه های ورود نیست، همانگونه که پیشتر درباره آیین دادرسی دیوان گفتیم، فرایند رسیدگی به درخواست های مداخله بسیار پیچیده و وقت گیر است. اگر دیوان اعلامیه ای را مسموع تلقی کند، برای دولت درخواست کننده مدت زمانی تعیین می شود تا نقطه نظرات خود را بیان کند و پس از آن نوبت طرفین دعواست تا نظرات دولت ثالث را بررسی و نسبت به آن موضع گیری کنند. با نگاهی به رویه دیوان متوجه می شویم که در بهترین حالت برای انجام این فرایند حداقل ۲ تا ۴ ماه فرصت لازم است؛ برای مثال در قضیه صید نهنگ دیوان در [قرار ۶ فوریه ۲۰۱۳](#)، به دولت درخواست کننده ۲ ماه و به طرفین دعوی نیز ۲ ماه (مجموعاً ۴ ماه) فرصت داد تا نظرات خود را بیان کنند. در قضیه مصونیت دولت (آلمان علیه ایتالیا) نیز دیوان در [قراری به تاریخ ۶ ژوئیه ۲۰۱۱](#)، درخواست یونان برای مداخله را پذیرفت و به این دولت فرصت داد ظرف یک ماه نظرات خود را بیان کند و دول طرف دعوا نیز یک ماه پس از آن فرصت بیان نظرات خود را پیدا کردند؛ در قضیه پناهندگی و ... نیز مواعیدی حداقل ۲ ماهه و حداکثر ۴ ماهه در نظر گرفته شد. علاوه بر این، باید زمان اختصاص داده شده برای مشارکت در رسیدگی شفاهی و پاسخ طرفین دعوا را نیز به این مواعد اضافه کرد.

حال باید به این سؤال پاسخ داد که اگر رسیدگی به درخواست مداخله یک دولت، حداقل ۲ تا ۴ ماه به طول می انجامد، رسیدگی به درخواست (حداقل) ۱۵ دولت و صدور قرار، دریافت نظرات دولت درخواست کننده، دریافت

نظرات طرفین دعوی و استماع نظر تک تک این دولتها، چند سال زمان خواهد برد؟ پاسخ مشخصی برای این سؤال وجود ندارد، دیوان سابقه مواجهه با این حجم از درخواست های مداخله را در کارنامه خود ندارد و مشخص نیست که آیا به صورت توأمان به این درخواست ها رسیدگی خواهد شد یا به صورت مجزا و مورد به مورد؛ اما آنچه هویداست این است که با توجه به محدودیت های سخت افزاری و نرم افزاری دیوان، رسیدگی به این درخواست ها بسیار زمانبر خواهد بود.

ماجرای زمانی جالب می شود که به قرار ۲۳ مارس ۲۰۲۲، نگاهی مجدد بیندازیم و مواضع طرفین نسبت به زمان مناسب برای تهیه لایحه را بخوانیم. طرف اوکراینی اصرار دارد که دیوان باید به وضعیت اضطراری ناشی از عملیات نظامی روسیه در خاک اوکراین توجه داشته باشد و در سریع ترین زمان ممکن به موضوع رسیدگی کند؛ به همین منظور باید فقط و فقط ۶ هفته برای تهیه لوایح به طرفین فرصت داده شود.

از تلفیق دو پاراگراف آخر، می توان به وجود تناقضی عجیب پی برد؛ از یکسو دولت اوکراین تمایل به رسیدگی سریع و در اولویت دارد، از سوی دیگر دولت درخواست کننده (که همگی از متحدان دولت اوکراین در مخاصمه اخیر هستند) سعی دارند تا با اعلامیه های ورود خود، روند رسیدگی را طولانی کنند!

حال باید به سؤال اصلی بازگشت: آیا اوکراین به دنبال تسریع در روند رسیدگی است؟ و آیا اصلاً اوکراین نیازی به رأی دیوان در این دعوی دارد؟ در ادامه به پاسخ آن خواهیم پرداخت.

۳. جنگ حقوقی: از زمانی که نا آرامی های شرق اوکراین، متعاقب تغییرات سیاسی در کیف (۲۰۱۴) آغاز و منجر به ضمیمه سازی غیرقانونی شبه جزیره کریمه به خاک دولت روسیه شد، جنگی حقوقی میان این دو دولت شروع شده است. آتش این نبرد به محاکم بسیاری گسترش پیدا کرده است (دیوان اروپایی حقوق بشر، داوری سرمایه گذاری، داوری ذیل کنوانسیون حقوق دریا و) و همانگونه که می دانید دیوان بین المللی دادگستری از این نبرد مصون نبوده است. این دیوان از زمان جداسازی کریمه، میزبان دو دعوای میان اوکراین و روسیه بوده است. به نظر می رسد در دعوای اخیر برخلاف دعوای قبلی، اوکراین ابتکاری جدید برای تحت فشار قرار دادن دولت روسیه پیشنهاد داده است. در این روش دولت اوکراین از متحدین خود درخواست کرده تا با ثبت اعلامیه های ورود، جبهه ای متحد و متراکم بر علیه روسیه تشکیل دهند، حتی اگر این اقدام منجر به اطاله دادرسی و بی معنا شدن رأی نهایی دیوان شود.

اما دلیل این تغییر تاکتیک چیست؟ پیشتر گفتیم که دولت اوکراین عجله داشت تا روند رسیدگی به سرعت آغاز و پیگیری شود، اما پس از مدتی این دولت مشاهده کرد که دولت روسیه اراده ای برای اجرای قرار موقت دیوان ندارد؛ همچنین، در دعوای قبلی نیز انتظارات اوکراین برآورده نشده است و پس از گذشت ۵ سال، دیوان هنوز مشغول تعیین زمان برای تبادل لوایح است. هر عقل سلیمی پس از دقت در این دو گزاره به این نتیجه می رسد که نه دولت روسیه،

دولتی است که بخواهد رأی دیوان را اجرا کند و نه قرار است که این رأی در میدان نبرد یا حتی شورای امنیت، مزیتی برای دولت اوکراین ایجاد کند. به نظر می‌رسد که این تغییر تاکتیک و هجوم دولتهای متحد برای ثبت اعلامیه ورود، ناشی از این نتیجه‌گیری عقلانی است. دولت اوکراین تلاش دارد تا با کشاندن تمام متحدینش به دیوان بین‌المللی دادگستری مزیتی فرعی ایجاد و روغن ریخته را نذر امامزاده کند. حال باید دید که این رویکرد چه تأثیری می‌تواند بر دیوان، روسیه و افکار عمومی داشته باشد.

نظار گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

بخش دوم:

حقوق مخاصمات مسلحانه

تلاش گفتگوی انحصاری
ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

ضرورت پاسداشت بند ۴ ماده ۲ منشور

دکتر پوریا عسکری - عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی

تهاجم نظامی روسیه به اوکراین، روز آشفته ای را برای جهان خسته از کرونا در تاریخ ۵ اسفند ۱۴۰۰ رقم زد. کابوس جنگ در اوکراین در این روز به واقعیتی تلخ تبدیل شد و همگان شاهد بودند که چگونه قشون روس یکی پس از دیگری شهرهای اوکراین را به زیر می کشند. رییس جمهور روسیه، در [بیانیه ای](#) مهم دلایل خود برای این عملیات را شرح داد و دیری نپایید که بسیاری از دولت های جهان در مخالفت با این اقدام موضع گرفتند. (در [اینجا](#) می توانید مجموعه ای از این اظهارنظرها را ملاحظه کنید) دبیرکل سازمان ملل متحد نیز با لحنی عاجزانه از روسیه [خواست](#) تا به عملیات خود خاتمه دهد و نیروهایش را از خاک اوکراین خارج کند.

تحولات اوکراین از نظرگاه های متعددی از حیث حقوق و روابط بین الملل قابل بحث و بررسی است. اینکه اصولاً منشا اختلاف میان روسیه و آمریکا، ناتو و قدرت های غربی چیست که تاوانش را باید اوکراین پردازد و این جنگ چگونه می تواند بر تحولات سیاسی آینده تاثیر گذارد از یک سو، و از سوی دیگر تجزیه و تحلیل حقوقی مشروعیت یا عدم جواز شناسایی استقلال برخی از مناطق شرقی اوکراین توسط روسیه و متعاقباً اعزام نیرو به این مناطق در هفته ای که گذشت و در نهایت منجر به تهاجم گسترده روز ۵ اسفند شد در مطالب گوناگونی از جمله [اینجا](#)، [اینجا](#)، [اینجا](#)، [اینجا](#)، [اینجا](#)، [اینجا](#)، [اینجا](#)، [اینجا](#)، [اینجا](#) و [اینجا](#) مورد توجه قرار گرفته و استادان حقوق و روابط بین الملل ایران نیز در روز چهارشنبه ۱۱ اسفند در [نشست تخصصی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد](#) به آن می پردازند و حتماً در تالار گفتگو نیز میزبان قلم اهل فن در این زمینه خواهیم بود.

اما آنچه دستمایه نگارش این یادداشت است، دغدغه نادیده انگاری ستونی است که از آن به اصل منع توسل به زور یاد می شود و تردیدی نیست که خدشه به آن پایه های نظم بین المللی را به لرزه می اندازد. [منشور سازمان ملل](#) در بند ۲ ماده ۴ مقرر می کند: «کلیه اعضاء در روابط بین المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد خودداری خواهند نمود». آنچه در این مقرر مهم بازتاب یافته است به اصل منع تجاوز می انجامد که مخبر ویژه کمیسیون حقوق بین الملل نیز دگر بار در سال ۲۰۲۲ در [گزارش نهایی خود در خصوص هنجارهای قطعی حقوق بین الملل عام](#) (صص. ۶۶-۶۹) بر آمره بودن آن مهر تایید زده است. تجاوز، آنچنانکه در ماده ۱ [قطعنامه تعریف تجاوز](#) مقرر شده: «عبارت است از کاربرد نیروی مسلح توسط یک دولت علیه حاکمیت، تمامیت ارضی، یا استقلال سیاسی دولتی دیگر، یا کاربرد آن از دیگر راه

های مغایر با منشور ملل متحد، آنچنان که در این تعریف آمده است». (برای مطالعه در خصوص سوابق این قطعنامه و تحلیل جزئیات آن به [اینجا](#) مراجعه کنید) در عین حال باید توجه داشت، که الزاما هر توسل به زوری نامشروع نیست و به تجاوز ختم نمی شود. توسل به زور اگر در قالب دفاع مشروع فردی یا جمعی به موجب ماده ۵۱ منشور صورت گیرد یا در جهت عمل به دستور شورای امنیت سازمان ملل متحد در چارچوب فصل هفتم منشور باشد یا به دعوت دولتی دیگر در خاک آن دولت طبق ضوابطی انجام شود، نامشروع نیست. به دیگر سخن، علیرغم اطلاق اصل منع تجاوز که آن را واجد ویژگی آمره ساخته است، آنچه در بند ۴ ماده ۲ منشور ذکر شده، مطلق نیست و همین امر سبب شده تا از دیرباز کارزاری سترگ در ارائه تفاسیر موسع از استثنای اصل منع توسل به زور در میان دولت ها شکل گیرد. برخی با توسل به ماده ۵۱ منشور، در مقابل هر کنش خصمانه ای اعم از اینکه از سوی دولت باشد یا نباشد، دست به سلاح می برند و بعضا با ارائه توجیهاتی، اقدامات خود را حتی پیش از اینکه حمله ای مسلحانه واقع شود، به عنوان دفاع پیش دستانه یا پیشگیرانه توجیه می کنند؛ برخی دم از دفاع از انسانیت و هم نوعان می زنند و حتی آنگاه که شورای امنیت مجوزی برای توسل به زور صادر نکرده است، با تمسک به تئوری هایی از قبیل مداخله بشردوستانه و مسئولیت حمایت، سلاح از غلاف می کشند و برخی دیگر، رضایتی تصنعی را بهانه هجوم به خاک دیگران کرده و بعضا سال ها و دهه ها خود را میهمان ناخوانده ملت ها می کنند.

بیانیه رییس جمهور روسیه به مجموعه ای از این جهات موجهه اشاره دارد. او از یک سو، از دفاع از روسیه در مقابل تهدیدهای غرب گفته و از سویی دیگر از دفاع دسته جمعی از جمهوری های خودخوانده لوهانسک و دونتسک می گوید و نیز در این میان به مداخله بشردوستانه نیز گریز می زند. ([اینجا](#)) البته همانطور که در بالا گفته شد، پوتین نه اولین و نه آخرین رهبری است که تلاش می کند تجاوزی آشکار به تمامیت ارضی دولت مستقلی دیگر را با دستاویز قرار دادن کژاندیشانه تفاسیر حقوقی، موجه جلوه دهد. دولت های غربی و به ویژه ایالات متحده پرچم دار این رویه ناصواب اند و این همه در یک مورد نیز با هم اتفاق نظر دارند که شورای امنیت را باید با وتو از مداخله در این امور ناتوان ساخت! (برای مشاهده آمار و اطلاعات قطعنامه های وتو شده از سال ۱۹۴۶ به [اینجا](#) مراجعه کنید) و تویی که همانطور که در [اینجا](#) گفته شده، با پشتوانه کلاهک های هسته ای نفوذ ناپذیر شده است. شورای امنیت، همانطور که هیچ گاه نتوانسته مانعی بر سر راه جنگ افروزی آمریکا و متحدانش فراهم کند، این بار نیز به دیوار وتو برخورد [کرد](#) تا در شناسایی وضعیت پیش آمده به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی ناکام باشد.

بنابراین، بر شهروندان جامعه بین المللی واجب است که بدانند در چنین مواردی که قدرت های بزرگ دست به سلاح می برند، فریادرسی به نام شورای امنیت در دسترس نیست و البته که اگر در این مورد، بعضا سخن از تحریم هایی به

میان می آید که از سوی برخی دولت ها علیه مقام ها و اقتصاد روسیه اعمال خواهند شد (مثلا [اینجا](#)، [اینجا](#) و [اینجا](#))، در موارد دیگر اقدامات از این دست مثلا در مورد آمریکا یا بریتانیا یا فرانسه تحریمی در کار نبوده است. بگذریم از اینکه اصولا در مورد اثرگذاری تحریم های یکجانبه علیه قدرت های بزرگ ([اینجا](#) و [اینجا](#)) و نیز مشروعیت آنها به ویژه اگر منجر به عدم رعایت اصول اقدامات متقابل آنچنانکه در مواد ۴۹ تا ۵۴ [مواد مسئولیت بین المللی دولت ها](#) آمده است، تردیدهای جدی وجود دارد و مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز بارها این اقدامات را به دلیل عدول از حدود مشروعیت، غیرقانونی خوانده است. (برای مطالعه بیشتر: [اینجا](#)).

بنابراین، مساله اصلی که در این میان باید به آن پرداخت جایگاه حقوق بین الملل و سازمان های بین المللی است که در بدو امر این طور به نظر می رسد که در بزنگاه هایی از این دست، نادیده انگاشته شده و می شوند. پرسش این است که آیا نظم بین المللی که بر پایه این هنجارها و ساختارها بنا شده واقعا کارآمد است؟ پاسخ به این پرسش مستلزم مذاقه ای بس فراخ است ولی به اجمال چند موضوع را می توان در اینجا طرح کرد. نخست اینکه، ناکارآمدی موردی هنجارها و ساختارهای بین المللی در چنین بحران هایی نباید سبب شود که کارآمدی آنها در سایر موارد که بسیار پرشمار است به فراموشی سپرده شود؛ دوم اینکه، اگر نبود این هنجارها، پی آمد هر امر نامشروعی باید پذیرفته می شد حال آنکه حداقل در خصوص موارد نقض قواعد بنیادین و آمره حقوق بین الملل تکلیف به عدم شناسایی، مانعی جدی بر سر راه عادی شدن روال های نادرست ایجاد کرده است (بند ۲ ماده ۴۱ [مواد مسئولیت بین المللی دولت ها](#) و [اینجا](#))؛ سوم اینکه، حتی در هنگامه جنگ و اشغال نظامی نیز مقررات حقوق بین الملل بشردوستانه، حقوق بشر و حقوق پناهندگان می توانند آلام قربانیان را فروکاهند ([اینجا](#))؛ و چهارم اینکه هرچند نظام عدالت بین المللی کند و آهسته عمل می کند، اما به هر روی برای جبران خسارت و نیز تعقیب عاملان جنایات بین المللی مستقر است ([اینجا](#))؛ در مورد اوکراین نیز دادستان دیوان کیفری بین المللی بر نقش آفرینی این محکمه در اجرای عدالت تاکید کرده است. ([اینجا](#))؛ برای مطالعه بیشتر، [اینجا](#)

از آنچه گفته شد این نتیجه حاصل می شود که نظم بین المللی مبتنی بر هنجارهای حقوق بین الملل می تواند تا حدودی بر بحران ها فائق آید و تعادل موجود را میان حقوق و قدرت حفظ کند. اما نباید فراموش کرد که این نظم بیش از هر چیز دیگر بر مقررہ منعکس در بند ۴ ماده ۲ منشور بنا شده و این مقررہ دیگر تاب تفاسیر موسع از استثناها و نادیده انگاری ها را ندارد. ضرباتی مانند حمله روسیه به اوکراین را باید حملاتی جانکاه بر پیکر این مقررہ و مآلا نظم بین المللی موجود تلقی کرد که می توانند حتی به فروپاشی این نظام منجر شوند. بنابراین، بر صلح دوستان و اندیشه ورزان

حقوق و روابط بین الملل واجب است که در این موارد، پیامدها را هشدار دهند و بر ضرورت عقب نشینی از یورش به بند ۴ ماده ۲ تاکید کنند.

نظاره گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

تهاجم نظامی روسیه به اوکراین: چالشی دیگر برای حقوق جنگ (بخش نخست)

دکتر منیژه اسکندری زنجانی - پژوهشگر حقوق و روابط بین الملل

هرچند تبعات بشردوستانه تجاوز روسیه برای مردم اوکراین باید اصلی‌ترین نگرانی جهان باشد، با اینحال پیامدهای این اقدام برای امنیت گسترده‌تر جهانی و حاکمیت بین‌المللی حقوق هنوز هم چشمگیر و جدی است.

در تهاجم نظامی روسیه به اوکراین، تعهدات برآمده از حقوق بین‌الملل در عرصه‌های متعددی نقض شده است. حقوق بین‌الملل شاخه‌ای از حقوق است که چگونگی رفتار دولت‌ها در روابط متقابلشان را با ترسیم مرز میان حقوق و مسئولیت آن‌ها تنظیم می‌کند. نبود مکانیسم کارآمد برای اجرای حقوق بین‌الملل، بویژه رویکرد هژمونیک دولت‌های قدرتمند، این شاخه از حقوق را ناکارآمد کرده است. تهاجم روسیه به اوکراین نمونه بارزی از محدودیت‌های اجرای حقوق بین‌الملل است که نشان می‌دهد چالش برای اعمال حاکمیت آن همچنان پابرجاست.

واکنش بین‌المللی به این تهاجم از نظر سیاسی و حقوقی قابل توجه و کم‌نظیر بوده است. کشورهایی که اقدامات روسیه را محکوم کرده‌اند نه تنها سعی در حمایت از اوکراین و شهروندانش داشتند، بلکه از اصول حقوقی ناظر بر روابط میان دولت‌ها نیز حمایت کرده‌اند. برخی از دولت‌ها نه تنها رهبران روسیه را متهم به ارتکاب جنایات جنگی و جنایت علیه صلح در اوکراین می‌دانند، بلکه معتقدند

دولت و مردم روسیه هم باید مسئولیت حقوقی بین‌المللی و مسئولیت اخلاقی جنگ کشورشان علیه اوکراین را برعهده گیرند.

(Oleksandr Merezhko, International Legal Aspects of Russia's War against Ukraine in Eastern Ukraine 2018: 120)

در این نوشتار در دو بخش به ادعاهای روسیه در رابطه با حقوق جنگ و استفاده از زور علیه اوکراین تمرکز می‌شود، و در جمع‌بندی، به بازتاب این تهاجم بر کارآیی قواعد و هنجارهای حاکم بر کاربرد زور اشاره می‌گردد.

بی‌تردید تهاجم روسیه که وسیع‌ترین تهاجم نظامی به اروپا پس از جنگ جهانی دوم است، نقض مسلم ممنوعیت کاربرد زور مندرج در بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل عرفی است و با اعمالی که در قطعنامه تعریف تجاوز مجمع عمومی ملل متحد تجاوز محسوب شده است، مطابقت دارد. برخی معتقدند که تجاوز روسیه علیه اوکراین باید تجاوز مستقیم و غیرمستقیم شناخته شود. زیرا روسیه، نه تنها با بسیج و اعزام مزدورانش به خاک اوکراین، بلکه با استفاده از نیروهای مسلح منظم خود، تمامیت ارضی اوکراین را نقض کرده است (Merezhko, 2018: 111). باید

یادآور شد که ممنوعیت تجاوز یک قاعده آمرانه است که عدول از آن مجاز نیست. از این رو، برای آنکه تهاجم روسیه به اوکراین از منظر حقوق جنگ، مشروع باشد، این کشور باید توجیه حقوقی معتبر اقامه کند تا مانع غیرقانونی بودن قطعی اقدامش شود. استدلال‌های روسیه در رابطه با حقوق جنگ را می‌توان در نطق تلویزیونی پوتین طی ساعات اولیه ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ مشاهده کرد که به مثابه اعلان جنگ روسیه علیه اوکراین (هرچند با عنوان عملیات ویژه نظامی) بود. از این سخنرانی می‌توان دریافت که محور ادعای روسیه حق دفاع از خود بود، پوتین با صراحت اعلام داشت ما در دفاع از خودمان عمل می‌کنیم و این اقدام "منطبق بر ماده ۵۱ منشور ملل متحد است". هرچند، پوتین تلویحاً به ادعای توجیهات حقوقی احتمالی دیگر نظیر درخواست برای مداخله یا مداخله بشردوستانه نیز اشاره داشت.

ادعای دفاع از خود در چارچوب ماده ۵۱ منشور

ماده ۵۱ منشور ملل متحد حق "دفاع از خود فردی و جمعی" را برای دولت‌ها به رسمیت شناخته است، و جالب اینکه روسیه به هر دو حق توسل جسته است. پس لازم است به هر دو پرداخته شود.

در نطق ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ پوتین به تهدیداتی اشاره داشت که هم متوجه سرزمین روسیه بود و هم اتباع روسیه در اوکراین را تهدید می‌کرد و روسیه ناچار به دفاع از آن‌ها بود. نخستین جنبه ادعای دفاع از روسیه، که پوتین آن را تهدید واقعی علیه دولت روسیه تبیین می‌کرد، گسترش به شرق ناتو بود. او این تهدید را موضوع مرگ و زندگی می‌خواند و آن را واقعی می‌دانست که نه تنها منافع روسیه بلکه موجودیت و حاکمیت کشور را تهدید می‌کرد.

ماده ۵۱ حق دفاع از خود را در صورت "وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد" به رسمیت می‌شناسد. واژه "حمله مسلحانه"

معمولاً به کاربرد "شدید" زور اشاره دارد

(Olivier Corten, *the Law against War: The Prohibition on the Use of Force in Contemporary International Law*. 2010: 403)

هر چند فهم مشترک فراگیر و جامعی از این واژه وجود ندارد و روشن نیست که دقیقاً چه سطحی از "شدت" کافی است تا حمله مسلحانه محسوب شود،

(Tom Ruys and Olivier Corten, *the Use of Force in International Law A Case based Approach*, 2018:108,115)

اما کاملاً روشن است که پیش از تهاجم ۲۴ فوریه هیچ حمله مسلحانه یا توسل به زور "شدیدی" از سوی ناتو علیه روسیه شکل نگرفته بود. البته پوتین هم چنین ادعایی نداشت؛ در عوض، او روسیه را در آینده با تهدیداتی مواجه

می‌دانست که باید به آن پاسخ می‌داد. با آنکه عبارت‌بندی ماده ۵۱ تصریح دارد که حمله مسلحانه باید رخ داده باشد، یا در حال وقوع باشد، هنوز هم برخی از دولت‌ها و پژوهشگران معتقدند که اگر خطر حمله مسلحانه علیه یک دولت فوری باشد، دولت می‌تواند در دفاع از خود به زور متوسل شود و لازم نیست منتظر "وقوع" حمله بماند. این همان مفهومی است که گاهی "دفاع از خود پیش‌دستانه" در برابر حمله مسلحانه قریب‌الوقوع اطلاق می‌شود (James A. Green, the Ratione Temporis Defence, 2015: 14).

Green, the Ratione Temporis Defence, 2015: 14)

بنابراین، شاید روسیه گسترش به شرق ناتو را تهدید به حمله مسلحانه قریب‌الوقوع علیه این کشور تفسیر کرده تا بتواند با توسل به زور پیش‌دستانه به آن پاسخ دهد. در هر صورت، حتی چنانچه قانونی بودن دفاع از خود پیش‌دستانه پذیرفته شود، ادعای روسیه در این مورد بی‌اساس است و هیچ مدرکی پیش از حمله به اوکراین وجود نداشت که نشان دهد ناتو در صدد حمله قریب‌الوقوع علیه روسیه باشد. این امر پیش‌تر با این حقیقت که دولت‌های عضو ناتو قبل از حمله روسیه نیروهای نظامی بسیار محدودی در مرزهای شرقی‌شان مستقر کرده بودند، تایید می‌شود. واقعیت دیگر آن است که حتی پس از آنکه روسیه "عملیات ویژه نظامی" خود را شروع کرد، دولت‌های عضو ناتو تمایلی به ورود به برخورد نظامی با روسیه نداشتند. در واقع، ترس از تقابل مستقیم احتمالی با همسایه شرقی، دلیل اصلی کنار کشیدن اعضای مختلف ناتو از حمایت از عضویت احتمالی اوکراین در این سازمان بود.

ادعاهای مکرر روسیه از جمله اظهارات مهم در ۱۱ مارس ۲۰۲۲ در شورای امنیت ملل متحد مبنی بر آنکه اوکراین در حدود ۳۰ تاسیسات توسعه سلاح بیولوژیکی با تامین اعتبار مالی ایالات متحده و ناتو را در اختیار دارد، به معنای وجود تهدید واقعی یا قریب‌الوقوع ناتو علیه روسیه نبود. در همان جلسه نیز نماینده عالی در امور خلع سلاح توضیح داد که ملل متحد هیچ شواهدی مبنی بر وجود برنامه‌های تسلیحاتی بیولوژیکی مورد ادعای روسیه ندارد. بدین ترتیب هیچ مدرکی دال بر وجود مبنای قانونی برای اثبات اینکه روسیه در فوریه سال ۲۰۲۲ با تهدید جدی و فوری از سوی ناتو مواجه باشد، وجود نداشت. بنابراین ادعای دفاع از خود فردی روسیه در رابطه با ناتو مبتنی بر نظریه "دفاع از خود پیشگیرانه" بود که در سند راهبرد امنیت ملی ایالات متحده در سال ۲۰۰۲ توسط جرج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور وقت آن کشور تبیین شده بود. طبق این دکترین، یک دولت می‌تواند علیه تهدید مبهم و غیرفوری که گمان می‌رود در زمانی نامشخص در آینده روی دهد، متوسل به زور شود.

به هر روی، بدیهی است چنانچه امروزه برخی از دولت‌ها و پژوهشگران تمایل دارند امکان دفاع از خود علیه یک حمله قریب‌الوقوع پذیرفته شود، اقدام به دفاع از خود در برابر تهدیداتی در زمانی بسیار بعید، چیزی نیست که این حمایت را کسب کرده باشد. دکترین دفاع از خود پیشگیرانه همچنان فاقد مبنای حقوقی است و هیچ مبنای قانونی برای استفاده

زور در برابر تهدید غیرفوری بدون مجوز قبلی شورای امنیت ملل متحد وجود ندارد و با نظام حقوقی بین‌المللی زائیده منشور ملل متحد کاملاً ناسازگار است. همانگونه که دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۲۰۰۵ در رسیدگی به قضیه فعالیت‌های مسلحانه تایید کرد "ملزومات امنیت که اساساً پیشگیرانه هستند" نمی‌توانند ادعای دفاع از خود را توجیه کنند.

پاسخ به تهدید اوکراین علیه روسیه و اتباع روسی در خارج

غیر از تهدید ناتو و تغییر ساختار امنیتی اروپا، پوتین تهدید مستقیم اوکراین علیه روسیه را مبنایی برای دفاع از خود فردی عنوان کرد و اعلام نمود "مادامی که روسیه با یک تهدید دائمی از خاک اوکراین مواجه باشد، نمی‌تواند احساس امنیت و توسعه کند".

پوتین با بیان این که "تهدیدات مورد ادعای پیشین، امروز هم از سوی اوکراین مطرح است و هیچ گزینه دیگری را برای دفاع از روسیه باقی نمی‌گذارد . . ."، وانمود می‌کرد که این تهدید نسبت به تهدید ناتو "فوری" تر و "قریب‌الوقوع" تر بود. شاید با این تصور که اقدام علیه این تهدید قریب‌الوقوع، از ادعای واکنش به تهدید غیرفوری منتسب به ناتو از حمایت بیش‌تری برخوردار باشد. این بار هم، واقعیات از این ادعا حمایت نمی‌کرد و هیچ مدرک یا ادله معتبری ارائه نشد که نشان دهد اوکراین در صدد حمله وسیع به خاک روسیه باشد. در واقع، درک این موضوع که چرا اوکراین باید خواستار راه‌اندازی جنگ متعارف با همسایه‌ای باشد که به لحاظ نظامی بسیار برتر بود و هفته‌ها به بسیج عظیمی در امتداد مرزهایش پرداخته بود، دشوار است.

ادعای دفاع از خود فردی پوتین در برابر تهدید اوکراین فقط ناظر بر تمامیت ارضی روسیه نبود، بلکه شامل حمایت از روسی‌های خارج از روسیه بویژه "دارندگان گذرنامه روسی در داخل اوکراین و روسی‌زبانان منطقه دونباس" هم می‌شد. حمایت از جان اتباع در خارج که ناظر بر توسل به زور فراتر از سرزمین دولت دفاع کننده و در قلمرو دولت‌های دیگر صورت می‌گیرد، یک استدلال حقوقی است که در مواردی انجام شده است. از جمله بارزترین و شناخته شده‌ترین آن می‌توان به حادثه فرودگاه انتبه در سال ۱۹۷۶ در اسرائیل اشاره کرد (Thomas C Wingfield and James E Meyen, Lillich on the Forcible Protection of Nationals Abroad, 2002: 239). بطور کلی برای چنین استدلال قانونی سه معیار تعیین شده است: وجود تهدید فوری علیه اتباع، ناکامی یا ناتوانی حاکمیت سرزمینی برای حمایت از آنها، و تحدید اقدام دولت مداخله‌گر به هدف دفاع از اتباعش در برابر آسیب. این در حالی است که استدلال "دفاع از اتباع" ادعای قانونی توجیه‌پذیری در عصر منشور نبوده است و با توجه به موارد قابل توجهی که از آن به عنوان دستاویزی برای کاربرد زور جهت مقاصد غیردفاعی استفاده شده است، این موضوع

همچنان محل بحث است (Francis Grimal and G.Melling, The Protection of Nationals Abroad: Lawfulness or Toleration – A Commentary, 2011:544).

پوتین با این استدلال که هدف عملیات روسیه "به محاکمه کشاندن آن‌هایی است که مرتکب جرائم خونین بی‌شماری علیه غیرنظامیان شامل اتباع فدراسیون روسیه شدند"، به حملاتی اشاره داشت که اتفاق افتاده بود، نه حملاتی که قریب‌الوقوع بودند. حتی با فرض قبول حمایت از اتباع به عنوان مبنایی برای دفاع از خود، وجود مدرک کافی مبنی بر وقوع نقض حقوق بشر بویژه علیه اتباع روسی در اوکراین، دست کم در حدی که بتواند با وقوع حمله مسلحانه علیه روسیه برابری کند، بشدت تردیدآمیز است.

همچنین می‌توان به تهیه گسترده گذرنامه‌های روسی برای افراد در منطقه دونباس در بحبوحه آماده شدن برای تهاجم اشاره کرد. گزارش شده است که در فاصله آوریل ۲۰۱۹ و زمان تهاجم در فوریه ۲۰۲۲، در حدود ۷۲۰۰۰۰ گذرنامه برای مردم شرق اوکراین با شتابزدگی آماده شد. توزیع انبوه گذرنامه‌ها برای تشکیل جمعیتی از اتباع در داخل قلمرو دولت دیگر، که بتواند تائیدی بر ادعای دفاع از خود در حمایت از آن اتباع باشد، گویی اکنون شیوه عملکرد رسمی روس‌ها است. کرملین پیش از این هم در مناطق اوستیای جنوبی و آبخازیای گرجستان دقیقاً پیش از حمله به این مناطق در سال ۲۰۰۸ (James A. Green, Passportisation, Peacekeepers and

Proportionality: The Russian Claim of the Protection of Nationals Abroad in Self-Defence, 2010: 58-64) و در کریمه نیز پیش از الحاق غیرقانونی آن در سال ۲۰۱۴، این کار را انجام داده بود. به لحاظ قانونی، وضعیت این اتباع "گذرنامه‌ای" دست کم از نظر چگونگی رابطه واقعی آن‌ها با دولت، پرسش برانگیز است، و این گذرنامه‌سازی انبوه می‌تواند بخودی خود یک اقدام مداخله‌جویانه غیرقانونی محسوب شود. در هر حال، می‌توان گفت ادعای توسل به زور در دفاع از خود به منظور حمایت از شمار زیادی از اتباع که تا چندی پیش اتباع نبودند، فاقد اعتبار است.

مهم‌تر آنکه، اقدام به پاسخگویی به تهدید اوکراین علیه روسیه خواه علیه سرزمین یا اتباعش در داخل اوکراین باشد، نیاز به الزامات دوگانه ضرورت و تناسب دارد.

(David Kretzmer, the Inherent Right to Self Defence and Proportionality in Jus Ad Bellum, 2013: 267)

تا جایی که به تناسب مربوط می‌شود، تهاجم روسیه از عملیات هدفمند برای خارج کردن اتباع در معرض تهدید به مقصد روسیه بسیار فاصله داشت. به نظر نمی‌رسد عملیات تهاجمی با توپخانه و حملات هوایی به لحاظ جغرافیایی محدود به مکان‌هایی بودند که اتباع روسی در آنجا تحت تهدید قریب‌الوقوع قرار داشتند. افزون بر این، درحالی که

یکی از هدف‌های اعلام شده پوتین، "غیر نظامی کردن" اوکراین می‌توانست نتیجه متناسبی در رابطه با تهدید واقعی یک حمله مسلحانه قریب‌الوقوع باشد، بدیهی است که دیگر هدف اعلام شده او یعنی "نازی زدایی" اوکراین که معادل تغییر رژیم است، به وضوح با ادعای حمایت از اتباع تحت تهدید فوری مغایرت دارد.

ناتار گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

تهاجم نظامی روسیه به اوکراین: چالشی دیگر برای حقوق جنگ (بخش دوم)

دکتر منیژه اسکندری زنجانی - پژوهشگر حقوق و روابط بین الملل

ادعای دفاع از خود جمعی

همان گونه که در بخش نخست بیان شد، در میان ادعاهای درهم دفاع از خود فردی روسیه می توان ادعای دفاع جمعی را نیز تشخیص داد. ملزومات دفاع از خود فردی که همانا حمله مسلحانه، ضرورت و تناسب است، در مورد دفاع از خود جمعی نیز مطرح است. علاوه بر این، برای آنکه یک دولت بتواند در دفاع از خود جمعی به زور متوسل شود، دولت قربانی باید از او درخواست کمک نظامی کند.

ادعای دفاع از خود جمعی روسیه در رابطه با تهاجم به اوکراین، بر پیش فرض شناسایی مناطق جدایی طلب در ناحیه دونباس یعنی دونتسک و لوهانسک به عنوان دولت های مستقل است. در ۲۱ فوریه ۲۰۲۲ مسکو به این مناطق بترتیب عنوان "جمهوری خلق دونتسک" و "جمهوری خلق لوهانسک" داد. آن ها بلافاصله با روسیه معاهدات دوستانه و همکاری متقابل امضاء نمودند و از این کشور درخواست کمک نظامی کردند. همانگونه که پوتین در ادعای دفاع از خود جمعی اعلام کرد "جمهوری های دونباس از روسیه درخواست کمک کردند" و روسیه "در اجرای معاهدات دوستانه و همکاری متقابل با جمهوری های دونتسک و لوهانسک، به آن ها پاسخ داد و مجمع فدرال روسیه در ۲۲ فوریه ۲۰۲۲ آن را تصویب کرد".

روسیه این تاکتیک را در سال ۲۰۱۴ در مورد کریمه هم بکار برده بود. با توجه به تکرار آن در سال ۲۰۲۲ در مورد ادعای دفاع از دونتسک و لوهانسک، باید یادآور شد که درخواست کمک به دفاع جمعی باید از سوی حکومت یک دولت ساطع شود (Yoram Dinstein, War, Aggression and Self-Defence, 2017:317-8). هرچقدر هم پوتین تمایل داشته باشد دونتسک و لوهانسک دولت باشند، برای دولت بودن آن ها کافی نیست. یادآوری می شود همانگونه که در پاراگراف ۸۲ نظر مشورتی دیوان بین المللی دادگستری در رابطه با اعلام یکجانبه استقلال کوزوو آمده است، نظرات اساساً متفاوتی در مورد وجود حق "انفصال ترمیمی یا جدایی چاره ساز" وجود دارد. این حق در بهترین حالت، تنها در موارد استثنایی که مردم از حق تعیین سرنوشت داخلی خود محروم و در معرض نقض فاحش و گسترده حقوق بشر باشند، قابل طرح است و وضعیت در زمان بروز منازعه در اوکراین شرقی در سال ۲۰۱۴ جزو آن موارد نبود. در مقابل، شناسایی زود هنگام یک منطقه جدایی طلب به عنوان یک دولت جدید هنگامی که هنوز بر خورد مسلحانه داخلی در جریان است، معمولاً نقض حقوق بین الملل را در پی خواهد داشت (H. Lauterpacht).

Recognition of States in International Law, 1944: 391)

موضوع گیری آشکار مجمع عمومی ملل متحد نیز مؤید این امر است. مجمع با تائید قبلی تمامیت ارضی اوکراین در محدوده مرزهای شناخته شده بین‌المللی آن پس از الحاق غیرقانونی کریمه به روسیه در سال ۲۰۱۴، این بار شناسایی مناطق دونتسک و لوهانسک توسط روسیه را با صراحت "به عنوان نقض تمامیت ارضی و حاکمیت اوکراین و مغایر با اصول منشور ملل متحد" محکوم کرد.

با این همه، حتی چنانچه مناطق دونتسک و لوهانسک در واقع دولت‌های مستقل بودند (که نیستند) و درخواست قانونی کمک از روسیه برای دفاع از خود جمعی صورت گرفته بود، الزام وقوع حمله مسلحانه باقی بود. روشن است که در سال ۲۰۱۴ برخورد مسلحانه غیر

بین‌المللی بین اوکراین و گروه‌های مسلح طرفدار روسیه در ناحیه دونباس رخ داده بود (Patrycja Grzebyk, *Classification of the Conflict between Ukraine and Russia in International Law (jus ad Bellum and jus in Bello)*, 2014: 41-8)، و از آن زمان به شکل برخوردهایی هرچند پراکنده ادامه

یافته بود. با اینحال، بسیار غیرمنطقی است که چنین خصومت‌های جاری درون کشوری بتواند ناگهان به حمله مسلحانه یک دولت علیه دولت دیگر تغییر یابد و حق دفاع جمعی را بواسطه عمل شناسایی ایجاب کند. چنین خوانشی به معنای بیهوده بودن "فوریت" که لازمه حق دفاع از خود است، خواهد بود. معیاری که متضمن نزدیکی زمان وقوع حمله اولیه (که می‌بایست در ۲۰۱۴ رخ داده باشد) و توسل به حق دفاع از خود است (Noam Lubell, *the Problem of*

Imminence in an Uncertain World, 2014: 5-9)

از سوی دیگر ارتکاب "نسل‌زدایی" توسط نظامیان اوکراینی در میان مردم دولت‌های دونتسک و لوهانسک که در اظهارات ۲۴ فوریه پوتین اقامه شد، می‌توانست آن چیزی باشد که بتواند حمله مسلحانه محسوب گردد و به تبع آن توسل به حق دفاع از خود جمعی را توجیه کند. اما این نیز مستلزم آن بود که موجودیت‌هایی که در واکنش به نسل‌زدایی درخواست کمک نظامی می‌کنند، واقعاً دولت باشند. همچنین لازم بود نسل‌زدایی اتفاق افتاده باشد یا در حال وقوع باشد. در هر حال، هیچ مدرک قابل قبولی وجود ندارد که به نحوی از ادعاهای روسیه در این مورد حمایت کند.

دو هفته پس از شروع تهاجم، روسیه تفسیر دیگری از ادعای دفاع از خود جمعی اقامه کرد که می‌توانست به عنوان دفاع از خود پیشدستانه تفسیر شود. در تاریخ ۹ مارس ۲۰۲۲ وزارت دفاع روسیه اعلام کرد نیروهای روسی در اوکراین، هنگامی که درگیر "عملیات ویژه نظامی" بودند، به اسناد محرمانه‌ای دست یافتند مبنی بر آنکه اوکراین به شکل پنهانی

در تدارک عملیات مهم نظامی در ناحیه دونباس در مارس ۲۰۲۲ بود. این اسناد همانروز در حساب توییتری رسمی وزارت امور خارجه روسیه منتشر شد. اظهار نظر صریح سخنگوی وزارت دفاع مبنی بر اینکه عملیات ویژه نظامی روسیه از برنامه‌های اوکراین برای انجام تهاجم اساسی در ناحیه دونباس پیشگیری کرده بود، نشان می‌دهد که روسیه در دفاع از دولت‌های دونتسک و لوهانسک در برابر یک حمله قریب‌الوقوع اقدام می‌کرد.

مشکل عمده این استدلال آن است که اقدام را در پاسخ به حمله مسلحانه قریب‌الوقوعی توجیه می‌کند که پاسخ‌دهنده در زمان پاسخ‌گویی، قریب‌الوقوع بودن آن را نمی‌دانست. در واقع این استدلال حلقوی است که اسناد توجیه‌کننده اقدام، وابسته به خود اقدام است.

باید توجه داشت برای کسانی که بطور کلی دفاع از خود پیشدستانه را قبول دارند، شناسایی حمله مسلحانه قریب‌الوقوع مستلزم مشخص و قابل اثبات بودن آن است (Report of the Independent International Fact-Finding Mission on the Conflict in Georgia (IIFMCG) vol. II, 2009: 254-256). بنابراین، در لحظه بکارگیری زور برای پاسخگویی به حمله، گمانه‌زنی نمی‌تواند بکار آید، صرفنظر از اینکه تهدید موثق به حمله مسلحانه قریب‌الوقوع بعدها افشا شود. در هر صورت، با نادیده انگاشتن پارادوکس زمانی در استدلال‌های روسیه در رابطه با حقوق جنگ، تا زمان نگارش این نوشتار، اصالت و اعتبار اسناد ارایه شده دال بر حمله قریب‌الوقوع نیروهای مسلح اوکراین در ناحیه دونباس تأیید نشده است و اعتبار آن‌ها بسیار پرسش برانگیز باقی می‌ماند.

حتی اگر اسناد تصدیق می‌شدند و تأیید می‌شد که اوکراین در صدد حمله وسیع به دونتسک و لوهانسک بوده و نیز با فرض قانونی بودن دفاع از خود پیشدستانه، باز هم روسیه مجوز واکنش قهری در دفاع از خود جمعی را نداشت؛ زیرا همانگونه که پیش‌تر اشاره شد دونتسک و لوهانسک از ویژگی دولت بودن برخوردار نبودند و نمی‌توانستند درخواست دفاع از خود جمعی کنند. چنانچه آن‌ها دولت بودند، قانونی بودن دفاع از خود جمعی نیز دقیقاً مانند دفاع از خود فردی مستلزم رعایت ضرورت و تناسب اقدام تحت حقوق بین‌الملل عرفی بود (Yoram Dinstein, War, Aggression and Self-Defence, 2017: 230-32). در حالی که با توجه به مقیاس تهاجم روسیه و پی‌گیری آشکار برای تغییر رژیم در اوکراین احراز هر یک از این ضوابط ناممکن است.

ادعاهای دیگر روسیه

هر چند محور ادعاهای روسیه در مورد حقوق جنگ به وضوح حق دفاع از خود بود، برخی از مفسران وجود اشاراتی به دیگر توجیحات قانونی احتمالی را در نطق ۲۴ فوریه پوتین محتمل دانسته‌اند که لازم است بررسی شود.

برخی [اظهار داشته‌اند](#) که روسیه می‌تواند ادعا کند که در پی تامین کمک نظامی مورد درخواست جمهوری‌های خلق دونتسک و لوهانسک بوده است (که گاهی مداخله بنا بر دعوت شناخته می‌شود). نظریه قانونی بودن مداخله نظامی بنا بر درخواست مقامات حاکم یک دولت سوم، همانگونه که در پاراگراف ۲۴۶ رای دیوان بین‌المللی در مورد پرونده نیکاراگوه و ایالات متحده مشاهده می‌شود، [بخوبی جا افتاده است](#). اما باید توجه کرد که کمک نظامی بنا به درخواست، یک اکسیر قانونی نیست، و اعمال آن موافقت معتبر را [می‌طلبد](#). برای مثال به لحاظ عرفی، داشتن کنترل موثر بر سرزمین دولت درخواست کننده همواره نکته کلیدی بوده است. احتمال دارد مشکلاتی هم در رابطه با شکل دعوت یا موافقت، و میزان موافقت انجام گرفته، بروز کند (Christian Henderson, *The Use of Force and International Law*, 2018: 371-77).

در موضوع مورد بحث، این ادعا مطرح است که روسیه می‌تواند بر مبنای رضایت مناطق دونتسک و لوهانسک اوکراین که به عنوان دولت شناخته شدند، بدون نقض بند ۴ ماده ۲ منشور، به زور متوسل شود. ادعای پوتین مبنی بر آنکه "جمهوری‌های خلق از روسیه درخواست [کمک کرده‌اند](#)"، می‌تواند به مثابه توسل به نظریه کمک نظامی بنا بر دعوت تلقی شود. بهر حال، جمله بعدی نطق پوتین صراحتاً با این ادعا پیوند دارد که اقدام روسیه در دفاع از خود [جمعی بوده است](#). بدین ترتیب، اصلاً روشن نیست که کمک نظامی بنا بر درخواست حتی توسط روسیه مطرح شده باشد.

مرز بین دفاع از خود جمعی و کمک نظامی بنا بر درخواست به راستی بطور دقیق مشخص نیست؛ به عنوان مثال، هر دو مستلزم درخواست قانونی برای کمک نظامی هستند (Laura Visser, *Intervention by Invitation and Collective Self-Defence: Two Sides of the Same Coin?*, 2020: 292,307). بنابراین، پوتین می‌توانست هر دو را بکار گرفته باشد. در این صورت، درخواست باید توسط یک دولت [صورت می‌گرفت](#). از این رو، هرگونه ادعای مداخله با موافقت مناطق دونتسک و لوهانسک اوکراین به شکست می‌انجامد زیرا این مناطق به لحاظ حقوقی دولت نیستند. همچنین دکتین کمک نظامی بنا بر درخواست مستلزم آن است که هرگونه عملیات نظامی انجام شده محدود به قلمرو دولت درخواست کننده باشد. یک دولت نمی‌تواند با اعمال زور در سرزمین یک دولت مستقل دیگر موافقت کند (Visser, 2020: 308-11). به مفهوم دیگر، هرگونه فعالیت نظامی صورت گرفته روسیه بر اساس درخواست کمک نظامی باید محدود به سرزمین دو جمهوری اعلام شده می‌بود، در حالی که چنین نبوده است.

نطق ۲۴ فوریه پوتین حاکی از این ادعا بود که میلیون‌ها انسان در سرزمین‌های دونتسک و لوهانسک اوکراین در معرض نسل‌زدایی توسط اوکراین بودند، از این رو لازم بود روسیه مداخله کند. این زبان گفتاری را می‌توان به مثابه توسل به مداخله بشردوستانه تفسیر کرد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت پوتین در حمایت از اتباع خارجی در برابر نقض فاحش حقوق بشر در سرزمین دولت دیگر متوسل به زور شد (J L Holzgrefe and Robert O Keohane (eds), *Humanitarian Intervention: Ethical, Legal and Political Dilemmas*, 2003: 15,53). این تفسیر با صدور بیانیه ۴ مارس رئیس‌بخش روسی انجمن حقوق بین‌الملل قدری اعتبار کسب کرد. این بیانیه که بشدت و دقیقاً از استدلال‌های پوتین تبعیت می‌کرد، اظهار می‌داشت که تهاجم به اوکراین "براساس مفاد منشور ملل متحد در مورد دفاع از خود، و حمایت از حقوق بشر" قانونی بود.

هرچند روسیه بعدها از توسل به ادعای مداخله بشردوستانه عقب‌نشینی کرد تا نشان دهد که تنها مبنای اقدام در اوکراین، حق دفاع از خود بود. در هر صورت، اینکه مداخله بشردوستانه بتواند توجیهی قانونی برای توسل به زور باشد، بشدت محل بحث است و چون در منشور ملل متحد هیچ مبنای صریحی برای آن وجود ندارد، حامیان آن معمولاً مبنای قانونی آن را در حقوق بین‌الملل عرفی جستجو می‌کنند.

به هر روی، به نظر می‌رسد حتی برای اقلیت پژوهشگرانی که در نگاه اول، از قانونی بودن کاربرد بشردوستانه زور در جلوگیری از آلام بشریت حمایت می‌کنند، کاملاً روشن است که تهاجم روسیه به اوکراین قابل تأیید نخواهد بود. حامیان مداخله بشردوستانه از یک سو تأکید می‌کنند که مداخله باید در واکنش به نقض گسترده و فاحش حقوق بشر و همراه با تلفات گسترده غیرنظامیان باشد، و از سوی دیگر اقدام صورت گرفته باید ضروری و متناسب با هدف و به منظور کاهش آسیب باشد.

ارتکاب یا وقوع قریب‌الوقوع نسل‌زدایی میلیون‌ها انسان، آنطور که پوتین ادعا می‌کرد، به یقین مصداق نقض فاحش حقوق بشر است. اما همانگونه که پیش‌تر گفته شد هیچ سندی در اثبات این ادعا که در مناطق جدایی‌طلب دونتسک و لوهانسک نسل‌زدایی رخ داده باشد، وجود ندارد. اوکراین قویاً وقوع هرگونه نسل‌زدایی را رد کرده است، و در درخواستی که تسلیم دیوان بین‌المللی دادگستری کرد، از دیوان خواست که در روند بررسی در میان موضوعات دیگر، "قضاوت و اعلام نماید که خلاف آنچه که فدراسیون روسیه ادعا می‌کند، هیچ نسل‌زدایی بنابر تعریف ماده ۳ کنوانسیون نسل‌زدایی، در استان‌های لوهانسک و دونتسک اوکراین صورت نگرفته است".

دیوان در روند رسیدگی اعلام کرد "در مرحله فعلی رسیدگی، می‌تواند اظهار کند که مدرکی دال بر اثبات ادعای فدراسیون روسیه مبنی بر وقوع نسل‌زدایی در اوکراین در اختیار ندارد". حتی می‌توان در این مورد صریح‌تر از موضع فروتنانه دیوان، اعلام کرد که یقیناً هیچ مدرک معتبری برای اثبات ادعای نسل‌زدایی در اوکراین، ارایه نشده است. شایان توجه است که این فقدان مدرک با وجود کنترل مستمر وضعیت در اوکراین توسط سازمان امنیت و همکاری اروپا و دفتر کمیساری عالی حقوق بشر ملل متحد، و نیز سازمان‌های غیردولتی گوناگون بود که هیچ‌یک از آن‌ها نشانی که حاکی از حتی نزدیک شدن به ارتکاب به نسل‌زدایی باشد، ارایه نکردند.

ملاحظات پایانی

از آنچه مورد بحث قرار گرفت، روشن است توجیه قانونی برای تهاجم نظامی یا "عملیات ویژه نظامی" روسیه در اوکراین وجود ندارد. این تهاجم یک توسل به زور غیرقانونی، یک عمل تجاوزکارانه و نقض فاحش یک قاعده آمرانه محسوب می‌شود.

بیانات پوتین در ۲۴ فوریه درخصوص نقض‌های پیشین حقوق جنگ توسط دولت‌های غربی در کوزوو، عراق و لیبی نیز تغییری در موضوع نمی‌دهد و یادآوری آن‌ها توسط پوتین هیچ توجیه قانونی برای تجاوزی که صورت گرفته، ارایه نمی‌کند و دولت‌های قدرتمندی که توجیحات ساده‌لوحانه‌ای برای کاربرد غیرمجاز زور در گذشته داشته‌اند، باردیگر این کار را خواهند کرد. تنها شاید رفتار و گفتار روسیه هشدار برای دولت‌های دیگر بویژه در غرب باشد تا از ایجاد مرزهای جدید مبنی بر تحدید گستره ممنوعیت کاربرد زور یا گسترش استثنائات آن، خودداری کنند. دولت‌های غربی به فرماندهی ایالات متحده دست کم باید دریابند که بازتفسیر قواعد حقوق جنگ دیگر در انحصار آن‌ها نمی‌ماند و آن‌ها در ایجاد رویه‌ای که روسیه به آن متوسل شده است سهمیم بوده‌اند. محکومیت تهاجم غیرقانونی روسیه از سوی دولت‌هایی که پیش‌تر در اقدامات نظامی درگیر بودند، و همچنین پیشنهاد آن‌ها در مورد ایجاد "یک دادگاه ویژه برای مجازات تجاوز غیرقانونی علیه اوکراین"، در واقع متظاهران می‌نماید.

سرآخر، بازتاب این بحران بر حقوق جنگ معاصر چه بوده است؟ این بحران را می‌توان ناکامی دیگری برای حقوق جنگ در جلوگیری از این قبیل تهاجم‌های نظامی تلقی کرد. در چنین شرایطی باید گفت، حقوق جنگ تنها بخشی از گفت‌وگو بین دولت‌ها در توجیه و پاسخگویی به فعالیت‌های نظامی‌شان است که البته با ابزار جدی پیشگیری فاصله زیادی دارد. این دیدگاه به باور "مرگ" اصل منع توسل به زور خواهد انجامید.

احتمال دیگر آن است که پاسخ روشن و کوبنده جامعه بین الملل به نقض فاحش حقوق ناظر بر کاربرد زور در این بحران، بتواند به نفع پویایی این حقوق تعبیر شود. حقوق بین الملل و بویژه حقوق جنگ کم ثابت کرده است که تنها مرجع جهانی برای تفکیک مداخلات نظامی توجیه پذیر از مداخلات غیرقانونی است. تعجیبی ندارد که روسیه همزمان با بی اعتنایی به حقوق کاربرد زور و نظام حقوقی بین المللی، برای دفاع از اقداماتش باز هم از زبان حقوق بهره می گیرد. دولت ها تقریباً همواره در پی ارائه توجیه قانونی برای توسل به زور بوده اند و این می تواند مایه تسلی این واقعیت باشد که زبان حقوق به شکل کلامی همچنان پایدار است. به بیان دیگر، به نظر می رسد هم حقوق جنگ و هم ملل متحد هنوز در ساختاردهی گفتمان غالب بر اقدامات فاجعه آمیز مؤثر است و مرتکبین اقدام از مجازات، جان به در نمی برند. این چیزی است که ارزش حفظ و تقویت را دارد. شاید باید با گفته لئونید اسکوتنیکف که در سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ نماینده دائم روسیه نزد ملل متحد، و طی سال های ۲۰۱۵ - ۲۰۰۶ عضو دیوان بین المللی دادگستری بود (Leonid Skotnikov) همراه شد که زمانی تأکید داشت "حقوق بین الملل نه فقط یک ابزار ساده، که بخشی از یک فرایند بسیار نیرومند است که تبعات واقعی دارد و چنانچه ما تعهد پرداخت هزینه نقض های کنونی حقوق بین الملل را نداشته باشیم، فرزندان ما بهای آن را خواهند داد" (Merezhko, 2018:120).

تهاجم روسیه به اوکراین بار دیگر نشان داد با آن که چالش اجرای حقوق ناظر بر کاربرد زور همچنان ادامه دارد، این حقوق در غیرقانونی بودن اقدام روسیه صراحت داشته و به موازات آن بر نقش محوری مستمر حقوق جنگ به عنوان رکن اصلی نظم حقوقی بین المللی معاصر نیز تأکید داشته است. بنابراین، حقوق بین الملل حمایت ویژه توأم با بصیرت را می طلبد، تا بتواند اصول قانونی حاکم بر اقدامات دولت ها را تحکیم بخشد و داوری های دلخواهانه و خودبینانه آن ها را مهار کند. وگرنه موجودیت آن و نظم کارآمد همچنان امیدی واهی خواهد ماند.

توجیہات حقوقی روسیہ در حملہ نظامی به اوکراین در بوته نقد و تحلیل

دکتر مہناز رشیدی - پژوهشگر حقوق بین الملل و مدرس دانشگاه

کشور روسیہ، به عنوان میراث دار شوروی سابق، که خود از بنیانگذاران نظام حقوقی پس از جنگ جهانی دوم به شمار می آید، در سال ۲۰۱۴ با انضمام کریمه به سرزمین خود و این بار، با حملہ نظامی در فوریه ۲۰۲۲ به سرزمین اوکراین، با نادیده انگاشتن قاعدہ منع توسل به زور، بنیان حقوق بین الملل و نظام حاصل از منشور ملل متحد را سست کرده است. قاعدہ حقوقی منع تهدید یا توسل به زور که در بند ۴ مادہ ۲ منشور، به عنوان اصلی اساسی در تحقق اهداف سازمان ملل متحد مقرر گشته، امروزہ ماہیتی آمرہ یافته است و تنها پذیرای دو استثناست: ۱. دفاع مشروع (مادہ ۵۱ منشور ملل متحد) ۲. عملیات نظامی بین المللی تحت امر شورای امنیت (مادہ ۴۲ منشور).

پوتین، رئیس جمهور روسیہ، به منظور توجیہ حملہ نظامی به اوکراین، در بیانہ صادرہ، تلاش کرد به اقدام خود قالبی حقوقی بخشد و در این میان، مهمترین ادعای وی، آن بود کہ این حملہ، دفاعی مشروع در حمایت از روسیہ و دولت-های خودخواندہ منطقہ دنباس است کہ روسیہ پیش از این، آنها را به عنوان دولت‌هایی مستقل مورد شناسایی قرار دادہ بود. پوتین در این بیانہ، دولت‌های غربی را «متجاوزانی بالقوہ» (Potential Aggressor) خواند و بیان کرد «هیچکس نباید در این تردید کند کہ ہر متجاوز بالقوہ‌ای در صورت حملہ به کشور ما با شکست و عواقب شومی مواجه خواهد شد». افزون بر این، روسیہ با اشارہ به معادہ دوستی، ہمکاری و کمک متقابل منعقدہ با رہبران دوتسک و لوہانسک، دفاع مشروع جمعی را دستاویزی برای مشروعیت بخشیدن به اقدام خود قرار داد.

این در حالی است کہ دفاع مشروع، وضعیتی استثنائی نسبت به قاعدہ منع توسل به زور بودہ و از این رو ہموارہ باید آن را به گونه‌ای مضیق تفسیر کرد. چنانکہ از متن مادہ ۵۱ منشور و نیز رویہ قضایی دیوان بین المللی دادگستری (ICJ) (ICJ Reports, 2003; ICJ Reports, 2004; ICJ Reports, 1986; برمی آید، دفاع مشروع تنها در فرض وقوع حملہ مسلحانہ و بہ شرط رعایت ضرورت، تناسب و فوریت امکان استناد دارد. استفاده از اصطلاح «متجاوزان بالقوہ» برای اوکراین و دولت‌های عضو ناتو از سوی پوتین، خود اقراری بر این واقعیت است کہ پیش از قشون کشی نظامی روسیہ، این کشور ہدف حملہ مسلحانہ بالفعلی از جانب این کشورها واقع نشدہ و از این رو، استناد بہ دفاع مشروع برای توجیہ این حملہ نظامی، بی پایہ و اساس است. از طرفی، نظریہ دفاع مشروع پیشگیرانہ نیز در حقوق بین الملل از جایگاہ ہنجاری برخوردار نبودہ و نیست.

دفاع مشروع جمعی هم اگرچه یک حق ذاتی عرفی پنداشته می‌شود، ولی همان طور که در بند ۱۳۹ نظریه مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نتایج حقوقی ساخت دیوار حائل در سرزمین فلسطین اشغالی (۲۰۰۴) مطرح شد، این حق مختص دولت هاست. به منظور ارزیابی آنکه جمهوری‌های خودخوانده دونتسک و لوهانسک به واقع، مورد وصف «دولت» هستند یا خیر، باید به ارزیابی مشروعیت حقوقی جدایی آنها از اوکراین پرداخت. از آنجا که جدایی یکجانبه در تقابل با اصول تمامیت سرزمینی و حاکمیت کشورها قرار دارد، حقوق بین‌الملل در شرایط خاصی، این وضعیت را تجویز کرده است. به عبارت دیگر، اعمال حق تعیین سرنوشت خارجی و تشکیل کشوری مستقل، در دو فرض مردم تحت استعمار و اشغال پذیرفته شده است. با وجود این، دکترینی تحت عنوان جدایی چاره ساز امکان جدایی مردمی را که حقوق بشر آنها توسط دولت حاکم به طور فاحش و سیستماتیک نقض می‌شود، مورد شناسایی قرار داده است؛ اما هنوز در اینکه این دکترین توانسته باشد در بدنه حقوق بین‌الملل رخنه کند، تردید وجود دارد. حتی به فرض پذیرش مفهوم جدایی چاره ساز به عنوان یک هنجار حقوقی، همانطور که دولت روسیه در بیانیه خود به دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه مطابقت اعلامیه یکجانبه استقلال در مورد کوزوو با حقوق بین‌الملل (۲۰۱۰) بر آن صحه گذاشت، اعمال آن به عنوان آخرین راهکار، زمانی که هیچ روش دیگری برای اجرای حق تعیین سرنوشت داخلی مردم نباشد، مجاز خواهد بود. به نظر می‌رسد نحوه برخورد دولت اوکراین نسبت به جدایی طلبان منطقه دنباس، شرایطی که در آن جدایی، آخرین راه چاره باشد را محقق نمی‌کند. بر این اساس، جدایی یکجانبه بخشهایی از سرزمین یک کشور بدون رضایت دولت مادر، قانونی نبوده و در نتیجه شناسایی این استقلال غیرقانونی نیز مغایر با اصول حاکمیت و تمامیت سرزمینی دولت اوکراین تلقی خواهد شد.

به این ترتیب، از آنجا که در برخورداری جمهوری‌های خودخوانده دونتسک و لوهانسک از پایه ای ترین عنصر دولت بودگی، یعنی سرزمین، تردید وجود دارد، به واقع، دولت شناخته نمی‌شوند تا بتوان حق درخواست دفاع مشروع جمعی را برای آنها به رسمیت شناخت. همچنین گستره عملیات نظامی روسیه در اوکراین و هدف غایی غیرنظامی کردن این کشور که می‌توان آن را متضمن تغییر حکومت اوکراین دانست، با معیارهای عرفی ضرورت و تناسب در دفاع مشروع سازگاری ندارد.

استدلال دیگر رئیس جمهور روسیه در توجیه حضور نظامی در اوکراین، استقرار نیروهای خود برای انجام عملیات حفظ صلح در شرق اوکراین است. پوتین تأکید کرد این یک «عملیات نظامی خاص» (Special military operation) در دنباس است و روسیه اوکراین را اشغال نمی‌کند. اما آنچه به وقوع پیوسته، نه یک عملیات حفظ صلح، بلکه یک حمله تمام عیار نظامی است. زیرا غیر قاهرانه و غیرآمرانه بودن، توافقی بودن و بی طرفی از مهم ترین

ویژگی های عملیات حفظ صلح است (ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق بین الملل عمومی، تهران: گنج دانش، ۱۳۹۹، صص ۴۴۸-۴۴۹). به این معنی که نیروهای حافظ صلح جز در مورد دفاع مشروع مجاز به استفاده از سلاح، آن هم از نوع سلاح های سبک، نیستند؛ کشور محل عملیات باید به اجرای عملیات در کشورش رضایت داشته باشد و نیروهای حافظ صلح نباید به گونه ای رفتار کنند که از یک طرف اختلاف جانبداری نمایند (همان، ص ۴۴۹). استفاده از اصطلاح «عملیات حفظ صلح» در وضعیت اوکراین که واجد هیچ یک از ویژگی های مذکور نیست، چنان که دبیر کل ملل متحد به درستی به آن اشاره کرد، نوعی تحریف این مفهوم است و زمانی که نیروهای روسی بدون رضایت اوکراین، به صورت قاهرانه وارد سرزمین این کشور شده اند و جانبدارانه برخورد می کنند، اقدام آنها تحت عنوان عملیات حفظ صلح قرار نمی گیرد.

دیگر دلیل توجیهی که رئیس جمهور روسیه به مدد آن در صدد رفع مسئولیت نقض قاعده منع توسل به زور از دولت خود برآمد، اشاره به ارتکاب جنایت نسل زدایی توسط دولت اوکراین در شرق این کشور بود که این ادعا به طور ضمنی مداخله بشردوستانه روسیه را ضرورت می بخشد. مداخله بشردوستانه، حاکی از تجویز وضعیت مداخله، به شیوه نظامی و نقض حاکمیت کشوری است که یا خود ناقض حقوق بشر است یا ناتوان به جلوگیری از نقض حقوق بشر در سرزمین خویش است. به منظور پیشگیری از سوء استفاده دولتها از این مفهوم و رعایت استثنای محدود قاعده منع توسل به زور، توسل به مداخله بشردوستانه تنها زمانی مجاز خواهد بود که در چارچوب ماده ۴۲ منشور و با مجوز شورای امنیت به وقوع پیوندند. بنابراین نمی توان آن را استثنایی مازاد بر قاعده منع توسل به زور به شمار آورد و در نتیجه، مشروعیت آن در گرو صدور مجوز شورای امنیت است. در حالی که دولت روسیه نه تنها برای حمله به اوکراین از شورای امنیت مجوزی کسب نکرده بود بلکه این شورا در پی صدور قطعنامه ای برای توقف فوری حمله به اوکراین برآمد که با وتوی روسیه در این تلاش، ناکام ماند.

با توجه به آنچه گفته شد، دلایل روسیه برای مشروعیت بخشیدن به یورش نظامی به اوکراین، نه تنها موجه نیست بلکه می تواند محملی برای تفاسیر به نفع خود و موسع از مفاهیمی باشد که سنگ بنای نظم حقوقی بین المللی کنونی را تشکیل داده است (مطالعه بیشتر در اینجا). بی شک، ادامه این رویه مسموم ابزارانگاری حقوق بین الملل توسط کشورهای قدرتمند، حاصلی جز افزایش هرج و مرج در جامعه بین المللی و تضعیف قدرت سازمان ملل متحد را به دنبال نخواهد داشت و چه بسا روزی این سازمان را به سرنوشتی مشابه جامعه ملل دچار سازد.

بخش سوم:

تحریم های علیه روسیه

نظاره گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

ورزش جهانی در دو راهی ارزش‌های متزاحم

دکتر سید محمدعلی عبداللهی - پژوهشگر حقوق بین‌الملل و رئیس کمیته استیناف فدراسیون جهانی صعودهای ورزشی (IFSC)

در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ دولت روسیه در کمال ناباوری در تجاوزی آشکار به استقلال سیاسی و تمامیت سرزمینی اوکراین، حملات نظامی خود علیه این کشور را آغاز نمود و جامعه جهانی را در بهت و حیرت فرو برد و نشان داد پس از گذشت بیش از هفت دهه از تصویب منشور ملل متحد و تلاش بی‌وقفه سازمان در تثبیت اهداف و اصول بنیادین مقرر در منشور، هم‌چنان منطق رابطه قدرت بر منطق همکاری تفوق داشته و اصول اساسی «حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی»، «منع توسل به زور» و احترام به «استقلال سیاسی و تمامیت سرزمینی» دولت‌ها هم‌چنان در معرض تهدیدات جدی ناشی از روابط قدرت قرار دارد.

در همین فاصله اندک از آغاز تجاوز روسیه به اوکراین، واکنش‌های متفاوتی از سوی دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی ابراز گردید؛ از تحریم‌های اقتصادی گسترده علیه دولت روسیه و مقامات سیاسی آن کشور گرفته تا آغاز تحقیقات دیوان بین‌المللی کیفری راجع به جرائم جنگی احتمالی ارتكابی در اوکراین. در این میان، ورزش جهانی یکی از نخستین حوزه‌هایی بود که از وضعیت یادشده متأثر گردید و واکنش‌های سریع، شدید و بحث‌برانگیزی را برانگیخت.

کمیته بین‌المللی المپیک (IOC) بلافاصله در روز شروع تجاوز نظامی روسیه به خاک اوکراین طی بیانیه‌ای اقدام روسیه را به شدت محکوم نمود و آن را نقض «قطعنامه صلح المپیک» مصوب مجمع عمومی ملل متحد (۲ دسامبر ۲۰۲۲) دانست و کارگروه ویژه‌ای جهت رصد تحولات اوکراین و تمهید کمک‌های بشردوستانه به اعضای جامعه المپیک در آن کشور تشکیل داد. متعاقباً در تاریخ ۲۵ فوریه، یک روز پس از تجاوز نظامی روسیه به اوکراین، کمیته اجرایی کمیته بین‌المللی المپیک از تمامی فدراسیون‌های ورزشی بین‌المللی درخواست نمود تمامی رویدادهای ورزشی که قرار است در روسیه یا بلاروس برگزار شود را لغو کرده یا محل برگزاری را تغییر دهند. به موجب همان بیانیه، کمیته اجرایی از تمامی فدراسیون‌های ورزشی درخواست نمود از حضور کلیه ورزشکاران روس یا بلاروسی و برافراشتن پرچم این دو کشور در رویدادهای ورزشی بین‌المللی ممانعت کنند. در نهایت، کمیته بین‌المللی المپیک طی مصوبه‌ای در تاریخ ۲۸ فوریه ۲۰۲۲ از جمله به اعضای خود توصیه می‌کند از دعوت یا شرکت ورزشکاران و مقامات روس و بلاروسی در رویدادهای ورزشی خودداری کنند و از برگزاری هرگونه رویداد ورزشی در روسیه یا بلاروس اجتناب کنند.

کمیته بین‌المللی پارالمپیک (IPC) نیز با توجه به بازی‌های زمستانه پارالمپیک (پکن - ۳ لغایت ۱۴ مارس ۲۰۲۲)، اگرچه ابتدا حضور ورزشکاران روس و بلاروسی تحت پرچم کمیته بین‌المللی پارالمپیک را تجویز نمود، یک روز پیش از آغاز رقابت‌ها، طی جلسه‌ای ویژه مورخ ۳ مارس ۲۰۲۲ تصویب نمود که از ورود ورزشکاران روس و بلاروسی

به محل مسابقات جلوگیری خواهد کرد و ورزشکاران کشورهای مذکور امکان شرکت در بازی‌های زمستانه پارالمپیک را نخواهند داشت.

به همین ترتیب، سایر نهادهای ورزشی نیز اقدامات مختلفی را علیه ورزشکاران و مقامات روسیه و بلاروس اتخاذ نمودند. به عنوان نمونه، فدراسیون جهانی فوتبال (فیفا) و کنفدراسیون فوتبال اروپا (یوفا) طی بیانیه‌ای مشترک حضور تمامی تیم‌های فوتبال روسیه (ملی و باشگاهی) را در مسابقات فوتبال تعلیق نمودند. فدراسیون جهانی جودو طی بیانیه‌ای عناوین «رئیس افتخاری» و «سفیر فدراسیون بین‌المللی جودو» را از ولادیمیر پوتین سلب نمود و ضمن لغو تمامی مسابقات جودو که قرار بود در روسیه برگزار شود، اعلام کرد جودوکاران روس تنها تحت پرچم، نشان و سرود فدراسیون بین‌المللی جودو می‌توانند در رقابت‌های این فدراسیون شرکت کنند. فدراسیون جهانی تکواندو نیز کمر بند مشکی افتخاری پوتین را مسترد داشت و برافراشتن پرچم کشورهای روسیه و بلاروس و پخش سرود ملی آن‌ها را در رقابت‌های تکواندو ممنوع کرد. متعاقباً حضور و شرکت کلیه ورزشکاران روس و بلاروسی در رقابت‌های تکواندو نیز ممنوع گردید. (برای مشاهده فهرستی از اقدامات نهادهای ورزشی علیه روسیه و بلاروس بنگرید به اینجا).

این سلسله اقدامات سریع و شدید کمیته‌های بین‌المللی المپیک و پارالمپیک و بالتبع، سایر نهادهای ورزشی، بسیار بحث‌برانگیز گشته و علاوه بر اعتراض‌های رسمی کشورهای روسیه و بلاروس، انتقادهای دیگری را نیز از سوی حقوق‌دانان و فعالان ورزشی به دنبال داشته است.

پیشینه تحریم‌های ورزشی

واکنش‌های مشابه با آنچه در مقابل تجاوز روسیه به اوکراین مشاهده می‌شود در ورزش جهانی بی سابقه نیست؛ بلکه در گذشته در موارد دیگری نیز از تحریم‌های ورزشی جهت تحمیل فشار سیاسی به دولت یا دولت‌های هدف استفاده شده است. بارزترین، نمونه تحریم‌های ورزشی، تحریم دولت آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید است که به موجب آن دولت یادشده از شرکت در بازی‌های تابستانه المپیک ۱۹۶۴ و بسیاری از رویدادهای ورزشی دیگر محروم گردید.

در دهه ۱۹۸۰ نیز در دو دوره بازی‌های المپیک تحریم‌های ورزشی به وقوع پیوست. نخست، تحریم المپیک ۱۹۸۰ مسکو از سوی بیش از ۶۰ کشور به رهبری ایالات متحده که در واکنش به تجاوز اتحاد جماهیر شوروی سابق به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ اعمال شد. تحریم المپیک ۱۹۸۰ مسکو موجب گردید کمترین میزان کشورهای شرکت‌کننده در تاریخ المپیک رقم زده شود. دوم، تحریم المپیک ۱۹۸۴ لس‌آنجلس از سوی کشورهای بلوک شرق بود که در مقام مقابله به‌مثل تحریم المپیک ۱۹۸۰ مسکو به وقوع پیوست. موارد دیگری از تحریم‌های ورزشی در تاریخ ورزش جهانی مشاهده شده است که البته به گستردگی نمونه‌های یادشده نبوده است (برای مطالعه تکمیلی راجع به سایر موارد تحریم‌های ورزشی، بنگرید به اینجا).

آرمان‌های متزاحم صلح و بی‌طرفی سیاسی

به موجب منشور المپیک، ارتقای جامعه‌ای صلح‌آمیز با حفظ کرامت انسانی یکی از اصول بنیادین جنبش المپیک دانسته شده است. از سوی دیگر، به موجب ماده ۲,۴ از بخش نخست منشور المپیک، تحقق ورزش در خدمت بشریت و ارتقای صلح در زمره وظایف کمیته بین‌المللی المپیک قرار گرفته است. در همین راستا، کمیته بین‌المللی المپیک همواره یکی از اهداف و وظایف خود را تلاش در جهت توسعه صلح بین‌المللی دانسته و در این زمینه به عنوان عضو ناظر مجمع عمومی ملل متحد با ارکان مختلف سازمان ملل متحد و سایر نهادهای بین‌المللی همکاری داشته است.

افزون بر این، سنت باستانی صلح المپیک (Ekecheiria) که توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد احیا گردید و از ۱۹۹۳ تا کنون هر دو سال یکبار طی قطعنامه‌ای با عنوان «ساختن جهانی صلح‌آمیز و بهتر از مجرای ورزش و آرمان المپیک» مورد تصدیق و تأکید قرار می‌گیرد. آخرین مورد از قطعنامه‌های یادشده قطعنامه شماره ۷۶/۱۳ مجمع عمومی مورخ ۲ دسامبر ۲۰۲۱ است. به موجب بند ۱ قطعنامه یادشده، مجمع عمومی از تمامی دولت‌های عضو خواسته در فاصله زمانی هفت روز پیش از شروع بازی‌های زمستانه المپیک تا ۷ روز پس از خاتمه بازی‌های زمستانه پارالمپیک، صلح باستانی المپیک را محترم شمرند و در بند ۵ نیز تمامی اعضا را فراخوانده تا با کمیته‌های بین‌المللی المپیک و پارالمپیک در راستای تلاش‌هایشان جهت ارتقای صلح و گفت‌وگو در درگیری‌های مسلحانه همکاری نمایند. لذا تردیدی وجود ندارد که ارتقای صلح بین‌المللی از طریق ورزش یکی از آرمان‌های اصلی جنبش المپیک و ورزش جهانی به شمار می‌آید.

در مقابل، بی‌طرفی سیاسی یکی دیگر از اصول بنیادین جنبش المپیک بوده که در اصول ۵ و ۶ منشور المپیک متجلی شده است. به موجب اصل پنجم منشور المپیک، سازمان‌های ورزشی متعهد هستند بر اساس بی‌طرفی سیاسی عمل کنند. اصل ۶ نیز بهره‌مندی از حقوق و آزادی‌های مقرر در منشور المپیک را بدون هرگونه تبعیضی (از جمله به واسطه عقاید سیاسی) تضمین می‌نماید. صرف نظر از منشور المپیک، بی‌طرفی سیاسی در اسناد مؤسس سایر نهادهای ورزشی نیز پیش‌بینی شده است. به عنوان نمونه، بند ۲ از ماده ۴ اساسنامه فدراسیون جهانی فوتبال (فیفا) مقرر می‌دارد فیفا در تمامی موضوعات سیاسی و مذهبی بی‌طرف می‌ماند. اساسنامه فدراسیون جهانی جودو نیز در ماده ۱,۲,۲ خود احترام به اصل بی‌طرفی سیاسی را از اصول حاکم بر فعالیت آن فدراسیون عنوان کرده است. بی‌طرفی سیاسی در آرای دیوان داوری ورزش نیز مورد تأیید قرار گرفته است (به عنوان نمونه بنگرید به اینجا).

ارزیابی حقوقی تحریم‌های ورزشی علیه روسیه و بلاروس

از بیانیه‌های صادره از نهادهای ورزشی که به تحریم ورزش روسیه و بلاروس اقدام نموده‌اند، نمی‌توان مبنای حقوقی و قانونی مشخصی را استنباط نمود؛ اگرچه اشاراتی در برخی از بیانیه‌های مذکور به چشم می‌خورد. با وجود این، تردید و

اختلاف نظر راجع به مشروعیت اقدامات اتخاذ شده علیه روسیه به وضوح در تصمیمات نهادهای ورزشی، به ویژه کمیته‌های بین‌المللی المپیک و پارالمپیک قابل مشاهده است. کمیته بین‌المللی المپیک در [بیانیه مورخ ۲۴ فوریه](#) خود به نقض قطعنامه صلح المپیک توسط روسیه استناد کرده است و در [بیانیه مورخ ۲۵ فوریه](#)، ضرورت تأمین امنیت و ایمنی ورزشکاران را نیز بر آن می‌افزاید. در نهایت، کمیته در [بیانیه مورخ ۲۸ فوریه](#) خود به این تردید دشوار در تصمیم‌گیری اذعان می‌کند و بیان می‌دارد جنبش المپیک در مأموریت خود مبنی بر ایجاد اتحاد جهانی در رقابت‌های ورزشی و رای هرگونه اختلافات سیاسی متفق‌القول است و علاوه بر این، بر این عقیده است که نباید ورزشکاران را به موجب تصمیمات دولت‌هایشان مجازات نمود. در مقابل، در حالی که ورزشکاران روس و بلاروسی می‌توانند در رقابت‌های ورزشی شرکت کنند، ورزشکاران اوکراین به سبب جنگی که در کشورشان در حال وقوع است، از شرکت در رقابت‌های ورزشی بازمانده‌اند.

از دیگر سو، در [بیانیه صادره از کمیته بین‌المللی پارالمپیک](#) به نظر می‌رسد تهدیدهای واصله از کشورهای عضو مبنی بر عدم شرکت در بازی‌های زمستانه پارالمپیک پکن در صورت حضور ورزشکاران روسیه و بلاروس مبنای تصمیم کمیته مذکور مبنی بر ممنوعیت حضور ورزشکاران روس و بلاروسی در این رقابت‌ها عنوان شده است. در بخشی از این بیانیه اظهار شده است که علی‌رغم این که کمیته بین‌المللی پارالمپیک عمیقاً معتقد است که ورزش و سیاست نباید در هم آمیزند، طی روزهای اخیر تماس‌های مکرری از اعضای کمیته دریافت شده است که در صورت حضور ورزشکاران روس و بلاروسی، آن‌ها در بازی‌های زمستانه پارالمپیک شرکت نخواهند کرد و این تهدیدی جدی برای یکپارچگی این رقابت‌ها خواهد بود.

فدراسیون جهانی جودو در [بیانیه مورخ ۲ مارس](#) خود تصریح کرده است که تحریم تمامی ورزشکاران روس موجه به نظر نمی‌رسد و هر تصمیمی که مانع شرکت ورزشکاران در رقابت‌های ورزشی شود تنها بر وخامت خشونت می‌افزاید و تصمیمی غیرمنصفانه نسبت به ورزشکارانی است که هیچ‌گونه دخالت یا تأثیری در تصمیم سیاست‌مداران‌شان راجع به جنگ نداشته‌اند و نمی‌توان ورزشکاران را به سبب وقایعی که در جریان است، محکوم نمود.

به نظر می‌رسد در ارتکاب نقض فاحش حقوق بین‌الملل، به ویژه اصول منع توسل به زور و احترام به استقلال سیاسی و تمامیت سرزمینی دولت‌ها، تردیدی نیست (اگرچه هنوز این مجال فراهم نشده است تا این موضوع در مراجع قضایی بین‌المللی مورد رسیدگی قرار گیرد). به همین ترتیب، سایر نقض‌های ارتكابی حقوق بین‌الملل و حقوق بشردوستانه بین‌المللی در مخاصمه جاری در اوکراین همواره محکوم است و شایسته است با واکنش‌های لازم و متناسب از سوی جامعه بین‌المللی مواجه گردد. با وجود این، ورود کمیته‌های بین‌المللی المپیک و پارالمپیک به وضعیت حاضر و اتخاذ موضع به شرحی که در سطور پیشین گذشت، می‌تواند آثار و تبعات دیگری را نیز به دنبال داشته باشد. نخست، آن‌که

در تزامن میان آرمان توسعه صلح و اصل بی طرفی سیاسی باید به دنبال راهی برای جمع میان این دو ارزش بود؛ نه حفظ یکی و نقض دیگری. به دیگر سخن، به نظر می‌رسد وظیفه جنبش المپیک در ارتقای صلح باید در پرتو اصل بی طرفی سیاسی تفسیر و اجرا گردد. در واقع، کمیته‌های ملی المپیک و پارالمپیک مکلف هستند ضمن حفظ کامل بی طرفی سیاسی خود در راستای توسعه صلح از طریق ورزش گام بردارند؛ چرا که تجربه تاریخی نشان داده است ورود نهادهای ورزشی به مسائل سیاسی از زیان‌بارترین آفات فعالیت‌های ورزشی بوده و هست و چه بسا اهمیت و ضرورت تنزیه دامن ورزش از گرد سیاست و سیاست‌زدگی اقتضا دارد که نهادهای ورزشی حتی به صرف شائبه اختلاط میان فعالیت‌های ورزشی و مسائل سیاسی، از ورود به بسیاری از موضوعات اجتناب کنند یا حداقل بسیار محتاطانه گام بردارند.

دوم، اقدام سریع نهادهای ورزشی علیه روسیه و بلاروس و وضع تحریم‌های نسبتاً شدید ورزشی علیه ورزشکاران دو کشور یادشده، اتهام برخورد‌های دوگانه را متوجه نهادهای ورزشی مذکور می‌سازد. در جریان تحریم ورزشی المپیک ۱۹۸۰ مسکو، علی‌رغم وضع تحریم از سوی بیش از ۶۰ کشور و با وجود تجاوز شوروی سابق به افغانستان، کمیته بین‌المللی المپیک از موضع‌گیری و اقدام علیه شوروی سابق و پیوستن به جریان تحریم‌های مذکور اجتناب نمود. به همین ترتیب، در جریان تحریم متقابل المپیک ۱۹۸۴ لس‌آنجلس نیز کمیته المپیک به دولت‌های بلوک شرق نپیوست و برگزاری رقابت‌ها را مطابق مقررات دنبال کرد. از دهه ۱۹۸۰ تا کنون نیز مخاصمات نظامی متعددی میان کشورهای مختلف رخ داده است، لیکن هیچ‌یک به تحریم ورزشی دولت یا دولت‌های متجاوز منجر نگردیده است. حتی در وضعیتی مشابه که در سال ۲۰۱۴ در جریان رقابت‌های پارالمپیک سوچی به وقوع پیوست، در حالی که نیروهای روسیه، خاک کریمه را اشغال کردند و اگرچه آن اشغال نظامی نیز نقض آشکار قانوننامه صلح المپیک مجمع عمومی مصوب ۲۰۱۴ به شمار می‌آید، کمیته ملی پارالمپیک ورزش روسیه و ورزشکاران روس را تحریم نمود، اگرچه از دولت روسیه درخواست نمود ضمن احترام به صلح المپیک، از ادامه درگیری‌ها در جریان رقابت‌های پارالمپیک خودداری کند.

سوم آن که پذیرش اقدام کمیته‌های بین‌المللی المپیک و پارالمپیک و سایر نهادهای ورزشی در تحریم ورزشکاران روس (که هیچ دخالتی در تصمیم‌گیری یا اقدامات سیاست‌مداران خود نداشته‌اند)، مجدداً باب جدیدی را در ورزش جهانی خواهد گشود و نهادهای ورزشی مذکور را متعهد خواهد کرد موضع‌گیری‌ها و اقدامات مشابهی را در مواجهه با رخدادهای احتمالی آتی نسبت به سایر کشورها نیز اتخاذ کنند؛ موضعی که پیش از این در وضعیت‌های مشابه مخاصمات مسلحانه یا تجاوز نظامی اتخاذ نشده است. این امر آغازگر ورود ناگزیر نهادهای ورزشی به مسائل سیاسی خواهد بود و دولت‌ها را ترغیب خواهد کرد تا از ظرفیت‌های ورزش جهانی در راستای مطامع و منافع سیاسی خود بهره‌برداری نمایند. به دیگر سخن، اگرچه تقبیح و واکنش مناسب و مؤثر به نقض‌های آشکار حقوق بین‌الملل، از جمله

تجاوز نظامی روسیه به اوکراین، مطلوب، پسندیده و بلکه ضروری است، حمایت از آرمان بی‌طرفی سیاسی در ورزش جهانی و جلوگیری از تبدیل ورزش به ابزار فشارهای سیاسی از سوی دولت‌های مختلف اقتضا دارد نهادهای ورزشی بین‌المللی در تصمیم‌گیری‌های خود هنگام مواجهه با چنین وضعیت‌هایی با احتیاط بسیار بیشتری عمل نمایند. به همین دلیل است که توماس باخ، رئیس کنونی کمیته بین‌المللی المپیک، در جولای ۲۰۲۰ در چهلمین سالگرد تحریم المپیک ۱۹۸۰ مسکو، طی مصاحبه‌ای ضمن اشتباه خواندن تحریم ورزشی روسیه در ۱۹۸۰، به صراحت [بیان می‌دارد](#) «تحریم ورزشی به کلی مغایر با روح المپیک است. تحریم ورزشی با تمامی ارزش‌هایی که در ورزش داریم و برای آن‌ها ایستادگی می‌کنیم مغایر است».

به هر تقدیر، چالش پیش‌گفته میان آرمان توسعه صلح و اصل بی‌طرفی سیاسی از گذشته تا به امروز یکی از چالش‌های بحث‌برانگیز در ورزش جهانی بوده و نمونه اخیر در مواجهه با تجاوز نظامی روسیه به اوکراین مجدداً این موضوع را به مسئله روز ورزش جهانی بدل ساخته است. از سوی دیگر، فدراسیون فوتبال روسیه در تاریخ ۸ مارس ۲۰۲۲ پژوهش‌خواهی خود علیه تصمیم فیفا و یوفا مبنی بر تحریم فوتبال روسیه را نزد دیوان داوری ورزش (CAS) [ثبت نمود](#). کمیته ملی پارالمپیک روسیه نیز سابقاً از تصمیم خود مبنی بر پژوهش‌خواهی به دیوان داوری ورزش علیه تحریم ورزشکاران روس از شرکت در رقابت‌های پارالمپیک [خبر داده است](#). بنابراین، باید منتظر بود تا این موضوع برای نخستین بار از سوی عالی‌ترین مرجع حقوقی ورزش جهانی مورد رسیدگی قرار گیرد و امیدوار بود دیوان داوری ورزش به دور از ملاحظات و فشارهای سیاسی و برپایه موازین حقوقی و مقررات قابل‌اعمال رسیدگی و اتخاذ تصمیم در این خصوص بپردازد.

بررسی توجیحات حقوقی فیفا و یوفا برای تعلیق تیم های ملی و باشگاهی فوتبال روسیه

زهرا بازیازی سروستانی - دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه تهران

تهاجم غیرقانونی روسیه به اوکراین موجب انتقادات شدید جهانی شده است. کشورها به نوبه خود به راه های گوناگونی مانند تحریم علیه نهادها و افراد روسیه متوسل شده اند. واکنش بازیگران غیردولتی شامل تعلیق فعالیت های شرکت های چندملیتی، تحریم، محکومیت، لغو رویدادهای فرهنگی و ممنوعیت ورزشکاران و تیم های روسی از شرکت در ورزش های بین المللی است.

در ۲۸ فوریه ۲۰۲۲، فیفا و یوفا، نهادهای جهانی و اروپایی فوتبال، بیانیه مشترکی صادر کردند مبنی بر این که «تیم های روسیه، اعم از تیم های ملی یا تیم های باشگاهی، تا اطلاع ثانوی از حضور در این رقابت ها محروم شوند». این تصمیم بر شانس تیم مردان برای راهیابی به جام جهانی ۲۰۲۲، حضور تیم زنان در یورو ۲۰۲۲ و حضور باشگاه های روسیه در رقابت های باشگاهی قاره تأثیر می گذارد.

اتحادیه فوتبال روسیه (FUR) درخواست تجدیدنظر مبنی بر تعلیق این تصمیم در دادگاه داوری ورزش (CAS) کرد. اتحادیه فوتبال روسیه در بیانیه رسانه ای خود سه دلیل علیه این ممنوعیت ارائه کرده است:

(۱) فیفا/یوفا هیچ مبنای قانونی برای تعلیق روسیه نداشتند.

(۲) حق اساسی FUR برای ارائه دفاع نقض شد. و

(۳) این دو نهاد میتوانند اقدامات محدودکننده کمتری را برای این کشور در نظر گیرند.

در ادامه، در مورد این استدلال ها و توجیه قانونی که ممکن است توسط فیفا/یوفا در دفاع از تحریم های خود علیه روسیه در دادگاه داوری ورزشی (CAS) استفاده شود، به همراه بحث در مورد صلاحیت دادگاه داوری ورزش (CAS) و قوانین قابل اجرا بحث خواهیم کرد.

صلاحیت دادگاه داوری ورزش (CAS)

دادگاه داوری ورزش یک نهاد مستقل است که مستقر در لوزان سوئیس می باشد، از سال ۱۹۸۴ به عنوان یک مجموعه تخصصی و مرجع بین المللی در حوزه حقوق ورزشی فعالیت داشته که به عنوان دیوان عالی اختلافاتی نامیده می شود که اختلافات ورزشی را از طریق داوری حل و فصل می کند. ماده ۵۷ اساسنامه فیفا و بند ۱ ماده ۶۲ اساسنامه یوفا به CAS صلاحیت رسیدگی به درخواست تجدیدنظر در مورد تصمیمات فیفا و یوفا را می دهد. صلاحیت دادگاه تجدید

نظر در خصوص دعاوی ای است که اولاً موضوع آنها مستقیم یا غیر مستقیم با ورزش مرتبط باشد و ثانياً متعاقب تصمیم نهادهی ورزشی به وجود آمده باشند یعنی یک نهاد رسیدگی کننده به دعاوی ورزشی، دعاوی را مورد بررسی قرار داده است و یکی از طرفین دعوی به رای اعتراض مینماید در این صورت این موضوع به دادگاه (CAS) برای رسیدگی ارجاع خواهد شد. تصمیم تعلیق روسیه توسط شورای فیفا و کمیته اجرایی یوفا، بالاترین ارگان های تصمیم گیری هر دو نهاد، اتخاذ شد. بنابراین، CAS صلاحیت رسیدگی به درخواست تجدیدنظر در مورد تصمیم تعلیق روسیه را دارد.

قانون قابل اجرا

قانون داوری مرتبط با ورزش مقرر می‌دارد که اختلافات باید «مطابق مقررات قابل اجرا و به طور فرعی، مقررات قانونی انتخاب شده توسط طرفین» تصمیم‌گیری شود. مقررات قابل اجرا در این مورد، اساسنامه فیفا و اساسنامه یوفا خواهد بود که دو قانون اصلی قابل اجرا را تشکیل می‌دهند. قانون فرعی قابل اجرا همانگونه که به صراحت در ماده ۵۶ بند ۲ اساسنامه فیفا و ماده ۶۴ اساسنامه یوفا آمده است، قانون سوئیس خواهد بود. با توجه به اینکه اتحادیه فوتبال روسیه (FUR) به عنوان یک عضو مدعی نقض حقوق اساسی خود است، این پرونده مستلزم اعمال اصول کلی حقوق بشر، حقوق اروپایی و حقوق بین‌المللی است که یک رویه رایج در CAS است.

به طور مثال، در پرونده باشگاه روجا کازابلانکا (Club Raja Casablanca v FIFA)، CAS توضیح داد که «نقطه شروع تحلیل، اساسنامه مربوطه فیفا خواهد بود. تا حدی که در این قوانین شکاف وجود داشته باشد، داور انحصاری به قانون سوئیس (که به هر حال منعکس کننده استانداردی از حمایت از حقوق بشر حداقل معادل آن چیزی است که در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر گنجانده شده است) متوسل خواهد شد». بنابراین، قانون قابل اجرا قوانین فیفا و یوفا خواهد بود که توسط قوانین سوئیس و اصول کلی حقوق بین‌الملل تکمیل شده است.

مبنای قانونی فیفا و یوفا برای تعلیق روسیه

دادگاه داوری ورزشی اعلام میدارد که نهادهای حاکم بر ورزش (SGBs) می‌توانند انجمن‌های عضو را مطابق با قوانین قابل اجرا و اصول قانونی عمومی تحریم کنند. مسلماً، اساسنامه فیفا آنچنان قدرت صریحی را به فیفا برای تعلیق یک تیم به دلیل اقدامات دولت ملی مربوطه اعطا نمی‌کند. ماده ۱۶ اساسنامه به فیفا اجازه می‌دهد تا «به طور موقت ... عضوی را که به شدت تعهداتش را نقض می‌کند، تعلیق کند». با این حال، بعید است فیفا به این ماده تکیه کند زیرا اتحادیه فوتبال روسیه از نظر قانونی از دولت روسیه متمایز است پس نمیتوان گفت اتحادیه فوتبال روسیه به دلیل توسل روسیه به زور و تهاجم غیر قانونی او، تعهدات خود را نقض نکرده است.

در مقابل، فیفا ممکن است به ماده ۲ بند الف اساسنامه که شامل هدف فیفا برای ارتقای فوتبال در پرتو ارزش‌های وحدت‌بخش، فرهنگی و بشردوستانه آن است، تکیه کند. تعهد فیفا می‌تواند به موارد زیر مرتبط باشد: (۱) احترام گذاشتن و ترویج حقوق بشر شناخته شده بین‌المللی (ماده ۳). (۲) عدم تبعیض علیه یک کشور یا گروهی از مردم (ماده ۴). و (۳) ارتقاء روابط دوستانه بین انجمن‌های عضو و در جامعه برای اهداف بشردوستانه (ماده ۵). به عنوان بخشی از سیاست حقوق بشر فیفا، فیفا همچنین متعهد شده است که به حقوق بشر مطابق با "اصول راهنمای سازمان ملل در زمینه تجارت و حقوق بشر" (guiding principles on (business and human rights) احترام بگذارد. این نهاد خود را ملزم به شناسایی، رسیدگی و کاهش اثرات نامطلوب حقوق بشر کرده است.

این تعهدات بشردوستانه که در پرتو تأثیر نامطلوب تجاوز روسیه بر حقوق میلیون‌ها نفر به خطر افتاده است، مبنای قانونی را برای فیفا برای اقدام علیه FUR فراهم می‌کند. فیفا احتمالاً استدلال می‌کند که اگر روسیه به حضور در فوتبال ادامه دهد، این اهداف و تعهدات به خطر می‌افتد. فیفا همچنین می‌تواند به درخواست کمیته بین‌المللی المپیک (IOC) از نهادهای حاکم بر ورزش (SGB) برای جلوگیری از حضور روسیه در کلیه ورزش‌ها تکیه کند. درخواست IOC بر اساس نقض آتش بس المپیک توسط روسیه بود. مجمع عمومی سازمان ملل متحد آتش بس المپیک را قبل از المپیک تصویب کرد، در نتیجه همه اعضای سازمان ملل متحد (از جمله روسیه) موافقت کردند که قبل، در حین و بعد از المپیک درگیر خصومت نشوند. انتظار می‌رفت آتش بس تا ۲۰۲۲ مارس ادامه داشته باشد. نقض آتش بس توسط روسیه و درخواست IOC می‌تواند به عنوان زمینه مشروع دیگری برای فیفا باشد.

در حالی که این ممکن است مبنایی اساسی برای اقدام علیه روسیه فراهم کند، اما سوال اساسی هنوز باقی می‌ماند که فیفا از کجا اختیار دارد تا کل یک ملت و باشگاه‌هایش را تحریم کند؟ پاسخ را می‌توان در اختیارات باقی مانده شورای فیفا یافت. بند ۱۲ ماده ۳۴ اساسنامه مقرر می‌دارد که شورای فیفا «به تمام مسائل مربوط به فیفا که در حیطه مسئولیت نهاد دیگری نیست رسیدگی خواهد کرد». همچنین برای استناد بیشتر ممکن است به مقررات حاکمیت فیفا هم ارجاع داده شود. ماده ۸ (۲) مقررات حاکمیتی فیفا (FGR)، اختیارات و وظایف شورای فیفا را به تفصیل شرح می‌دهد. این سازمان وظیفه دارد به «وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» فوتبال پردازد و استراتژی کلی فیفا از جمله در مسائل سیاسی را تعریف کند.

یوفا می‌تواند استدلال فیفا را با توسل به بند (۳)(د) ماده ۸ اساسنامه خود اتخاذ کند که مقرر می‌دارد در صورتی که عضوی توسط فیفا حذف شده باشد، اتحادیه‌های عضو نیز ممکن است حذف شوند. یوفا همچنین ممکن است بر اهداف خود که شامل همکاری با فیفا و ارتقای فوتبال در روحیه صلح و تفاهم است، تکیه کند (ماده ۲(ب) و (م)).

ماده ۲(۲) اساسنامه به یوفا این اختیار را می دهد که «با اجرای هر اقدامی که مناسب می داند به اهداف خود دست یابد». علاوه بر این، ماده ۶۵ اختیارات باقیمانده ای را به کمیته اجرایی یوفا اعطا می کند تا در مورد موضوعاتی که در اساسنامه مشمول آن نیستند، مطابق با مقررات مربوطه فیفا یا «بر اساس حق و عدالت» تصمیم گیری کند.

بنابراین، مداخله فیفا/یوفا در حق عضویت اتحادیه فوتبال روسیه دارای مبنای قانونی در تعهدات آنها به اهداف بشردوستانه و اختیارات باقیمانده آنها برای اعمال تحریم ها برای اجرای تعهداتشان، دارد.

اصول حقوقی بین المللی و رویه قضایی CAS ایجاب می کند که «شدت مجازات باید متناسب با جدیت نقض باشد» (W v FEI، بند ۳۱). مجازات باید برای رسیدن به هدف و مطابقت با شدت جرم ضروری می باشد. اتحادیه فوتبال روسیه ممکن است استدلال کند که فیفا/یوفا می تواند اقدامات محدودکننده کمتری را انتخاب کند. فیفا پیش از این تصمیم گرفته بود با اقدامات اولیه، به روسیه اجازه دهد با نام اتحادیه فوتبال روسیه به جای روسیه و بدون استفاده از نمادهای ملی در مسابقات شرکت کند. فیفا/یوفا استدلال خواهند کرد که تجاوزات مداوم در اوکراین آنها را مجبور به اعمال مجازات شدید کرده است. علاوه بر این، تیم ها و ورزشکاران روسی به دلیل دوپینگ تحت حمایت دولت، محرومیت دو ساله (منقضی در دسامبر ۲۰۲۲) را سپری می کنند. این ممنوعیت به تیم های روسی اجازه می دهد تا به عنوان بی طرف در مسابقات شرکت کنند. بدون تردید، تهاجم به یک کشور مستقل بسیار فاحش تر از دوپینگ است. بنابراین، یک تحریم مؤثر باید بسیار شدیدتر باشد. با توجه به وخامت اوضاع، می توان گفت فیفا/یوفا از صلاحدید خود برای اعمال یک تعلیق کامل استفاده کرده اند. اتحادیه فوتبال روسیه ممکن است استدلال کند که فیفا در اعمال اختیارات خود در هنگام اعمال تحریم ها ناسازگار عمل کرده است. ممکن است مواردی را ذکر کند که کشورهای دیگر در استفاده از زور یا فعالیت های مشابه افراط کرده اند اما تعلیق در مقابل آنها اجرا نشد تصمیم CAS در فدراسیون فوتبال فلسطین و فیفا ممکن است به طور اجمالی پاسخ فیفا را در این مورد بدهد. فدراسیون فوتبال فلسطین از فیفا خواسته بود که شش تیم فوتبال رژیم صهیونیستی را که در سرزمین های اشغالی پایه گذاری شدند تعلیق کند و در صورتی که این اتفاق نیفتد، فدراسیون فوتبال رژیم صهیونیستی باید تعلیق شود. اما شورای فیفا این موضوع را از دستور کار کنگره خارج کرد. فدراسیون فلسطین به دنبال این حرکت، شکایت خود را به دادگاه داوری ورزش برد. فدراسیون فلسطین در بیانیه خود اعلام کرد به موجب قانون فیفا، کشورهای عضو این اتحادیه حق ندارند در کشورهای دیگر عضو فیفا تیم تشکیل داده و آنها را بدون اجازه کشور مقابل در بازی های داخلی خود شرکت دهند و این کار فیفا مصداق زیر پا گذاشتن اساسنامه است. در این پرونده، فلسطین تصمیم فیفا مبنی بر عدم اعمال تحریم در رابطه با اختلاف اسرائیل و فلسطین را به چالش کشیده بود. دادگاه با بیان اینکه امتناع از اعمال تحریم ها نمونه ای از صلاحدید شورای فیفا بود (بند ۱۱۱)

تجدید نظر را رد کرد. با وجود این، به نظر نویسنده، این تصمیم دادگاه داوری به این معناست که برخلاف مسئولیت های حقوق بشری و اساسنامه خود، به حمایت از فوتبال در سرزمین های غصب شده ادامه می دهد و خود این مصداق بارز نقض اساسنامه فیفا و دادگاه داوری ورزش و حقوق بشر است. اما با توجه به شدت وضعیت در روسیه، تصمیم فیفا/یوفا در خصوص تعلیق ضروری و متناسب بوده است.

با توجه به همه این استدلالات، ادعای FUR مبنی بر اینکه تعلیق ها حقوق اساسی افراد را نقض کرده است، بعید است که در مقابل CAS مورد توجه قرار گیرد (همانطور که در مورد درخواست دستور موقت نیز چنین شد: [اینجا](#) و [اینجا](#)).

گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

تحریم ها و تعلیق های ورزشی در ترازوی حقوق بین الملل؛ موضع گیری سازمان های بین المللی و فراملی ورزشی علیه روسیه متعاقب بحران اوکراین

کوثر طالبی اسفندارانی - دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

کمیته بین المللی المپیک، روسیه را به دلیل حمله نظامی به اوکراین در آستانه برگزاری پارالمپیک زمستانی ۲۰۲۰، ناقض تعهد دولت روسیه به رعایت آتش بس المپیک [دانست](#). آتش بس المپیک هفت روز قبل از شروع بازی های المپیک آغاز و تا هفت روز پس از اتمام بازی های المپیک ادامه دارد. آتش بس المپیک، قطعنامه سازمان ملل متحد که توسط تعداد زیادی از کشورها پیش از هر بازی المپیک و پارالمپیک حمایت می شود، توسط روسیه در ۱۴ سال گذشته سه بار [نقض شده است](#)؛ حمله روسیه به گرجستان در طول بازی های تابستانی پکن ۲۰۰۸، حمله روسیه به کریمه در خلال المپیک سوچی ۲۰۱۴ و اکنون با حمله به اوکراین در آستانه بازی های پارالمپیک زمستانی پکن ۲۰۲۰. از سوی دیگر، جنبش المپیک متعهد است تا ورزشکاران را به خاطر تصمیمات دولت متبوعشان در صورتی که فعالانه در آن ها شرکت نمی کنند، محروم نسازد. لکن با توجه به شرایط فعلی و بحران اوکراین، کمیته بین المللی المپیک با چالشی جدی مواجه است. در حالی که ورزشکاران روسیه و بلاروس می توانند در رویدادهای ورزشی شرکت کنند، بسیاری از ورزشکاران اوکراینی به دلیل حمله به کشورشان از شرکت در این رویدادها محروم می شوند. در همین راستا به پیشنهاد کمیته بین المللی المپیک، نهادهای بین المللی حاکم بر ورزش اقدام به تعلیق تیم های ورزشی روسیه و بلاروس از شرکت در مسابقات بین المللی و لغو امتیاز میزبانی رویدادهای ورزشی این دو کشور نمودند. لکن به منظور رعایت حق شرکت در مسابقات، ورزشکاران این دو کشور می توانند با پرچم کمیته بین المللی المپیک در رویدادهای ورزشی پیش رو [شرکت کنند](#).

نهضت المپیک، با فعالیتی مقبول در عرصه فرهنگ جهانی بشری، طی بیش از یک قرن حضور در عرصه جهانی، جایگاه ویژه ای در حقوق و روابط بین الملل یافته است. [جهانی شدن به تدریج انحصار حاکمیت سرزمینی دولت ها را به چالش کشیده و دولت ها را مجبور به پذیرش نظم نوینی می کند. دیگر تنها دولت ها حاکمان بلامنزاع یک سرزمین نیستند](#). بنابراین دولت ها، سازمان های وابسته به نهضت المپیک را به عنوان نهادهایی بین المللی به رسمیت شناخته و اصول و قواعد منشور المپیک را به عنوان قوانین ورزشی در حوزه حقوق بین الملل ورزش پذیرفته اند.

اهداف المپیک مانند سازمان ملل متحد در راستای ایجاد و حفظ صلح میان ملل متمدن و مردم جهان است. برافراشتن پرچم سازمان ملل در تمام مسابقات ورزشی المپیک یادآوری قابل رویت اهداف مشترک بین سازمان و کمیته بین

المللی المپیک است. ورزش جزء حقوق بشر است و هر فردی باید با توجه به امکانات ورزشی، بر اساس نیاز خویش ورزش کند.

در بسیاری از مسابقات و رویدادهای ورزشی، شاهد تحریم بازی ها از جانب دولت ها و گاهی هم ورزشکاران در واکنش اعتراضی و برای اعلام مخالفت با برخی رفتارها، اغلب به دلایل سیاسی و یا نقض حقوق بشر بوده ایم. رخدادهای ورزشی بین المللی می توانند واسطه ای مؤثر برای بیان نارضایتی میان دو کشور باشند. هرچند ممکن است تحمیل تحریم های اقتصادی نیازمند قطعنامه سازمان ملل باشد و باعث بیکاری و فقر در کشور هدف شود، اما تحریم یک رخداد ورزشی به چنین مجوزی احتیاج ندارد. دولت ها گاهی به دلایل سیاسی بازی های المپیک را تحریم می-کنند.

از موارد کاربرد اهرم تحریم در چارچوب اهداف و سیاست خارجی دولت ها بر اساس ملاحظات سیاسی می توان به تحریم بازی های المپیک ۱۹۵۶ ملبورن، تحریم بازی های المپیک ۱۹۷۶ مونترال از طرف ۲۰ کشور آفریقایی در اعتراض به حضور نیوزیلند در این رقابت ها، تحریم بازی های المپیک ۱۹۸۰ مسکو از طرف ۶۵ کشور از جمله جمهوری اسلامی ایران و انگلستان در اعتراض به حمله سال ۱۹۷۹ اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان، تحریم بازی های المپیک ۱۹۸۴ لس آنجلس از طرف اتحاد جماهیر شوروی و کل بلوک شرق به جز رومانی و کوبا به همراه جمهوری اسلامی ایران که به دلیل مسائل امنیتی اتفاق افتاد، اشاره کرد. (کوثر طالبی اسفندارانی، حاکمیت دولت ها و حقوق بین الملل ورزش، پایان نامه کارشناسی ارشد، ۱۳۹۹، صص ۸۳)

از سوی دیگر در برخی از موارد سازمان ها و نهادهای منطقه ای و بین المللی ورزشی مانند کمیته بین المللی المپیک و یا فدراسیون های بین المللی ورزشی، در واکنش به رفتارهای خارج از اصول پذیرفته شده حقوق بین الملل عام، حقوق بین الملل بشر و یا نقض تعهدات خاص حقوق عرصه لکس اسپورتیوا، اقدام به تعلیق عضویت نهادهای ورزشی کشور خاطی می کنند.

از موارد کاربرد این اهرم بازدارنده در چارچوب اهداف نهادهای بین المللی ورزش می توان به تعلیق و اخراج کمیته ملی المپیک آفریقای جنوبی از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۹۲ میلادی به دلیل شکل گیری نظام آپارتایدی، تعلیق عضویت کمیته ملی المپیک افغانستان از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲ میلادی به دلیل حاکمیت دولت طالبان، تعلیق عضویت کمیته پارالمپیک روسیه از پارالمپیک ریو ۲۰۱۶ متعاقب دوپینگ سازمان یافته به دستور دولت روسیه، تعلیق کمیته المپیک کویت از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۹ به دلیل مداخله دولت در امور کمیته ملی المپیک اشاره کرد. (کوثر طالبی اسفندارانی، حاکمیت دولت ها و حقوق بین الملل ورزش، پایان نامه کارشناسی ارشد، ۱۳۹۹، ص ۸۴)

در این قضیه نیز، پیش از اتخاذ تصمیم به تعلیق تیم های ورزشی دولت های روسیه و بلاروس از سوی کمیته بین المللی المپیک، فدراسیون های بین المللی نظیر فیفا و یوفا اقدام به تعلیق فدراسیون های ملی دولت های روسیه و بلاروس کردند. در این راستا نیز لازم است به ماهیت فدراسیون های بین المللی ورزشی پرداخت. این نهادها عاملان غیردولتی هستند که مسئولیت مدیریت و انجام فعالیت های مربوط به هر یک از رشته های ورزشی از جمله برگزاری مسابقات جهانی و همکاری در برگزاری بازی های المپیک را در سطح جهان برعهده داشته و عالی ترین مرجع تصمیم گیری در هر یک از رشته های ورزشی می باشند. کمیته بین المللی المپیک این مرجعیت فدراسیون های بین المللی را به رسمیت شناخته و نقش آن ها را در فصل سوم منشور المپیک تعریف نموده است.

با جهانی شدن ورزش، فدراسیون های بین المللی ورزشی به طور فزاینده ای بر مقررات حقوقی متمرکز شده اند. این سازمان ها، ورزش بین المللی را کنترل و اداره می کنند. آن ها دارای مجموعه قوانین و مقررات بوده و تشکیلات خود را دارند و تصمیماتی اتخاذ می کنند که می تواند تأثیرات عمیقی بر وضعیت کاری بازیکنان داشته و یا پیامدهای اقتصادی مهمی را در برداشته باشد. آن ها سازمان های خودمختار هستند و به دولت های ملی وابسته نیستند.

فدراسیون های بین المللی در راستای تحقق اهداف نهضت المپیک تلاش می کنند. وظیفه اصلی آن ها تنظیم قوانین و مقررات هر رشته ورزشی و نظارت بر اجرای درست آن می باشد. در این مسیر با هرگونه دخالت دولت برای اعمال سیاست هایش برخورد می کنند و در صورتی که دولت ها موفق به نفوذ در عرصه ورزش شوند، فدراسیون های بین المللی به عنوان اهرم فشار برای عقب نشینی دولت ها اقدام به تعلیق و یا محرومیت فدراسیون های ملی می کنند. فدراسیون های ملی نماینده فدراسیون های بین المللی در داخل کشورها هستند و باید در مسیر مشخص شده از سوی فدراسیون های بین المللی خود حرکت کنند.

در واقع، دنیای ورزش هیچ گاه از وضع رژیم تحریم ها و تعلیق ها مصون نبوده است. هرچند در مواردی محدود با اعمال تحریم و تعلیق ورزشی به دلیل نقض کرامت انسانی و آپارتاید سیستماتیک، شاهد تغییر رویه دولت ناقض بوده ایم، اما هم چنان بحث قانونی بودن این دسته اقدامات مطرح می باشد، به خصوص در زمانی که وضع تحریم ها و تعلیق های ورزشی با چاشنی سیاست عجین شده باشد. تحریم ها و تعلیق های ورزشی به عنوان ابزاری برای جلوگیری از نقض حقوق بنیادین بشری، خود نیز سبب محدود شدن حقوق بشر و در برخی مواقع حتی نقض آن می گردد.

با توجه به آنچه گفته شد، دلیل تحریم و تعلیق تیم های ورزشی کشورهای روسیه و بلاروس، نقض تعهد این دو کشور مبنی بر «لزوم برقراری آتش بس در زمان برگزاری مسابقات المپیک» بوده و با توجه به اینکه کمیته بین المللی المپیک در راستای حفظ استقلال خود صلاحیت حل اختلافات ورزشی را منحصراً در اختیار خود می داند، ادعای دخالت نهادهای بین المللی ورزش در عرصه سیاست قابل طرح و دفاع نخواهد بود.

آنچه در این مرحله قابل توجه است، دیالکتیک نظرات مخالفان و موافقان نسبت به موضع گیری سازمان ها و نهادهای بین المللی ورزشی و در رأس آن ها کمیته بین المللی المپیک است. نخستین استدلال مخالفین، زیر پا گذاشته شدن ادعای لکس اسپورتیوا مبنی بر «جدایی ورزش از سیاست» است. استدلال بعدی این گروه نقض حقوق بشر ورزشکاران این دو کشور متعاقب سیاست گذاری دولت های متبوعشان است. پیرو تزامم پیش آمده میان رعایت اصل بی طرفی با اصل اساسی دیگری از منشور المپیک، که همانا تحقق و ارتقای حقوق بشر است. با وجود مخالفت های جدی با رویکرد کمیته بین المللی المپیک، اقدامات انجام شده توسط نهادهای بین المللی حاکم بر ورزش در واکنش به حمله روسیه به اوکراین با اصل بی طرفی ورزش مطابقت دارد. زیرا این نهادها به دنبال دستیابی به اهداف سیاسی نیستند، بلکه به دنبال تحقق هدف المپیسزم هستند. در همین راستا کمیته بین المللی المپیک امکان حضور ورزشکاران این دو کشور را در رویدادهای ورزشی پیش رو تحت لوای تیم های بی طرف فراهم آورده است. استدلال دیگر مخالفان مبنی بر این واقعیت که سازمان های بین المللی ورزشی در وضعیت های مشابه مسبوق بر این زمان، چنین موضعی را اتخاذ نکرده اند. حقیقت این است که گرچه در جامعه ورزش در گذشته، زمانی که سایر اعضای آن مستحق برخورداری از حمایت های مشابه بودند، اقدامات مقتضی صورت نگرفته است، این امر نمی تواند دلیلی مبنی بر نقض تعهد بی طرفی سازمان های بین المللی ورزش قلمداد شود.

تحریم های اقتصادی علیه روسیه و داوری تجاری بین المللی

سیما غفاری - کارشناس ارشد حقوق تجارت بین الملل و کارشناس مترجمی انگلیسی، دانشگاه علامه طباطبایی

حدود دو ماه از تهاجم نظامی روسیه به اوکراین، نقض های پایایی اصول بنیادین حاکم بر حقوق بین الملل به ویژه بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد و در نهایت بروز تحولاتی کلان در اوکراین میگذرد. با این وجود، این تحولات به این موارد ختم نشده و وضع تحریم های اقتصادی شدیدی را بر روسیه بدنبال داشته است. اعمال این تحریم ها به مثابه یک ابزار فشار جهت فراتر بردن دیپلماسی از مرحله گفتگو به عمل، نه تنها بر روسیه و اقتصاد و صنایع آن، بلکه بر بسیاری از ابعاد دیگر در صحنه بین المللی اثرات و پیامدهای میان مدت و بلند مدتی به بار خواهد آورد. در این نوشتار، نویسنده بر آن است تا اختصاراً به آثار تحریم های اقتصادی و محدودیت هایی که اخیراً علیه روسیه از سوی ایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا، انگلستان، ژاپن، کره جنوبی، استرالیا و کانادا وضع شده است، بر حوزه داوری تجاری بین المللی بپردازد. بدیهی است زین پس بسیاری از مراکز و نهادهای داوری ملاحظات و تدابیر ویژه ای در خصوص اختلافات و پرونده های کلانی که یک طرف آن روسی است، اتخاذ نمایند. در ادامه در این نوشتار به تحلیل اصلاحات اخیر قانون آیین دادرسی تجاری روسیه در ژوئیه ۲۰۲۰ و آثار آن بر عرصه داوری تجاری بین المللی خواهیم پرداخت؛ قانونی که شش سال پس از اعمال پاره ای از تحریم ها در پی تحولات اوکراین در سال ۲۰۱۴ به نفع طرف روسی و از سوی پارلمان روسیه اصلاح شد.

به عنوان نکته مقدماتی شایان ذکر است که در وبسایت رسمی اتحادیه اروپا بخش ویژه ای به موضوع تحریم ها اختصاص داده شده است تا اطلاعات مربوط به بسته های متفاوت تحریمی علیه روسیه بروز رسانی شود (اینجا). اعمال این محدودیت ها و تحریم ها علیه روسیه، اشخاص روسی و نهادهای وابسته به دولت روسیه، موجب مسدود شدن دارایی های کلان (Asset Freeze) و همچنین محدودیت های رفت و آمد و تجارت شده است. اعمال محدودیت در انتقال وجوه بالقوه بر روند پرداخت به/ از مراکز داوری نیز اثرگذار خواهد بود.

به بیانی ساده تر، چنانچه یکی از طرفین اختلاف (موافقت نامه داوری) تحت شمول و هدف تحریم های وضع شده اخیر باشد و یا آنکه دارای وابستگی سازمانی به نهادهای روسی تحت تحریم باشد، وی نخواهد نتوانست از محل دارایی های خود واقع در کشور تحریم کننده، وجهی منتقل کرده و یا هزینه های جریان داوری را بپردازد؛ مگر آنکه از مراجع ذی صلاح در کشور تحریم کننده «معجوزی خاص» دریافت نماید. برای مثال، بیشتر به دنبال بروز ناآرامی ها در اوکراین در سال ۲۰۱۴ از سوی روسیه، حسب مقررات اتحادیه اروپا در خصوص پرداخت خدمات حقوقی از سوی لیست تحریم شدگان روسیه، دول عضو اتحادیه اروپا مختار بود برخی از دارایی های مسدود شده نهادهای تحت تحریم روسیه را

آزاد نمایند؛ مشروط بر آنکه احراز شود وجوه و دارایی های مربوطه انحصاراً جهت پرداخت هزینه های حقوقی و خدمات حقوقی متعارف خواهد شد فلذا به نظر میرسد زین پس، مراکز داوری به طور جامع در طی فرایند و جریان رسیدگی داوری بررسی نمایند که طرفین اختلاف در پرونده، تحت شمول تحریم های اقتصادی قرار نگرفته نباشند و یا در مالکیت و کنترل نهادهای تحریم شده نباشند. برای مثال، مرکز داوری بین المللی وین (VIAC) در خصوص هویت طرفین، داوران و موضوع اختلاف و نیز انطباق با لیست تحریم ها (compliance) بررسی همه جانبه به عمل می آورد تا احراز نماید آیا پرونده طرح شده در این مرکز ذیل رژیم تحریم های روسیه قرار میگیرد یا خیر. این بررسی ها در مقاطع مختلف داوری و خصوصاً پیش از انتقال وجه صورت میگیرد تا اطمینان حاصل شود که تحریم ها بر پرداخت و نقل انتقال پول اثرگذار نباشد. این مرکز و نیز مرکز داوری اتاق بازرگانی استکهلم (SCC) ماده ۱۰ قواعد داوری) از طرفین اختلاف میتوانند درخواست نمایند که جزییات و اطلاعات بیشتری در خصوص خود و نهادهای وابسته به ایشان ارایه نمایند. این احتمال نیز وجود دارد که مراکز داوری آسیایی (از جمله مرکز داوری بین المللی هنگ کنگ HKIAC یا مرکز داوری بین المللی سنگاپور SIAC) در این قبیل اختلافات با اقبال بیشتری مواجه شوند؛ چراکه تاکنون محدودیت یا تحریم شدیدی از سوی هنگ کنگ یا سنگاپور علیه روسیه وضع نشده است تا به تناسب آن، داوری و آرای داوری را تحت الشعاع خود قرار دهد.

آثار تحریم های وضع شده علیه روسیه بر موافقت نامه های داوری

شایان ذکر است که در سال ۲۰۲۰ در قانون آیین دادرسی تجاری روسیه (Arbitrazh) اصلاحات گسترده ای اعمال شده است. این اصلاحات به دنبال عملیات نظامی روسیه در اوکراین در سال ۲۰۱۴ و متعاقب آن، اعمال پاره ای از محرومیت ها و تحریم بر روسیه صورت پذیرفت. یکی از این اصلاحات ناظر بر گسترش صلاحیت محاکم و دادگاه های تجاری روسیه حسب ماده ۲۴۸ اصلاحی در جهت کاهش پیامدهای تحریم ها بر طرف روسی است. با این توضیح که در برخی شرایط خاص، این محاکم واجد صلاحیت مطلق جهت رسیدگی به اختلافاتی خواهند بود که یکی از طرفین آن (طرف روسی) تحت شمول تحریم های اقتصادی علیه روسیه قرار گرفته باشد و یا به طور کلی اختلافاتی که اساساً در نتیجه اعمال تحریم های اقتصادی بر نهادها و اشخاص روسی حادث شده باشد. افزون بر این، مطابق اصلاحات اخیر، محاکم تجاری روسیه به درخواست طرف تحریم شده، می توانند قرار مبنی بر منع طرف مقابل دعوا از طرح دعوا در محاکم خارجی و یا منع از شروع یا ادامه جریان داوری در نهادهای بین المللی داوری صادر نمایند. در بند دیگری از این ماده اصلاحی، چنین مقرر شده است که چنانچه موافقت نامه داوری نیز متعاقب اعمال تحریم ها قابلیت اجرا و نفوذ نداشته باشد، محاکم روسیه صالح به رسیدگی به اختلاف خواهند بود.

از نقطه نظر حقوقی، سوال مهمی که مطرح می شود ناظر بر آن است که در صورتی که طرفین در قرارداد خود شرط داوری درج نموده باشند و یا بر صلاحیت محاکم خارجی توافق نموده باشند، حال با توجه به تهاجم نظامی ۲۴ فوریه و اعمال تحریم ها و با اعلان نظر به اصلاحات قانون آیین دادرسی تجاری روسیه، آیا توافق طرفین ناظر بر ارجاع کلیه اختلافات به داوری نادیده گرفته خواهد شد و محاکم روسیه صالح به رسیدگی خواهند بود؟ پاسخ دقیقی در این برهه زمانی نمی توان به این سوال داد. آنچه واضح و روشن است آن است که این موضوع با [اصل حاکمیت اراده](#) که سنگ بنا و اساس نهاد داوری است، منافات دارد. تاکنون فرض بر این بود که با وجود شرط حل و فصل اختلاف و انتخاب ساز و کار داوری از سوی طرفین، دیگر دادگاه های داخلی صالح به رسیدگی نبوده یا قرار عدم استماع دعوا صادر می نمایند. ابهام دیگری که از ماده ۲۴۸ ناشی شده و قابل طرح است، در خصوص [شرط های ترکیبی](#) یا چندلایه حل و فصل اختلاف (Multi-tiered dispute resolution clauses) است. در فرضی که طرفین ملزم به رجوع به میانجیگری قبل از رجوع اختلافات به داوری هستند، با توجه به اعمال تحریم بر طرف روسی اختلاف، طرف روسی می تواند بدون عنایت به میانجیگری، مستقیماً و بدو دعوا را در محاکم روسیه مطرح نماید یا خیر. پاسخ روشن نیست.

حسب موارد پیش گفته، ریسک جدی صدور آرای متناقض از دو مرجع نیز وجود خواهد داشت؛ با این توضیح که طرف یا نهاد تحریم شده روسی، دعوا را در محاکم روسیه طرح نماید و به موازات آن، مطابق موافقت نامه داوری طرف مقابل اختلاف، جریان داوری را آغاز می کند و در عین حال طرف تحریم شده از پرداخت هزینه های داوری، تعیین و نصب داور، شرکت در جلسات رسیدگی و ... امتناع می ورزد و همانطور که اشاره شد، با مسامحه انگاری شرط داوری، در محاکم داخلی روسیه طرح دعوا مینماید. بنابراین در این فرض، با به جریان افتادن دو رسیدگی موازی احتمال صدور آرای متناقض وجود خواهد داشت و این امر، روند [شناسایی، به رسمیت شناختن و اجرای رای](#)

[داوری](#) صادره را در کشور روسیه و علیه طرف یا نهاد تحت تحریم با دشواری های عملی و فنی مواجه خواهد کرد. مطلوب است به اختصاص به رای چالش برانگیز دیوان عالی روسیه در دسامبر ۲۰۲۱ در [پرونده Uraltransmash علیه PESA](#) در خصوص تفسیر ماده ۲۴۸ اصلاحی یین دادرا اشاره کنیم. دیوان عالی روسیه در رای خود صراحتاً اعلام کرد که اشخاص تحریم شده برای حل و فصل اختلافات خود مختار به انتخاب میان دادگاه یا نهاد داوری واقع در خارج از قلمرو روسیه و یا محاکم روسی مطابق قواعد اصلاحی هستند. در این پرونده طرفین در قرارداد منعقد در سال ۲۰۱۳، شرط داوری درج نموده و مقررات مرکز داوری اتاق بازرگانی استکهلم (SCC) را برگزیده بودند. از سال ۲۰۱۴ طرف روسی تحت تحریم های اتحادیه اروپا قرار گرفت؛ با این وجود این تحریم ها بر روابط میان طرفین تاثیر گذار نبود. متعاقب عدم ایفای تعهدات قراردادی از جانب طرف روسی و آغاز فرایند داوری از سمت PESA در SCC، طرف روسی دعوا را در محاکم روسی مطابق ماده ۲۴۸ اقامه نمود.

محاكم تالی فرانسه همچنان شرط داوری را معتبر دانسته، درخواست خواهان جهت صدور قرار منع طرح دعوا را رد کرده و چنین مقرر داشتند که تحریم های اعمال شده بر قرارداد میان طرفین اثری نداشته و طرف روسی خود در جریان داوری حضور داشته، هزینه های مربوطه را پرداخته و داور مورد نظر خود را نیز انتخاب کرده است. با این وجود در نهایت امر، [دیوان عالی روسیه](#) موضع متفاوتی اتخاذ نموده و مقرر داشت که مطابق ماده ۲۴۸ اصلاحی صرف اعمال تحریم ها بر طرف روسی کفایت می نماید تا بتوان ادعا کرد که حق بر دسترسی وی به عدالت (در محاکم خارجی در کشورهای وضع کننده تحریم) مخدوش شده است. براین اساس دیوان عالی چنین مقرر نمود که طرف تحریم شده به رغم وجود شرط داوری، مختار خواهد بود اختلاف را در محاکم خارجی (دادگاه و داوری) مطرح نماید یا اینکه حسب صلاحیت انحصاری محاکم روسیه، دعوا را در محاکم روسیه اقامه نماید. گرچه رای دیوان عالی برای سایر دادگاه های تالی روسیه الزام آور نیست، به نظر میرسد این رای بالقوه پیامدهایی منفی بر آن دسته شروط داوری به دنبال خواهد داشت که یک طرف شخص یا نهاد روسی تحت تحریم بوده و نیز مقرر داوری در کشورهای اعمال کننده تحریم همچون امریکا و یا کشورهای واقع در اتحادیه اروپا و مراکز داوری واقع در آنها باشد.

افزون براین، چنانچه طرف و یا نهاد روسی پس از انعقاد موافقت نامه داوری مشمول تحریم های اقتصادی شود و محاکم تجاری روسیه قرار منع طرح دعوا در دادگاه یا مرکز داوری خارجی علیه طرف مقابل صادر نمایند، ابهامات ناظر بر مرحله شناسایی و اجرای رای داوری صادره از یک مرکز داوری بین المللی خارج از روسیه در چارچوب کنوانسیون شناسایی و اجرای احکام داوری خارجی (موسوم به [کنوانسیون نیویورک](#)) قابل طرح است. رویکرد و واکنش محاکم روسی در مرحله اجرای رای داوری علیه طرف روسی تحریم شده و با وجود صدور قرار منع طرح دعوا چه خواهد بود؟ به نظر میرسد این محاکم اجرای این آرای داوری در شرایط مزبور را خلاف نظم عمومی روسیه (حسب بند دوی ماده V کنوانسیون نیویورک) قلمداد نمایند.

از نقطه نظر مسایل ماهوی در جریان داوری، تحریم های اقتصادی امکان ایفای تعهدات قراردادی را از سوی طرف یا نهاد روسی طرف اختلاف که تحت شمول تحریم قرار گرفته است، دشوار و یا غیرقابل امکان خواهد کرد. از این رو، شاهد این خواهیم بود که طرف روسی تحت تحریم، به دکترین فورس ماژور یا [هاردشیپ](#) استناد کند تا تعذر ایفای قرارداد را توجیه نماید.

نکات پایانی

این نخستین بار نیست که اعمال تحریم های اقتصادی موجب بروز ابهامات فنی در عالم داوری و نیز بروز چالش برای مراکز داوری بین المللی شده باشد. برای مثال، به دنبال وضع تحریم های اقتصادی یکجانبه از سوی ایالات متحده آمریکا بر ایران نیز شاهد تحولاتی در رویه دیوان های داوری از جمله دیوان داوری بین المللی (ICC) در مواجهه با

طرف های ایرانی بوده ایم. با توجه به نکاتی که پیش تر بدان اشاره شد، آنچه در خصوص تحریم های اقتصادی علیه روسیه و آثار آن بر عرصه داوری امری بدیع و شاذ به نظر میرسد، اصلاحات اخیر در ماده ۲۴۸ قانون آیین دادرسی تجاری روسیه است. می توان چنین نتیجه گیری کرد که همه سناریوها و تفاسیر موسع از ماده ۲۴۸ می تواند در آینده روند اجرای آرای داوری بین المللی را در فرضی که یکی از طرفین اختلاف نهاد روسی و جزو لیست تحریم باشد، دچار تزلزل نماید. واضح است ساز و کار داوری در اختلافاتی که یک طرف آن نهادهای دولتی روسیه یا وابستگان آنها باشد، پیچیده تر خواهد بود. باید همچنان منتظر ماند تا دید در عمل رویه قضایی محاکم روسیه در تفسیر بندهای مختلف ماده ۲۴۸ اصلاحی به چه سمت و سویی خواهد رفت و نیز آنکه رویکرد مراکز بین المللی داوری مطرح در سطح بین المللی و خصوصا در قاره اروپا در این باره چگونه خواهد بود.

انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

بخش چهارم:

حقوق بشر

تالار گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

پنهان ترین جنایت ارتكابی علیه زنان اوکراینی در جنگ روسیه و اوکراین (بخش اول)

کیان بیگلریگی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی و فاطمه تقی پوریان - دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه شهید بهشتی

در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲، روسیه با تهاجم گسترده ای که به اوکراین، همسایه غربی خود نمود، بسیاری از قواعد حقوق بین الملل را نقض کرد. روسیه با نقض حق تمامیت ارضی و استقلال سیاسی اوکراین، مرتکب اقدام تجاوز شده است. تجاوز مفهومی قدیمی در حقوق بین الملل است که به قبل از ایجاد سازمان ملل متحد بر می گردد. مطابق [بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد](#) صراحتاً اعلام شده است که کلیه اعضا در روابط بین المللی خود از تهدید یا توسل به زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشور خودداری خواهند نمود. یکی دیگر از مهم ترین نقض های فاحش اتفاق افتاده در این جنگ، خشونت های جنسی و زیر پا نهادن شدن حقوق زنان می باشد. خشونت های جنسی علیه زنان به ویژه تجاوز جنسی، بدترین و خشن ترین شکل اعمال خشونت علیه زنان در مخاصمات مسلحانه است. مطابق تعریف ارائه شده در [Article 7 \(1\) \(g\)-6 ضمیمه ی اساسنامه دیوان بین المللی کیفری در خصوص عناصر جرم](#)، خشونت جنسی بدان معناست که؛ «مرتکب، عملی با ماهیت جنسی علیه یک یا چند نفر انجام داده یا با زور یا با تهدید به زور یا اجبار، مانند ترس از خشونت، اجبار، آن شخص یا افرادی را وادار به انجام عمل جنسی کرده است. بازداشت، ظلم روانی یا سوء استفاده از قدرت، علیه چنین شخص یا اشخاص یا شخص دیگری، یا با سوء استفاده از محیط اجباری یا ناتوانی فرد یا افرادی برای دادن رضایت واقعی.» بدین منظور در نوشتار حاضر سعی شده است به بررسی خشونت های جنسی و نقض های صورت گرفته علیه زنان در این جنگ پرداخته شود.

شکی نیست که نظامی شدن روزافزون جوامع، ابراز یا تثبیت مجدد قدرت مرد سالار (چه به طور مستقیم از طریق جنگ و چه به طور غیرمستقیم از طریق توسعه فرهنگ های برتری طلبانه و بنیادگرا) مسئول تجاوز جنسی به عنوان یک سلاح جنگی است. جنگ ها ذاتاً ماهیتی جنسیتی دارند و از زمان های بسیار قدیم این چنین بوده است. بیشترین قربانیان جنگ و خشونت، زنان هستند و جنگ مهم ترین عامل نقض حقوق زنان در وسیع ترین اشکال آن است. در هنگام وقوع مخاصمه مسلحانه، قتل و خشونت های جنسی علیه زنان به عنوان بزرگترین دسته از قربانیان جنگ، غیر قابل انکار است و همین باعث می شود که آسیب پذیرترین گروه در هنگام جنگ، زنان و به تبع آنان، کودکان باشند. در شرایط جنگی زنان نه تنها مصون از تبعیض نیستند بلکه تبعیض با خشونت عجین می شود و زنان مجبور به تحمل شرایطی می شوند که اغلب خود در ایجاد آن سهیم نبوده اند. ساختار سنتی جنگ این است که مردان به جنگ می روند، در حالی که زنان در خانه می مانند و از خانواده مراقبت می کنند. علاوه بر این، خود میدان جنگ نیز جنسیتی است؛ در حالی که

مردان کشته می‌شوند، بدن زنان غنیمت جنگی است. دیدگاه رایج در طول تاریخ این بوده است که زنان بخشی از «غنایم» جنگی هستند و سربازان حق استفاده از آنان را دارند. این موضوع عمیقاً در این تصور ریشه دوانده است که زنان دارایی هستند و به عنوان ملکی در اختیار رزمندگان پیروز قرار می‌گیرند. تاریخ بارها نشان داده است که شروع درگیری و جنگ باعث افزایش قرار گرفتن زنان و دختران در معرض جنایات جنگی، به ویژه انواع خشونت‌های مبتنی بر جنسیت، قتل‌های خودسرانه، تجاوز جنسی و قاچاق می‌شود. (اینجا) (در تاریخ ۲۰ دسامبر ۲۰۱۶ [قطعه‌نامه ۲۳۳۱](#) شورای امنیت سازمان ملل متحد به اتفاق آرا توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد به تصویب رسید؛ اعضای شورای امنیت، با شدیدترین عبارات، همه موارد قاچاق انسان را در مناطقی که تحت درگیری‌های مسلحانه قرار دارند محکوم کردند) خشونت جنسی در جریان درگیری‌های مسلحانه به دلایل مختلف، از جمله به عنوان شکلی از شکنجه، ایجاد جراحت، استخراج اطلاعات، تحقیر و ارباب، تخریب جوامع، تحقیر مخالفان، راندن جوامع و گروه‌ها از خشکی، انتشار عمدی HIV و ... مورد استفاده قرار می‌گیرد. در ادامه، زنان مجبور به انجام کار جنسی و بردگی خانگی شده یا ربوده می‌شوند و سپس مجبور به خدمت به عنوان همسر برای پاداش دادن به جنگجویان می‌شوند. (اینجا)

با ورود سربازان روسی به روستاها و شهرهای اوکراین و با توجه به تاریخ غم‌انگیزی که از خشونت علیه زنان در جنگ جهانی دوم و درگیری‌ها در [چچن](#) وجود دارد شاهد جنایات جنسی و نقض حقوق زنان در اوکراین هستیم. [گزارشی](#) از HIAS و VOICE نشان داد که نگرانی‌های اصلی برای زنان و دختران شامل تهدید امنیت فیزیکی، ناامنی غذایی و عدم دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی است. [گزارش‌ها](#) نشان می‌دهند که زنان مورد تجاوز سربازان روسی قرار گرفته‌اند و برخی از آن‌ها بارها مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند. (اینجا) تا ۳ ژوئن ۲۰۲۲ دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل (OHCHR) گزارش‌هایی از ۱۲۴ مورد ادعای درگیری مرتبط با تجاوزات جنسی در سراسر اوکراین - عمدتاً علیه زنان و دختران - دریافت کرده بود و همچنین یک خط تلفن ملی گزارش‌هایی از جنایات مختلف، از تجاوز گروهی گرفته تا اجبار برای تماشای خشونت جنسی که علیه یک شریک زندگی یا یک کودک انجام شده است، دریافت کرده بود. (اینجا) همچنین [گزارش‌هایی](#) مبنی بر تجاوز به زنان پس از اعدام شوهرانشان و یا تجاوز جنسی در حضور اعضای خانواده آن‌ها، گزارش شده است. این تجاوزات به منظور از هم پاشیدن بافت اجتماعی خانواده‌های اوکراینی و نشان دادن قدرت روس‌ها به آن‌ها می‌باشد و درصدد تحقیر زنان اوکراینی؛ و همچنین به منظور تحقیر مردان اوکراینی نیز می‌باشد؛ بدین مفهوم که آن‌ها نمی‌توانند از زنان خود محافظت کنند.

بسیاری از زنان (و کودکان) از اوکراین به عنوان پناهنده به کشورهای همسایه گریخته‌اند. [گزارش‌ها](#) نشان می‌دهد که اکثر پناهندگان اوکراینی به لهستان گریخته‌اند (بیش از ۳,۹ میلیون از ۷,۱ میلیون پناهنده اوکراینی). زنان اوکراینی که

پس از تجاوز توسط سربازان روسی باردار شده اند، در لهستان تحت شرایطی مشابه زنان لهستانی سقط جنین می کنند؛ مخفیانه و اغلب بدون دسترسی به مراقبت های پزشکی مناسب (اینجا)؛ زیرا لهستان قوانین ضد سقط جنین بسیار سختی دارد و زنان اوکراینی که از تجاوزات جنسی روس ها باردار هستند و همچنین متخصصان مراقبت های بهداشتی که به آن ها کمک می کنند، در خطر زندان هستند. عدم ارائه خدمات ضروری به جمعیتی که در جریان درگیری و موقعیت های نزاع و بی ثباتی هستند، می تواند ضربه شدیدی بر گروه های خاصی از جمعیت، از جمله زنان و دختران وارد کند. زنان باردار ناشی از تجاوز جنسی سربازان روسی و همچنین کسانی که در اوکراین باقی مانده اند با چالش دسترسی محدود به دارو و مراقبت های بهداشتی روبرو هستند. همچنین کسانی که از مرزها فرار کرده اند، در هر کشوری که وارد می شوند، با مشکلات سیستم مراقبت های بهداشتی در کشور جدید مواجه می شوند که در نتیجه اجتناب ناپذیر ورود هزاران یا میلیون ها پناهنده در مدت زمان بسیار کوتاه است. استرس ناشی از جنگ و دسترسی محدود به مراقبت های بهداشتی منجر به «عوارض بارداری، زایمان زودرس و مرده زایی» می گردد. در ادامه با توجه به پاندمی کووید-۱۹ باید افزود، در حالی که کووید-۱۹ تأثیر جدی و در برخی موارد ویرانگر بر سیستم های بهداشتی در سراسر جهان دارد، مطالعات نشان می دهد افرادی که از حقوق آن ها به کمترین شکل ممکن محافظت می شود از جمله پناهندگان، آوارگان، جمعیت های متاثر از درگیری و ... احتمالاً در طول یک بحران، مشکلات منحصر به فردی را در دسترسی به مراقبت های بهداشتی جنسی و باروری با کیفیت تجربه می کنند. این مسئله در کنار خشونت جنسی که در حین درگیری ها به طور نامتناسبی بر زنان و دختران اوکراینی تحمیل می شود، آسیب جدی و پایداری را به بازماندگان، خانواده ها و جوامع آن ها وارد و موانع بزرگی برای صلح و توسعه ایجاد می کند.

با این حال، تعداد قابل توجهی از زنان (به ویژه زنان مسن) در اوکراین باقی مانده اند و با توجه به شرایط جنسی و جسمانی شان، برای آن ها خطر تجاوز جنسی توسط سربازان روسی زیاد است. البته باید گفت که برای آن دسته از دختران و زنانی که از مرزها عبور کرده اند نیز تضمینی بر امنیتشان وجود ندارد. زیرا در معرض خطر بالای تجاوز جنسی و استثمار جنسی در فرآیند حمل و نقل و یا خطر قاچاق شدن هستند. این زنان که به دنبال اقامت یا کار هستند، مجبور به تجارت جنسی برای بدست آوردن سرپناه، حمل و نقل و امنیت می شوند. (اینجا)

در بخش دوم، به بررسی سایر اسناد و قطعه نامه های مربوطه پرداخته می شود و در انتها جمع بندی صورت می گیرد.

پنهان ترین جنایت ارتكابی علیه زنان اوکراینی در جنگ روسیه و اوکراین (بخش دوم)

کیان بیگلریگی - دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی و فاطمه تقی پوریان - دانشجوی کارشناسی حقوق دانشگاه شهید بهشتی

زنان و دختران را نباید تنها قربانی درگیری و بی ثباتی دانست. آن ها در طول تاریخ نقشی به عنوان مبارز، بخشی از جامعه مدنی سازمان یافته، مدافعان حقوق بشر، اعضای جنبش های مقاومت و عوامل فعال در فرآیندهای صلح سازی و بازیابی رسمی و غیر رسمی داشته و دارند. (اینجا) در اکتبر ۲۰۲۰، شورای حقوق بشر در [قطعنامه A/HRC/RES/45/28](#) نقش حیاتی زنان را در پیشگیری و حل منازعات و در ایجاد صلح و اعتمادسازی، اهمیت کامل، برابر و معنادار آن ها به رسمیت شناخت. حمایت از زنان در برابر خشونت های جنسی حین مخاصمه مسلحانه، در چارچوب قواعد حاکم بر مخاصمات مسلحانه داخلی و بین المللی که در چارچوب حقوق بشردوستانه بین المللی بیان شده اند، مطرح گردیده است. [کنوانسیون های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹](#) و [پروتکل های الحاقی ۱۹۷۷](#) مهم ترین چارچوب های حمایتی موجود از غیر نظامیان به خصوص زنان و کودکان (بدون اینکه بر مسئله جنسیت به طور خاص متمرکز باشد) در زمان جنگ می باشد. از جمله اسناد بین المللی که در رابطه با خشونت هایی که در طول بازداشت زنان یا در زمان درگیری های مسلحانه داخلی و بین المللی یا علیه زنان پناهنده و فاقد مکان، به کار گرفته می شود، [کنوانسیون منع و مجازات کشتار دسته جمعی \(ژنوساید\) مصوب ۱۹۴۸](#) است. در کنار این قواعد، اسناد مصوب سازمان ملل متحد مانند [اعلامیه ۱۹۷۴ مجمع عمومی](#) پیرامون حمایت از زنان و کودکان در موقعیت های اضطراری و مخاصمات مسلحانه، [قطعنامه ۱۹۷۹ مجمع عمومی](#) در مورد وضعیت های اضطراری و مخاصمات مسلحانه و [قطعنامه ۱۳۲۵ شورای امنیت](#)، به حمایت از زنان در زمان وقوع مخاصمات و به خصوص خشونت جنسی علیه آن ها پرداخته اند.

بر خلاف رویکرد محاکم کیفری بین المللی، اسناد حقوق بشری نسبت به خشونت جنسی، رویکرد کلی اتخاذ کرده اند. با نگاهی به اسناد حقوق بشری مشاهده می شود که اگر چه [کنوانسیون ۱۹۷۹ رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان](#)، [کنفرانس جهانی زن در نایروبی کنیا مصوب ۱۹۸۵](#) و [اعلامیه نهایی کنفرانس وین ۱۹۹۳](#)، خشونت علیه زنان را مورد توجه قرار می دهند، اما می توان گفت تا قبل از تصویب [اعلامیه خشونت علیه زنان در سال ۱۹۹۳](#)، در هیچ یک از اسناد بین المللی به خشونت جنسی علیه زنان به طور خاص پرداخته نشده بود. اما تصویب اساسنامه دیوان بین المللی کیفری قطعاً نشان دهنده پیشرفت بزرگی در زمینه امکان تعقیب کیفری طیف وسیعی از جرایم جنسی و جنسیتی است. اساسنامه رم شامل مقرراتی برای خشونت جنسی به عنوان جنایات علیه بشریت ([Art. 7\(1\)\(g\)](#)) (اولین حکمی که

تجاوز جنسی را به عنوان یک جنایت علیه بشریت محکوم نمود، رای آکایسو در سال ۱۹۹۸ در دادگاه رواندا می باشد» و جنایات جنگی (Art. 8(2)(b)(xxii)) می باشد. برای اولین بار در حقوق کیفری بین المللی، اساسنامه نه تنها تجاوز جنسی و فحشای اجباری را فهرست می کند، بلکه چندین جنایت خاص علیه بشریت و جنایت جنگی از جمله تجاوز جنسی، بردگی جنسی، تن فروشی اجباری، بارداری اجباری و عقیم سازی اجباری را برشمرده است. در سال ۲۰۰۸، شورای امنیت قطعنامه مهم ۱۸۲۰ را به تصویب رساند که اولین قطعنامه در خصوص خشونت جنسی در موقعیت های درگیری بود. چندین قطعنامه متعاقب آن، ۱۸۸۸ (۲۰۰۹)، ۱۸۸۹ (۲۰۰۹) و ۱۹۶۰ (۲۰۱۰) از سوی شورای امنیت، بر پیشگیری و پاسخ به خشونت جنسی مربوط به درگیری متمرکز شده اند. برخی از قطعنامه های شورای امنیت به صورت عام (مانند قطعنامه ۱۲۹۶) و برخی مانند قطعنامه ۱۳۲۵ (۲۰۰۰)، قطعنامه ۱۸۸۸ (۲۰۰۹)، قطعنامه ۲۱۰۶ (۲۰۱۳) به طور خاص، حمایت از حقوق انسانی زنان در جریان درگیری های نظامی را الزام آور کرده اند. در قطعنامه ۲۲۴۲ (۲۰۱۵) شورای امنیت، اشاره شده است که اعمال خشونت جنسی و جنسیتی می تواند به عنوان یک تاکتیک تروریسم مورد استفاده قرار گیرد. در قطعنامه ۲۴۶۷ که در سال ۲۰۱۹ به تصویب رسید، شورای امنیت خواستار اتخاذ رویکردی با محوریت بازماندگان در پیشگیری و پاسخ به خشونت جنسی در موقعیت های درگیری و پس از آن شد.

از جمیع مطالب فوق، اعمال ارتکاب یافته از سوی روسیه مسلماً نقض تعهدات بین المللی اش می باشد و روسیه با نقض تعهدات بین المللی خود، ناقض حقوق بین الملل است و مطابق ماده ۱ پیش نویس مواد راجع به مسئولیت دولت ها برای افعال متخلفانه بین المللی ۲۰۰۱ مسئولیت بین المللی دارد. اما همانطور که در ماده ۵۸ پیش نویس مواد راجع به مسئولیت دولت ها برای افعال متخلفانه بین المللی ۲۰۰۱ و بند ۴ ماده ۲۵ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری قید شده است، مسئله مسئولیت فردی افراد ناقض تعهدات بین المللی متفاوت از مسئولیت بین المللی دولت ها است و مسئولیت کیفری فردی نباید بر مسئولیت دولت ها به موجب حقوق بین الملل تاثیر بگذارد. باید خاطر نشان کرد، همانطور که دادگاه نظامی بین المللی نورنبرگ در ۱۹۴۶ اظهار داشت: «جرایم ارتكابی علیه حقوق بین الملل توسط اشخاص ارتكاب می یابند و نه شخصیت های انتزاعی و تنها با مجازات مرتکبان آن جرایم است که می توان مقررات حقوق بین الملل را اجرا کرد.» همچنین مطابق ماده ۲۷ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری، موقعیت رسمی نمی تواند عذری برای مسئولیت کیفری فردی که شخص به موجب حقوق بین الملل دارد تلقی شود. در ۲۴ ژوئن ۲۰۱۳، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۲۱۰۶ را به منظور پایان دادن به مصونیت از مجازات برای بلایایی که تعداد زیادی از زنان را تحت تاثیر قرار می دهد، تصویب کرد. همچنین یک سیگنال قوی به عاملان خشونت جنسی در درگیری ارسال کرد که جنایات آن ها قابل تحمل نخواهد بود. البته بدیهی است صدور قطعنامه ها به تنهایی سرنوشت زنان را به عنوان اصلی

ترین قربانیان منازعات مسلحانه تغییر نمی دهد. بدین منظور برای جلوگیری از ارتکاب مجدد این جرایم و ارباب جهانی باید عاملان این جنایات مورد مجازات قرار گیرند. با توجه به اینکه فلسفه ایجاد دیوان بین المللی کیفری محاکمه عاملان جدی ترین جرایم از نظر جامعه بین المللی در کل است و صلاحیت رسیدگی به آن ها را با شرایط مقرر در اساسنامه خود داراست، باید با توجه به فراگیر و جدی بودن جنایات صورت گرفته از سوی روسیه، توسط دیوان بین المللی کیفری مورد بررسی و پیگرد قانونی قرار گیرند که البته دفتر دادستان دیوان بین المللی کیفری در حال حاضر در حال [تحقیق](#) در مورد جنایات تحت صلاحیت خود است که در درگیری اوکراین و روسیه انجام شده است.

دیوان کیفری بین المللی به عنوان مهم ترین مرجع قضایی کیفری موجود در عرصه بین المللی اگر چه در رسیدگی به جنایات جنسی در اساسنامه، در مرحله تحقیقات و گردآوری ادله، احضار شهود، مشارکت قربانیان در فرایند رسیدگی، جلب متهمین سعی کرده تا به نحوی کارآمدتر عمل کند و بر مشکلات پیش روی محاکم کیفری بین المللی پیشین فائق آید، اما هم چنان با ضعف عملکردی در برخی موارد مواجه است. اتهامات مربوط به خشونت جنسی در پرونده های دیوان کیفری بین المللی به دلایل مختلف در تمام مراحل دادرسی شکست خورده است. براساس پرونده های بررسی شده در این دیوان، چرایی شکست اتهامات خشونت جنسی عبارتند از: ۱. عدم اولویت بندی تحقیقات خشونت جنسی ([پرونده لوبانگا](#)) ۲. استانداردهای دوگانه «چالش های ایجاد پرونده های خشونت جنسی قوی» ([پرونده کاتانگا](#)) ۳. درک نادرست مفهومی خشونت جنسی ([درخواست دادستان برای رفع مهر و موم حکم بازداشت ژان پیر بمبا](#))

در پایان باید خاطر نشان کرد که هنوز راه طولانی و سختی در پیش است. همانطور که پیلای کمیسر عالی اسبق حقوق بشر سازمان ملل [بیان کرد](#): «شرایط در سوریه و جمهوری آفریقای مرکزی نشان داد که چگونه حفاظت از حقوق زنان در طول جنگ همچنان یک چالش است. فرآیندهای حاکمیت قانون و عدالت انتقالی، به ویژه برای جلوگیری از تکرار، بسیار مهم هستند.» در این زمینه، مشارکت کامل زنان در راهبردهای عدالت جنسیتی اهمیت ویژه ای دارند. شورای امنیت در ۲۰۱۳ [قطعنامه ۲۱۲۲](#) را تصویب کرد که تدابیر قوی تری را برای مشارکت زنان در تمام مراحل پیشگیری، حل و فصل و بازیابی منازعات در نظر می گیرد. عدم اعلام وقوع خشونت جنسی از سوی قربانیان، همواره یک مانع در آغاز به کار محاکم کیفری بین المللی بوده است. ترس از مورد خشونت واقع شدن و همراه داشتن برچسب قربانی تجاوز بودن، نه تنها در جوامع مرد سالار و نابرابر، بلکه در تمامی جوامع، ضمن آنکه ابزاری برای ممانعت از مشارکت و حضور اجتماعی زنان بوده، امکان اعلام وقوع خشونت جنسی علیه آن ها را نیز از زنان سلب می کند. بدین منظور برای محکومیت های تجاوز جنسی، تأثیرات دراز مدت سلامت جسمی و روانی تجاوز جنسی بر

قربانیان، باید به عنوان یک عامل تشدیدکننده مجازات و غرامت در نظر گرفته شود. درانتها امید است با محاکمه عاملان این فجایع انسانی و ناقضین حقوق زنان مورد آزار قرار گرفته، درسی برای آیندگان باشد که دیگر شاهد تکرار این قبیل مسائل در جامعه بین المللی نباشیم.

ناتار گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

موازنه قدرت در پوشش حمایت از حقوق اقلیت ها این بار در اوکراین

دکتر امینه مؤیدیان - پژوهشگر حقوق بین الملل و مدرس دانشگاه

به دنبال فروپاشی شوروی سابق، منابع و ظرفیت‌های روسیه به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت و این کشور بخش اعظمی از نفوذ ژئوپلیتیکی، جایگاه سیاسی، قدرت اقتصادی و توانمندی‌های نظامی خود را از دست داد. در این شرایط، روسیه نه تنها کوچک‌تر شده بود، بلکه خود را در وضعیت ژئوپلیتیکی جدید می‌دید که باید از ادعای کشور «اوراسیایی» که نیروی متوازن کننده و حلقه اتصال شرق به غرب است، دست می‌کشید. در همین دوران که روسیه غرق در بحران و نابسامانی بود، تمام تلاش غرب بویژه آمریکا این بود که مانع تجدید حیات روسیه شود. در واقع با همین هدف بود که غریبان قدم به قدم در اطراف روسیه شروع به پیشروی کردند و از راه‌های گوناگون نظیر الحاق جمهوری‌های سابق شوروی به ناتو، نفوذ در گرجستان، تکه تکه کردن یوگسلاوی سابق و استقرار پایگاه‌های سپر دفاع موشکی در جمهوری‌های لهستان و چک خشم روسیه را برانگیختند. اما روسیه آن زمان در موقعیتی نبود که به این رفتارها واکنش نشان دهد و تنها با روی کار آمدن «ولادیمیر پوتین» بود که گام‌های بلندی در جهت احیای قدرت روسیه برداشته شد و بار دیگر قدرت روسیه در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی احیا شد. (عبدالکریم شاحیدر و امینه مؤیدیان، وضعیت حقوقی دولت‌های خودخوانده در حقوق بین‌الملل، ۱۳۹۴: ۱۲۷). در همین راستا روسیه در اولین گام تلاش کرد با شناسایی جمهوری‌های خودخوانده اوستیای جنوبی و آبخازیا به بهانه حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی اقلیت‌های آن‌ها، به کشورهای غربی بخصوص آمریکا نشان دهد که روسیه دیگر بر سر منافع خود در منطقه پیرامونش مصالحه نخواهد کرد و از سوی دیگر با شناسایی کشورهای خودخوانده پیش گفته، تبعات اتخاذ سیاست خارجی غرب گرایانه و روس‌گرایانه را به گرجستان گوشزد نماید.

یک مقایسه اجمالی بین عملکرد روسیه در گرجستان و اقدامات چند سال اخیر این کشور در اوکراین در شناسایی جدایی طلبان شبه جزیره کریمه در سال ۲۰۱۴ طی انجام عملیات نظامی با همراهی مقامات محلی هوادار روسیه و بعد از آن برگزاری همه‌پرسی و الحاق آن به سرزمین خود و همچنین اقدام ۲۰۲۲ مسکو در شناسایی ایالات جدایی طلب لوهانسک و دونتسک ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که سناریوی توازن قدرت میان روسیه و غرب بعد از اقدامات غرب و آمریکا در افغانستان، مجدداً در حال رخ دادن است. شامگاه ۲۱ فوریه ولادیمیر پوتین در جریان یک نطق آتشین و حماسی، استقلال دونتسک و لوهانسک، دو منطقه جدایی طلب شرق اوکراین را به رسمیت شناخت. اکنون در شرق اوکراین و کنار مرزهای روسیه دو سرزمین خواهان خودمختاری هستند که از نظر روسیه دو کشور مستقل محسوب می‌شوند و روسیه با ارسال نیروی نظامی به این مناطق درصدد برآمده که خطر پیروزی اوکراین و کنترل

دوباره این سرزمین‌ها را کاهش دهد. در توضیح بیشتر اقدامات اخیر روسیه باید گفت: در اوایل سال ۲۰۱۴ اعتراضات گسترده کی‌یف و سراسر اوکراین را در بر گرفت. نتیجه این اعتراضات برکناری «ویکتور یانوکوویچ» رئیس‌جمهور طرفدار مسکو بود. در اوکراین قدرت به دست کسانی افتاده بود که تمایل داشتند تا کشور را هر چه بیشتر به سمت غرب و اتحادیه اروپا بکشانند. روسیه قادر به هضم تحولات جدید اوکراین نبود و در واکنش، به شبه جزیره کریمه حمله کرد و آن را ضمیمه خاک خود ساخت و در ادامه همین پروسه به شناسایی جمهوری‌های خودمختار یاد شده پرداخت.

در حقیقت، روسیه بار دیگر و این بار با اشغال و تجاوز به خاک اوکراین که در تلاش برای عضویت در ناتو است، خواست و نقش خود را به عنوان موجودیتی قاعده ساز در معادلات بین‌المللی و نه پیرو قواعد تعریف شده‌ی غرب یادآور شده است. (نوذرشفیعی و مسعودرضائی، جنگ روسیه و گرجستان: زمینه‌ها و محرک‌های اثرگذار، ۱۳۹۰: ۴۱).

چنین رویکردی در اقدامات دول غربی و در رأس آن‌ها دولت ایالات متحده آمریکا در اروپای شرقی و خاورمیانه نیز دیده می‌شود. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، مشاهده می‌شود که واشنگتن سیاست پیشروی به مرزهای قطب پیشین را با سرعتی روزافزون دنبال می‌کند. زیرا از یک سو نگران شکل‌گیری و احیای مجدد اتحادی از دولت‌های بلوک شرق است و از سوی دیگر تلاش می‌کند روند جهانی سازی را به نفع خویش تسریع کند. همراهی جهت عضویت در ناتو و همچنین کمک به فروپاشی و تسهیل روند واگرایی کشورهای بزرگ از طریق تجزیه آنها از جمله راهکارهای مهم واشنگتن، در استیلا سیاسی بر سرزمین‌های بجای مانده از اتحاد شوروی سابق است. با نگاهی اجمالی به حوادث سیاسی چند دهه گذشته به راحتی می‌توان ردپای واشنگتن را در فروپاشی یوگسلاوی سابق و دیگر اتحادیه‌های اقتصادی و نظامی در اروپای شرقی دید.

لازم به ذکر است که بحران بالکان و پیدایش کشور خودخوانده کوزوو و شناسایی آن در مراحل ابتدایی توسط ایالات متحده منافع متعددی برای این کشور و همپیمانانش در پی دارد. مهم‌ترین آن‌ها این که آمریکا برای حفظ حضور نظامی خود در اروپا و تبیین ضرورت آن به توجیحات تازه‌ای نیاز دارد. در این صورت واشنگتن بایستی به فکر چاره‌جویی برآید و یک کشور دست‌آموز در قلب اروپا تدارک بیند که به عنوان یک «پایگاه خودی» تمامی تحولات و جزئیات آن را مستقیماً و انحصاراً آمریکا مدیریت نماید و ابتکار عمل را به طور مطلق در اختیار داشته باشد. (طیبه واعظی، تحول مفهوم شناسایی بین‌المللی دولت‌ها با تأکید بر شناسایی بین‌المللی اوستیای جنوبی و آبخازیا، ۱۳۸۷: ۱۰۹). بر هیچ کس پوشیده نیست که اقدامات اخیر آمریکا و همپیمانانش در افغانستان خود حکایتی دیگر از این داستان است.

حال این سوال اساسی مطرح می‌شود که در میان این تقابل‌ها و تعارض منافع‌ها، جایگاه حقوق بین‌الملل چگونه است؟ اکنون اقدام روسیه در تجاوز به خاک اوکراین یک‌بار دیگر حقوق بین‌الملل را به چالش کشانده و جامعه بین‌المللی را در بهت و حیرت فروبرده است به ویژه که در تمامی نزاع‌ها و درگیری‌های مورد اشاره و به ویژه قضیه مورد بحث اصل عدم مداخله به وضوح نقض گردیده است. در همه‌ی قضایای فوق‌الذکر دولت‌های روسیه و ایالات متحده آمریکا همواره حمایت از اقلیت‌های جدایی‌طلب و حقوق و آزادی‌های نقض شده آن‌ها را موجبی برای مداخله در امور داخلی کشور متروپل برشمرده و در ادامه به بهانه حمایت از حقوق این گروه از اقلیت‌ها اقدام به تجاوز به خاک کشور مورد نظر نموده‌اند. اما آیا به راستی حقوق بین‌الملل حمایت از جدایی‌طلبی و خواست اقلیت‌های جدایی‌طلب را به رسمیت می‌شناسد یا خیر؟

پس از جنگ جهانی اول، گروه‌های اقلیت به ویژه در قاره اروپا تحت نظارت جامعه ملل از حمایت‌های بی‌سابقه برخوردار شدند. در این دوران دولت‌ها برای کاستن از آثار منفی تغییرات وسیع مرزی و سرزمینی در قاره اروپا و برخی نواحی دیگر جهان، نظامی را برای حمایت از اقلیت‌ها به وجود آوردند که شالوده اساسی نظام فعلی حمایت از اقلیت‌ها را در حقوق بین‌الملل کنونی شکل می‌دهد. (ستار عزیز،، حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل، ۱۳۹۴: ۲۰).

نظام حمایت از اقلیت‌ها از گذشته تا به امروز از محاسن و امتیازات خاصی برخوردار بوده و است، ولی متأسفانه نتوانسته مانع سوء استفاده‌های سیاسی برخی دولت‌ها شود. مثلاً دولت آلمان در طول دوران دو جنگ از اهرم اقلیت‌ها به عنوان عامل فشار علیه دیگر دولت‌ها استفاده می‌نمود کما اینکه امروزه می‌بینیم ابرقدرت‌های شرق و غرب نیز همین نظام را چون ابزاری در جهت رسیدن به اهداف توسعه‌طلبانه و سلطه‌جویانه خویش بکار می‌گیرند و اعمال متخلفانه خود را در چارچوب همین نظام موجه جلوه می‌دهند.

اما واقعیت چگونه است؟

یکی از مطالبات گروه‌های اقلیت قومی یا زبانی و یا گروه‌های بومی که به صورت مجتمع در ناحیه‌ای از کشور سکونت دارند و در مواردی مشکلات خاص سیاسی و اجتماعی در کشور پدید می‌آورند، ادعای تشکیل کشور مستقل و یا الحاق به کشور خویشاوند است که موضوع «جدایی‌طلبی» را مطرح می‌سازد. این ادعا عموماً بر اساس «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» مطرح می‌گردد.

در مذاکرات مربوط به تدوین نظام حقوق اقلیت‌ها در برست - لیتوسک، دولت‌های شرکت کننده در مذاکرات اعلام نمودند: «حمایت از اقلیت‌ها، بخشی اساسی و لاینفک از حق تعیین سرنوشت خلق‌هاست.» (C. A. Macartney, National States and National Minorities, 1968, Russell & Russell, p 212).

نویسندگان و متخصصان حقوق اقلیت‌ها نیز بر این ارتباط و پیوستگی گواهی داده‌اند. کاپوتورتی در گزارش خود به کمیسیون فرعی منع تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها چنین خاطر نشان نمود: «حق تعیین سرنوشت و حقوق اقلیت‌ها دوری یک سکه‌اند.» (Patrick Thonberry, Self-Determination, Minority, Human Rights, 1989: 867)

علاوه بر این، اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای متعدد دیگری نیز، گاهی صریح و گاهی به صورت ضمنی لزوم حراست و حمایت از حقوق اقلیت‌ها و حق آنها در تعیین سرنوشتشان را مورد اشاره قرار داده‌اند. بند ۳ ماده ۱ و ماده ۵۵ منشور به طور کلی به این موضوع اشاره دارند. میثاق حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ نیز در ماده ۲۷ خود از اقلیت‌های مذهبی، نژادی و زبانی در تعیین سرنوشتشان حمایت کرده است. (حسام الدین لسانی، جایگاه اقلیت‌ها در حقوق بین‌المللی بشر، ۱۳۸۲: ۱۳۳).

ماده ۲۷ این میثاق چنین اشعار می‌دارد: در کشورهایی که اقلیت‌های قومی، مذهبی و زبانی وجود دارند، حق اشخاص متعلق به چنین اقلیت‌هایی بر بهره‌مندی از فرهنگ خود، اظهار و تدین به مذهب خویش یا به کارگیری زبانشان، در اجتماع با سایر اعضای گروه نبایستی مورد انکار قرار گیرد.

اعلامیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، مذهبی و زبانی ۱۹۹۲ ملل متحد، هم اکنون مهم‌ترین سند بین‌المللی در حمایت از حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های مختلف به شمار می‌رود. ماده ۴ اعلامیه در بیان اهمیت و لزوم بهره‌مندی کامل اقلیت‌ها از تمامی حقوق بشر و برابری کامل در برابر قانون واژه‌پردازی نموده است.

با توجه به مفاد اسناد پیش‌گفته می‌توان گفت، در نسبت‌سنجی بین حقوق اقلیت‌ها و حق تعیین سرنوشت، اصولاً حق تعیین سرنوشت از آن تمام مردمان یک سرزمین است و گروه‌های اقلیت مستقر در یک سرزمین نمی‌توانند به این حق از منظر اقلیتی خود استناد نمایند. گروه‌های اقلیت جزء افراد ملت بوده و می‌توانند در کنار سایر افراد ملت از این حق برخوردار گردند و در کنار آن حقوق فرهنگی آنها در کلیه اسناد بین‌المللی مربوط، از حیث تفاوت و تمایز با سایرین مورد تأکید مؤکد قرار گرفته است. در نتیجه، یک گروه اقلیت نمی‌تواند اصل حق تعیین سرنوشت را مستمسک خود قرار داده و از آن برای استقلال یا تعیین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مستقل بهره‌برد. بر این تفسیر و برداشت در رویه بین‌المللی نیز تأکید گردیده و بی‌اعتباری جدایی‌خواهی اقلیت‌ها به استناد حق تعیین سرنوشت در رویه دولت‌ها نیز تثبیت شده است. برای نمونه وضعیت منطقه «کبک» در کانادا، «چچن» در روسیه مؤید عدم مشروعیت استناد به حق تعیین سرنوشت برای جدایی است. دیوان عالی کانادا با استفاده از نظریات مشورتی علمای برجسته حقوق بین‌الملل از جمله قضات دیوان بین‌المللی دادگستری و کمیسیون حقوق بین‌الملل اعلام کرد که «خلق کبک» در نظام کنونی حقوق بین‌الملل از جنبه

خارجی حق تعیین سرنوشت محروم است. زیرا حق تعیین سرنوشت در چارچوب احترام به تمامیت ارضی دولت‌های موجود تکامل یافته است و در تمامی اسناد بین‌المللی به ممنوعیت خدشه‌دار کردن تمامیت ارضی دولت‌ها اشاره گردیده است. (حسین خلف‌رضایی و ولی‌الله حیدرنژاد و حمید و ناصری منشاوی، بررسی تطبیقی نسبت حق تعیین سرنوشت و حقوق اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل و نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۶: ۶۷۳)

آنچه مسلم است این که امروزه دیدگاه حقوق بین‌الملل در قبال حق تعیین سرنوشت اقلیت‌ها بسیار محتاطانه است. در این رویکرد، مرزهای دولت‌های تثبیت شده یک واقعیت انکار ناپذیر و حق تعیین سرنوشت جز در موارد استثنائی خروج از استعمار و تسلط رژیم‌های نژاد پرست، تنها با احترام به اصول اساسی حقوق بین‌الملل از جمله اصل عدم مداخله و اصل حفظ تمامیت ارضی دولت‌ها قابلیت اعمال دارد.

اکنون دوباره این سؤال مطرح می‌گردد که آیا کشورهای نظیر روسیه و ایالات متحده از چگونگی نظام حقوقی حمایت از اقلیت‌ها بی‌اطلاعند؟ پاسخ قطعاً منفی است ولی این سؤال که پس چرا جامعه بین‌المللی متأسفانه مکرراً شاهد نقض اصول اساسی و قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام از جانب آنهاست، ما را به این نتیجه و پاسخ رهنمون می‌سازد که دولت‌های مزبور با هدف حفظ جایگاه و حداقل در راستای متوازن ماندن قدرت‌شان در برابر یکدیگر چنین اقداماتی را اتخاذ می‌نمایند و با طرح حمایت و صیانت از حقوق اقلیت‌ها تلاش می‌نمایند به عملکرد خود جلوه‌ای حقوقی ببخشند.

بخش پنجم:
مقالات انگلیسی

نیلار گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

How can the UNSC expel Russia?

Issa Adeli - Political Researcher

The Ukraine war is the latest example of the UN's passiveness in dealing with an international crisis, and also one of the blatant examples of ignoring the organization's position, in which Russia did not even bother to ask for UN permission.

Criticizing this inaction, Volodymyr Zelensky, Ukrainian President, asked United Nations Security Council (UNSC) to expel Russia. Logically and legally, this is not possible, due to Russia's veto power in the Council, as White House Press Secretary, Jen Psaki, said in reaction to Zelensky's plea ([link](#)). However, there are some legal mechanisms that in certain circumstances and if members agree, can be exploited as a legal cover to stop Russia from using its veto power. Here, the topic is not the desirability, but the possibility of such options and this essay intends to show that the problem is not Russia's veto power in UNSC, but the lack of consensus among other great powers.

According to article 6 of the Charter of the United Nations, "A Member of the United Nations which has persistently violated the Principles contained in the present Charter may be expelled from the Organization by the General Assembly upon the recommendation of the Security Council." ([link](#)). The first question is how to prove that a member has violated the principles of the Charter. It has ample room for interpretation. For example, if one says Russia violated the principles of the Charter because of the invasion of Ukraine, then so did the US by the invasion of Iraq in 2003. The Americans may argue that the invasion of Iraq was a preemptive strike. Similarly, Russia may now claim that, given Ukraine's approach towards NATO, and since it considers NATO as an enemy, the invasion of Ukraine was a preemptive move and was done according to the right of self-defense, based on Article 51 of the UN Charter ([link](#)). But the Americans can still refer to the resolutions adopted against Iraq and consider themselves implementing UN resolutions, while the Council has not adopted any resolution against Ukraine. Russia, on the other hand, sees its action not as a war, but as a "special military operation", and therefore does not see any need for a UNSC authorization. Nonetheless, in an unprecedented statement, UN Secretary-General Antonio Guterres described Russia's decision to recognize the independence of Donetsk and Luhansk as being "a unilateral measure that conflicts directly with the principles of the Charter of the United Nations" ([Link](#)).

But even if it had been concluded that the Russian military invasion of Ukraine was a violation of the principles of the Charter, according to the same Article, the decision to expel Russia would have needed the recommendation of the Security Council and Russia's veto simply would stand in the way. However, there are actually some legal paths that the Council can follow to circumvent Russia's veto power. Here are some of them.

- 1) Amending Article 23 of the Charter: at the very beginning of Russia's invasion, US Congress asked that UNSC amend Article 23 of the UN Charter ([link](#)). Article 23 of the Charter, which the United States seeks to amend underlines that: "The Security Council shall consist of fifteen Members of the United Nations. The Republic of China, France, the Union of Soviet Socialist Republics, the United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland, and the United States of America shall be permanent members of the Security Council. The General Assembly shall elect ten other Members of the United Nations to be non-permanent members of the Security Council, due regard being specially paid, in the first instance to the contribution of Members of the United Nations to the maintenance of international peace and security and to the other purposes of the Organization, and also to equitable geographical distribution" ([link](#)).

The Americans argue that Russia's invasion of Ukraine has called into question "the contribution of Members of the United Nations to the maintenance of international peace and security and to the other purposes of the Organization". Also, as paragraph 2 of Article 27 of the Charter states, "decisions of the Security Council on procedural matters shall be made by an affirmative vote of nine members" ([link](#)), and because Americans believe that the amendment of this clause is a procedural matter, a simple majority is enough to conclude and Russia cannot veto it.

However, the problem with this argument is that the first part of article 23 precisely named all permanent members of the UNSC. The subsequent provisions that have been mentioned are for non-permanent members unless one wants to extend such provisions to the previous sentence. The other problem is that according to article 108 of the UN Charter, amendments to the present Charter will come into force only when all the permanent members of the Security Council ratify them in accordance with their respective constitutional processes ([link](#)). Therefore, the American attorneys must first prove that this amendment is really a procedural matter.

2) Russia is not the Soviet Union: Ukrainian ambassador to the UN maintained that there is no Russian Federation in Article 23 of the UN Charter, and it has been referred to as the "Union of Soviet Socialist Republics" ([link](#)). After the collapse of the Soviet Union, Yeltsin told US Secretary of State, James Baker that Russia would grab the Soviet seat at the Council meeting. It surprised Baker because Russia had not declared independence and did not re-apply for membership. Now, the Ukrainian ambassador says, as, after the dissolution of Yugoslavia and Czechoslovakia, their constituent parts re-applied for membership, Russia had no right to solely occupy the Soviet seat.

The legitimacy of Russia's taking of the Soviet seat depends on whether one considers the collapse of the Soviet Union as its extinction or the separation of its components. Such a dispute was provoked in 1949 when the Chinese Communist Party seized power from the Republic of China, and it continued until 1971 when finally, the seat was given to the People's Republic of China (PRC). Heit Brown argues that the gradual acceptance of the PRC by the world resolved the dispute about China. Therefore, he recommends that Ukraine should seek to make members accept its argument because everything depends on the opinion of others. If members gradually accept it, Russia's position on the Security Council will be called into question ([link](#)). But the problem here is that the UN Charter still mentions the Republic of China and they will have a hard time persuading China to give its affirmative vote on this issue.

3) Voting in the absence of Russia: the third paragraph of Article 27 of the UN Charter says "decisions of the Security Council ... shall be made by an affirmative vote of nine members, including the concurring votes of the permanent members" ([link](#)). This implies that the veto must be expressed explicitly to prevent the decision of the council, and the absence or refusal to vote is not a veto. The International Court of Justice has upheld this view in several cases. In fact, from January to August 1950, the Soviet Union refused to attend Council meetings to protest the presence of the representatives of the Republic of China (instead of the PRC), and in that period, the council could pass two resolutions, one of which was a legal basis for intervening in the Korean peninsula ([link](#)).

In the same manner, if members, in the absence of Russia, decide to recommend United Nations General Assembly (UNGA) expel Russia from the Security Council, that decision could take effect based on the Council's past course of action. But how can they prevent the Russian envoy from attending the UN headquarters in New York?

One option is that the US decides to ban Russia's representatives from entering the US soil. This is considered illegal by some countries under the US-UN agreement, but the US Congress held that it will prevent UN diplomats from entering the United States if it is identified as a "threat to national security" ([link](#)). In the same manner, the United States can prevent Russian diplomats from attending Security Council meetings if it recognizes them as a threat to its national security. The cooperation of China, along with another 7 members of the 15-member Security Council is required to pass the resolution in Russia's absence.

- 4) Suspension of Russia's vote in the UN: Article 19 of the UN Charter says "A Member of the United Nations which is in arrears in the payment of its financial contributions to the Organization shall have no vote in the General Assembly if the amount of its arrears equals or exceeds the amount of the contributions due from it for the preceding two full years" ([link](#)). Thus, it is possible that Russia might not be able to pay its dues to the UN as a result of the international sanctions, and its vote in the Security Council might be suspended after a while.
- 5) Dissolution of the Council and establishing a new one: Ukrainian President Volodymyr Zelensky, in his video speech to the UNSC, called on members to either expel Russia from the Council or dissolve the Council and work for peace ([link](#)). Given that the first request is not possible in the current situation, this statement implies that UNSC should dissolve itself. The dissolution of the Security Council does not necessarily require the dissolution of the United Nations as a whole. The UN has many other organs. Previously, the Council of Trustees, to which six articles of Chapter 13 have been devoted was dissolved without any blow to the UN as a whole. The fact is that the United Nations is functioning more because of its other pillars than the UNSC, and it is only its Security Council that is unable to do its job. This is not the case only today. The Security Council has been unable to carry out its intended tasks for most of its lifetime, and its dissolution could put an end to many criticisms of the UN. Moreover, it helps to galvanize other members into thinking more seriously about reforming the UNSC. This might increase the likelihood of agreement on proposals. Also, it is conceivable that UNGA would undertake more of the Council's tasks in this situation, which would be like the extension of UNGA resolution 377, the so-called "Uniting for Peace" resolution ([link](#)).

At the end, it must be reiterated that this essay was only a legal debate and that the political feasibility of such options depends heavily on the participation of a large

number of UN members, more importantly, other permanent and non-permanent members of UNSC. However, this debate in the international community can affect Russia's rhetoric on the war in Ukraine and push it to adhere to the principles of the United Nations set out in Chapter One of its Charter, such as the principle of "territorial integrity or political independence of any state" ([link](#)). It has been said many times that the UNSC could not intervene in the Ukraine crisis because of Russia's veto power. But as we saw in the Iraq war, 2003, nothing can stop the United Nations from playing a normative role in the balance of soft power, although sometimes it requires making difficult decisions like expelling members. This is the most viable option for the UN for now.

گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

UN Principles, Decentralization, and the War in Ukraine

Issa Adeli - Political Researcher

The war in Ukraine unraveled new trends in global security. Simple weapons in the first weeks of the war were of decentralized nature that could be used with minimum training. They made “citizen soldiers”, just like “citizen journalists”, out of ordinary people right off the bat. Another trend of decentralization is transnational sanctions which are initiated by increased global interdependencies in people-to-people communications, unlike international sanctions which are state-to-state or top-to-bottom.

These two trends both have enabled citizens to be more proactive on the battlefields and beyond. But there is a problem: as they are highly decentralized and in a more network-like manner rather than being hierarchal, they need a unifying discourse for actors to cooperate, more than if it was a formal arrangement. Although the discourse of territorial integrity and political independence have a history of centuries, the United Nations (UN) effectively promoted it after the Second World War and it is now playing an important role here.

In the early days of the war in Ukraine, some people asked why this war grabbed more attention than others like War in Yemen or Afghanistan. Russia’s invasion violated the most important principle of the United Nations, principle of territorial integrity and political independence, more well-established than human rights or humanitarian principles. For seven decades, the UN has been based on this discourse and now it is unifying people in Ukraine and around the world with its formidable power.

Discourse and the War

Discourse is the practice of imbuing reality with meaning. No social practice, including war, is discourseless ([link](#)). Discourse is not an intention but the structural force that shapes intentions. While discourse is usually created by power and can be controlled by it, its internal logic and the context are also important. After WW2, the principles underpinned by the UN, such as respecting "territorial integrity or political independence", embodied in the first chapter of the UN Charter ([link](#)), created a security discourse among citizens of nations, which now came to help Ukraine in this war. This discourse convinced people in Ukraine and around the world that whatever Russia’s geopolitical concerns, nothing can justify violating a country’s territorial integrity.

Nearly eight months into this war, it has become clear that Russia will not win. As announced before February 24, 2022 ([link](#)), Putin's four objectives of this war were: denazification, which means regime change; demilitarization, which means limiting the Ukrainian army; neutralizing Kyiv, which means preventing Ukraine from joining NATO; and finally gaining the Ukrainian government's recognition of the separation of Donbas and Crimea ([link](#)), which again requires regime change because Zelensky is highly unlikely to accept the annexation of Donbas and Crimea. Currently, the first two objectives are clearly unachievable. The third one is oxymoronic as it requires, from a Ukrainian perspective, guarantees from countries such as America, Britain, or Turkey, and it practically engages NATO to fight for Ukraine in case of any future Russian aggression. The last goal will only be attained by installing a puppet state in Kyiv, which now seems impossible. Russia may occupy more territory and secure more tactical victories, but it cannot turn these military victories into political concessions.

Russia could have won the war only if it had happened within a few days and the West did not make time to impose such a considerable number of sanctions. Occupying the port of Odesa within a few days could have paved the way for Russian troops to enter Moldova ([link](#)). Moldova has a Russian minority in the Transnistria region, and Russian troops are already there as a pretext for keeping the peace. In 2018, Russia opposed a UN General Assembly resolution to withdraw its military forces from Transnistria ([link](#)). Winning Ukraine and Moldova, Serbia could have been enticed to invade Kosovo, and possibly, Bosnia and Herzegovina, with the support they might have received from Russia. The silence of the West could have questioned America's credibility, and the low casualties of the war would have preserved Russia's moral high ground. In the end, Russian Empire would have reemerged and, through a domino effect, the People's Republic of China would have likely summoned the courage to take over the Republic of China. Finally, all of these developments could have had a ripple effect on the Global South and non-aligned countries like India. Now the question is why did a superpower like Russia not achieve a decisive victory against Ukraine, which is five times smaller in manpower, ten times smaller in the air force, and has a third of Russia's artillery ([link](#)).

Some analysts responded that the Ukrainians' extraordinary resistance and resilience ([link](#)), the Russian Armed Forces' shortfalls ([link](#)), and the Western alliance's unity and cohesion ([link](#)) caused miscalculations in Kremlin. But why did Putin make such a miscalculation? Why did he assume that Ukrainians would welcome Russian soldiers? Why did he believe that the Russian Armed Forces could occupy a country

with 44 million people and an area equal to the combined size of Germany and Great Britain, within three days? Why did Putin think European countries, the US, Japan, Australia, and Canada, would not react firmly? One answer is that maybe Putin's inner circle deceived him, as the COVID-19 quarantine made him more dependent on this inner circle ([link](#)). But still, the question is why did his trusted inner circle make such a mistake? And on a broader level, why did many other outsiders, some of whom were likely educated in Political Science, think that the Russian Armed Forces could have achieved their goals? These two recent trends, decentralization of technology and transnationalisation of global sanctions, might be the answer.

Technology and Decentralization

New technologies have changed the way wars are fought. The core of this change is decentralization, which has enabled non-professionals to do things that only experts could do before. One set of examples are weapons like anti-personnel drones, like Switchblade 300, obtainable from normal e-commerce platforms, can be carried in a backpack (weighted 2.5 Kilogram), and can be paired with a smartphone app ([link](#)). These weapons are more like a plug-and-play device, are easy to set up, and needs minimum training ([link](#)). Shoulder-launched anti-tank weapons or man-portable air defense systems are examples of these user-friendly devices.

Another set of examples is the civilian devices that can be applied in war zones. For example, commercial entities, like SpaceX or other commercial space companies, provided services that facilitates war efforts can; satellite internet spoiled Russia's plan to silence Ukrainians and thwarted the bombing of Ukrainian telecommunication towers; social media prevented the spread of false information by Russians; mobile applications that citizens use to provide information about the location of enemy soldiers ([link](#)); internet platforms, such as ukraine-helpers.com, not only identifies the nearest humanitarian aid depots for people globally but also provides the necessary information to volunteers who want to join the armed forces of Ukraine ([link](#)); cell phone cameras document war crimes, even in the smallest and most remote areas ([link](#)) mobile apps like Diia that enable citizens to financially support soldiers or report property damage ([link](#)).

Here are more examples: Airbnb decided to fund short-term housing for 100,000 Ukrainians who were fleeing the country ([link](#)); Ukraine officials have mobilized thousands of volunteers to wage a digital war against Russia which created a cyber army with 250,000 volunteers in the world's first cyber war ([link](#)); Cryptocurrencies helped citizens make donations to Ukraine's official government wallet ([link](#)); With

these decentralized platforms, the images we had of civilians as defenseless that are only looking for asylum are no longer true. Russia had to spend hefty sums of money to produce the same results, yet their efforts would not work as effectively as what motivated ordinary citizens do, owing to two reasons: First, risking lives cannot be sufficiently compensated by material rewards. This is why Russia has a shortage of soldiers ([link](#)) while polls show that at some point, up to 70 percent approved Putin ([link](#)); Second, when a country requires innovation and creativity, spending money does not go a long way. This is why we saw that in this war, Ukrainians were more innovative than Russians ([link](#)). These decentralized efforts, happened by new decentralized technologies need an overarching discourse that can unify them. A powerful discourse is a necessary tool to mobilize citizens in an effective way.

Sanction in an era of Increased Interdependencies

Putin's other major mistake was underestimating the severity, extent, and more importantly the speed with which the West imposed sanctions. In less than a week, sanctions were imposed that took years for others. In some of them, such as the Nord Stream pipeline, it was hardly expected just before the invasion. The comments made by German officials before the war hinted at inaction ([link](#)). In other cases, such as the FIFA sanction, there was no clue even a week before. This shows that such decisions were made within a short span of time, propelled by the severity of the situation and the power of the discourse that imbue the importance of territorial integrity and political independence.

Some of these sanctions were imposed by the public informally. For example, Roman Abramovich, the Russian owner of Chelsea Football Club was forced to quit the club due to the social and psychological atmosphere that has been emerged after the invasion ([link](#)); Several cafes, retailers, and chain stores worldwide have decided not to serve Russian food and drinks ([link](#)); Renault, which had decided to return to Russia, revised its decision owing to pressure of public opinion ([link](#)). It seems that social responsibility is taken seriously by investors and retailers. This has many lessons for countries like China which thinks they can separate business from values ([link](#)). The public discourse will have more effect because of this growing mutual interdependencies and has more implications for global security.

Although Europe has not yet been able to wean itself off Russian energy, everybody knows that Europe buys € 1 billion worth of energy from Russia every day since the beginning of the war, and Germany has the largest share ([link](#)). This certainly impacts Germany's public image and Europe's in general. As the EU tries to promote a moral

image of itself, it must feel social pressure and must work harder to free itself from Russian energy. The driving force of the discourse of territorial integrity and political independence is getting things done more smoothly than if it would have been a normal bureaucratic decision. Now, Russia's main problem may not be the war in Ukraine but these transnational and international sanctions. If Russia wants to avoid ending up like North Korea or Venezuela, it should find a way to lift these sanctions. Given that many war crimes are going to be documented ([link](#)), as long as Putin is in power, diplomatic efforts to lift these sanctions will be minimal.

Conclusion

Both of the above-mentioned miscalculations, decentralized technologies and transnational sanctions indicate that discourse is an important player on the battlefield. In the weeks leading up to Russia's military invasion, the Kremlin repeatedly denied the US allegations that Russia had decided to attack Ukraine, calling them provocative and inaccurate. Many European intelligence agencies, and even Ukrainian President Zelensky, considered them as such ([link](#)). After the war began and the first Russian soldier set foot on the Ukrainian territory, Russia lost its credibility and also the internal logic of its security discourse. As said earlier, discourse is made and controlled by power, but the internal logic and the surrounding events are also important. Now, China must probe into people in Taiwan and around the world to see whether they regard its invasion of Taiwan as occupation or reunification. The severity of sanctions and the resilience of people will heavily depend on it which is more important now because of these decentralized technologies and the transnational interdependencies.

IAUNS Forum (blog)

Collected Articles on the Occasion of the First Anniversary of the Ukraine War

February 2023

<https://unstudieds.ir/iauns-forum/>

تالار گفتگوی انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد